



پژوهشگاه علوم
و فرهنگ اسلامی

تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور

مصطفی صادقی



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحلیل تاریخی نشانه های ظهور

پژوهش برتر:

۱. کنگره دین پژوهان، سال ۱۳۸۳

۲. کتاب سال دانشجویی، ۱۳۸۵

۳. کتاب سال حوزه، ۱۳۸۶

۴. کتاب سال ولایت، ۱۳۸۶



تحليل تاريخي نشانه‌های ظهور

مصطفى صادق



پروژه‌های علوم و فرهنگ اسلامی

- ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
- معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- تهیه: پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام
- طرح جلد: باسم الرسام
- ویراستار: اسماعیل آقابابایی
- چاپ: باقری
- چاپ سوم: بهار ۱۳۸۹
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان
- عنوان: ۸؛ مسلسل: ۲۲۲

صادق، مصطفی، ۱۳۴۸-
 تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور / مصطفی صادق [برای] پژوهشکده تاریخ و سیره
 اهل بیت علیهم السلام - قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
 ۲۶۲ ص.
 ISBN: 978-964-96647-3-6

۰۰۰۰۰۰ ارغال:
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 کتابنامه: ص [۲۲۲] - ۲۵۰، همچنین بصورت زیر نویس.
 نمایه.
 ۱. فتن و ملاحم - نقد و تفسیر. ۲. مهدویت - انتظار. الف. پژوهشکده تاریخ و
 سیره اهل بیت علیهم السلام. ب. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
 ج. عنوان.

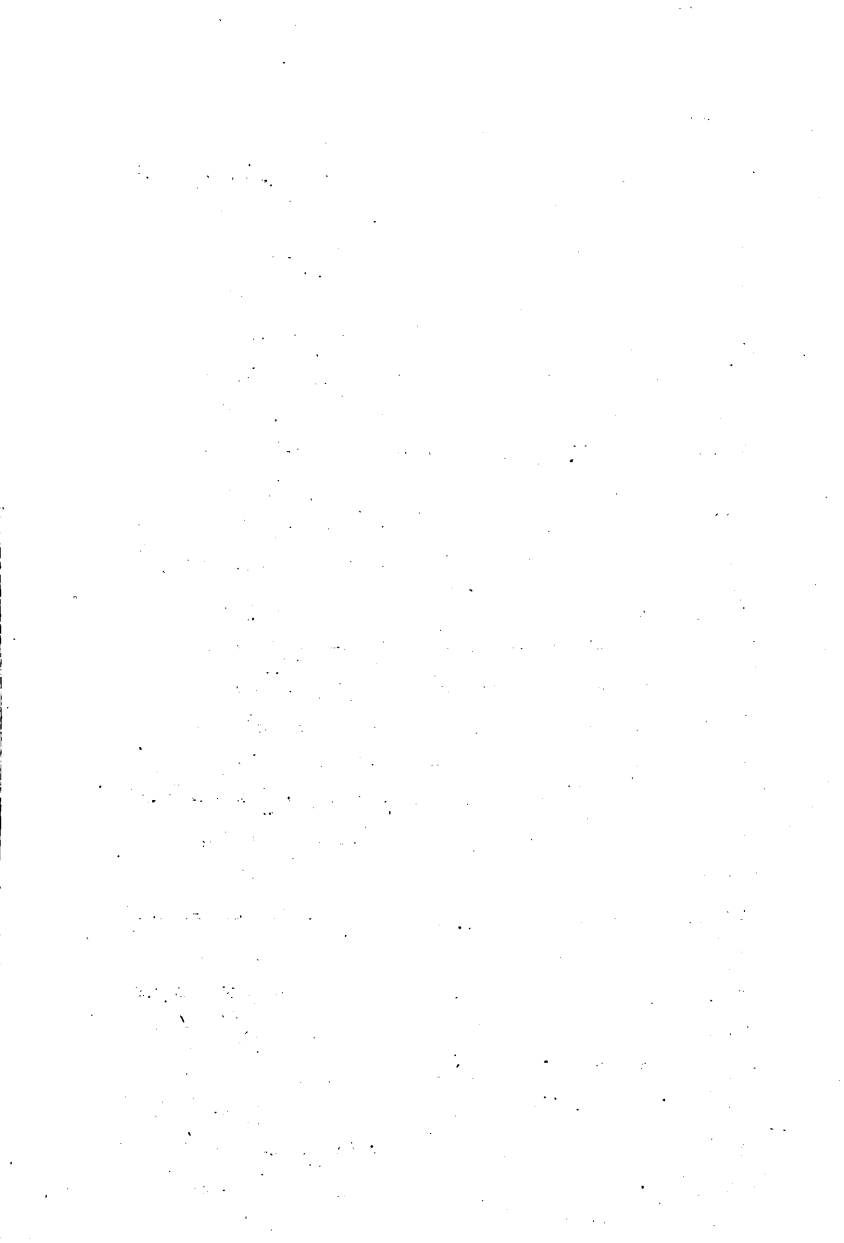


فهرست

- سخنی با خواننده ۹
- پیش گفتار ۱۱
- مقدمه ۱۵
- فصل اول: کلیات ۱۹
- گفتار اول: بررسی منابع ۲۱
- الف) الغیبة نعمانی ۲۴
- ب) کمال الدین و تمام النعمة ۲۹
- ج) الغیبة شیخ طوسی ۳۱
- د) الفتن ۳۲
- اعتبار کتب چهارگانه ۳۵
- گفتار دوم: راویان ۳۹
- گفتار سوم: واژه نشانه ۵۱
۱. مفهوم علامت ۵۱
۲. علامت در قرآن و حدیث ۵۳
۳. اقسام علامت ۵۶
۴. نشانه سمبلیک ۵۸

۶۱	گفتار چهارم: تاریخچه
۶۲	الف) سیر تاریخی علائم ظهور در روایات
۶۳	ب) سیر تاریخی علائم ظهور در منابع
۶۷	گفتار پنجم: اندیشه مهدویت، غیبت و انتظار در فرق اسلامی
۶۹	الف) مهدویت در اهل سنت
۷۲	ب) مهدویت در شیعه (یا درباره ائمه شیعه)
۷۵	اندیشه غیبت در میان مسلمانان
۷۹	اندیشه انتظار موعود در اسلام
۸۳	گفتار ششم: مروری بر نشانه‌های ظهور
۸۵	فهرست نشانه‌های ظهور در کتاب ارشاد
۹۱	گفتار هفتم: آمیختگی نشانه‌های ظهور و اشراف الساعه
۹۵	فصل دوم: نشانه‌های تاریخی ظهور
۹۷	گفتار اول: رایات سود
۹۹	۱. رایات بدون عنوان مهدی
۱۰۷	۲. رایات و مهدی
۱۱۷	تحلیل تاریخی
۱۲۵	گفتار دوم: قتل نفس زکیه
۱۲۷	نفس زکیه در تاریخ
۱۳۱	نفس زکیه در روایات نشانه‌های ظهور
۱۳۷	نفس زکیه و نشانه‌های پنج‌گانه
۱۴۸	دیگر روایات
۱۵۷	نتیجه

۱۵۹	گفتار سوم: سفیانی
۱۶۰	نمای کلی روایات سفیانی
۱۶۰	الف) ویژگی‌ها
۱۶۶	ب) ضعف سند
۱۶۹	ج) تناقض و ابهام
۱۷۳	سفیانی‌های تاریخ
۱۷۴	سفیانی اول
۱۷۵	سفیانی دوم
۱۷۶	سفیانی سوم
۱۷۷	سفیانی چهارم
۱۷۷	سفیانی پنجم
۱۷۸	فرضیه‌ها
۱۷۹	فرضیه اول: ظهور سفیانی نشانه‌ای حتمی برای ظهور
۱۸۵	فرضیه دوم: جعلی بودن احادیث سفیانی
۱۹۷	فرضیه سوم: احتمال بداء
۲۰۲	خلاصه
۲۰۵	گفتار چهارم: طلوع خورشید از مغرب
۲۱۲	بهره‌برداری فاطمیان
۲۱۶	نتیجه گفتار
۲۱۷	گفتار پنجم: قیام خراسانی
۲۲۴	مرد هاشمی
۲۲۹	گفتار ششم: ظهور حسنی
۲۳۸	حسنی‌ها در تاریخ
۲۴۱	سخن آخر
۲۴۳	کتاب‌نامه
۲۵۱	کتاب‌شناسی نشانه‌های ظهور
۲۵۵	فهرست اعلام



سخنی با خواننده

نگاهی به کارنامه پژوهش‌های انجام یافته در زمینه تاریخ اسلام و اندیشه در کتاب‌ها و مقاله‌های منتشر شده - به ویژه در حوزه‌های تاریخ مذهبی - با همه دست‌آوردهای سترگ و ارزش‌مند، ما را با فقر مطالعات در عرصه‌های میان رشته‌ای تاریخ و کلام یا تاریخ و باورها مواجه می‌سازد؛ البته ورود به آن عرصه‌ها تاب و توشه‌هایی را می‌طلبد که از توان بسیاری از پژوهش‌گران خارج است. آن‌جا که این نوع تحقیقات بیش از دیگر فعالیت‌های پژوهشی می‌تواند کارکرد و نقش دانشی مطالعات تاریخ را نشان دهد، لازم می‌نمود با همه مشکلات و سختی‌ها و هزینه‌های زیادی که ممکن است در بر داشته باشد، به آن‌ها روی کرد و نتیجه کار را به جامعه علمی و پر دغدغه عصر حاضر عرضه داشت. پژوهش حاضر که کوششی برای فهم بهتر و درک واقعی‌تر اندیشه بزرگ مهدویت است، از همین مقوله به شمار می‌آید.

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم‌السلام به حکم وظیفه دینی و انسانی، تحقیقاتی را دستور کار خویش قرار داده تا برابر آن به اصلاح باورها و زدودن کژی‌ها و تحکیم پایه‌های ایمانی دست یابد و اندیشه‌هایی را به سوی حقایق مذهبی رهنمون سازد؛ بدین منظور موضوعاتی را فرا روی خویش نهاده است که به حکم ویژگی‌های خاص، گاه و بی‌گاه مورد شبهه برخی افراد قرار می‌گیرد، در حالی که با ژرف‌اندیشی در آن شبهه‌ها و بررسی زمینه‌های پیدایش آن‌ها روشن

می‌گردد که اساس و پایه مستحکمی ندارد؛ هرچند اثبات این بی‌پایگی، راه دراز، و فراز و فرودهای بسیاری را طلب می‌کند.

پژوهش حاضر که کندوکاوی درباب نشانه‌های تاریخی ظهور حضرت مهدی (عج) است، به جهاتی چند، در این دسته جای می‌گیرد: اولاً این موضوع بر خلاف دیگر موضوعات تاریخی، به صورت زنده و آشکار با باورهای عمومی مردم ارتباط دارد. ثانیاً، با همه روایات و اخبار موجود و مطالعات ارزش‌مند صورت گرفته، هم‌چنان با برخی آرایه‌های اعتقادی مجعول درگیر، و در مقابل آفت جعل و تحریف آسیب‌پذیر است. سه دیگر آن که امید و انتظار دین‌داران - که به‌طور معمول می‌باید بر پایه‌های صحیح و اصولی استواری یابد - بدان پیوند خورده است. بر این اساس، آنچه در این کتاب بدان پرداخته می‌شود، شایسته تأمل و درخور پی‌گیری است تا در پرتو آن، هر چه بیشتر اندیشه‌های صحیح و سقیم باورهای مذهبی و سنت‌های فرهنگی - هویتی از یک‌دیگر باز شناخته شوند.

در این جا لازم است از محقق ارجمند جناب آقای مصطفی صادقی که بارگران این پژوهش را به دوش کشیده و با همت بلند خود، آن را به نتیجه رسانده‌اند، قدردانی شود. هم‌چنین از مدیر محترم پیشین گروه تاریخ تمدن و فرهنگ، آقای دکتر نعمت الله صفری، مدیر محترم کنونی گروه جناب آقای مهران اسماعیلی، اعضای محترم شورای علمی گروه، اعضای محترم شورای پژوهشی پژوهشکده، مدیر محترم دفتر پژوهش حجة الاسلام آقای محمد اکرمی و دیگر مجریان به‌ویژه ریاست محترم پژوهشگاه جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای محمدتقی سبحانی و معاونت محترم پژوهشی جناب حجة الاسلام والمسلمین محمدحسن نجفی که این اثر بدون همراهی و حمایت بی‌دریغ آنان به بار نمی‌نشست، قدردانی می‌شود.

سیدعلیرضا واسعی

مدیر پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام

پیش‌گفتار

ابتدای سال ۱۳۸۱ گروه تاریخ پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم‌السلام طرحی را پیشنهاد کرد که با نگاهی تاریخی، به نقد و بررسی نشانه‌های ظهور می‌پرداخت. این جانب با آن‌که به پژوهش درباره زندگی امام دوازدهم (عج) علاقه‌مند بودم ابتدا از اجرای این پروژه سرباز زدم، زیرا تصور می‌کردم نقد و بررسی نشانه‌های ظهور مستلزم نقد برخی از منابع مهدویت است و خدشه در آنها و در روایات علائم به دلیل اشتراک راویان این دو موضوع، ممکن است اصل روایات مهدویت را نیز در برگیرد، ولی پس از رایزنی و مراجعات بیشتر دریافتم که اولاً: چنین ملازمه‌ای قطعی نیست و ممکن است روایات علائم ظهور دارای اشکالاتی باشد، اما اصل مهدویت را که موضوعی اجماعی و متواتر به شمار می‌رود تحت الشعاع خود قرار ندهد. ثانیاً: نشانه‌های ظهور که از قدیم موضوعی جذاب بوده تاکنون به گونه‌ای تحقیقی آن‌هم با نگاهی تاریخی بررسی و تحلیل نشده است و همه کسانی که در این موضوع قلم زده‌اند از این نوع نگاه غفلت و به نقل و ترجمه احادیث اکتفا کرده‌اند. در مواردی هم آن‌چه را در منابع اهل سنت آمده، به تصور این‌که تأییدی بر مذهب شیعه درباره امام دوازدهم است در نوشته‌های خود آورده‌اند، ولی به این نکته توجه نشده که بسیاری از این روایات بر فرض صحت در ظرف زمانی خاصی صادر شده است و در بسیاری از آنها سخنی از ظهور مهدی نیست.

برخی نویسندگان هم بدون آگاهی از علوم جانبی هم‌چون رجال، حدیث و

تاریخ و حتی کمترین آشنایی با منابع اصلی و فرعی، مطالب را از منابعی غیر معتبر نقل و سپس در توجیه آن قلم فرسایی نموده‌اند؛ بدون توجه به این که اصل مطلب قابل پذیرش نیست و حتی گاهی با مبانی کلامی شیعه ناسازگاری دارد.

مراجعه به ده‌ها کتابی که از نشانه‌های ظهور سخن گفته‌اند نشان می‌دهد که متأسفانه بیشتر نویسندگان جدید، روایات منابع گذشته را تکرار کرده و با آنها محققانه و تحلیلی برخورد نکرده‌اند. هر کس به فراخور نوشته خود به چند نشانه اشاره و یکی-دو روایت برای نمونه ذکر می‌کند و به مباحثی مانند این که منظور از سخن معصوم چیست و در چه شرایطی بیان شده، راوی آن از نظر جرح و تعدیل چگونه است و آن روایت در کتب معتبر نقل شده یا نه، توجهی نمی‌کند.

بیشتر این کتاب‌ها در صدد قانع کردن موقت مخاطب خود هستند؛ مخاطبی که در آن قسمت خاص از کتاب، فقط انتظار بیان نشانه‌ها را دارد. از این رو، جای بررسی همه اخبار درباره یک نشانه، ارتباط آن با نشانه‌های دیگر، بحث از صحت و سقم روایت‌ها و تحلیل و نقد منابع آنها بسیار خالی است و کتاب‌ها یا مقاله‌های اندکی که به این موضوع پرداخته‌اند کافی به نظر نمی‌رسد، چون به همه جوانب نپرداخته‌اند یا آن چه گفته‌اند قابل نقد است.

امید است این نوشتار ضمن جلب رضای الهی و خشنودی حضرت بقیة الله الاعظم (عج) توانسته باشد تا اندازه‌ای این خلأ را جبران کند و مقدمه‌ای برای تحقیقات بیشتر و عمیق‌تر درباره نشانه‌های ظهور باشد.

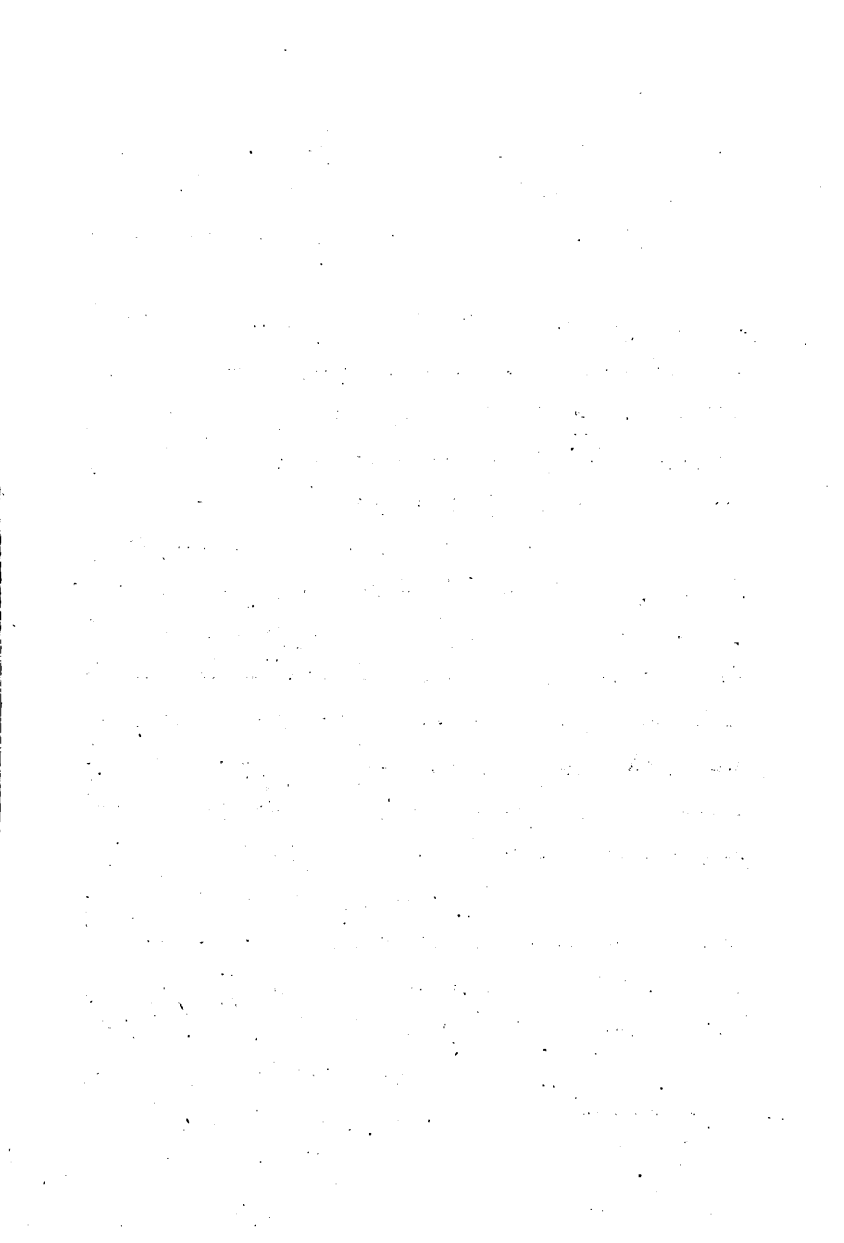
در این جا شایسته است از مقام بلند عالمانی چون نعمانی و شیوخ ثلاثه مفید، صدوق و طوسی - رضوان الله علیهم - تجلیل کرده، در برابر آنان و دیگر محدثان بزرگ شیعه امامیه که در طول دوران غیبت کبرا به تبیین معارف اهل بیت علیهم‌السلام پرداخته و شیعه را از پرتگاه‌ها و سرگردانی‌ها نجات داده‌اند، اظهار خضوع و خشوع نماییم که بی شک زحمات طاقت فرسای آنان افتخاری برای فرقه ناجیه است. در عین حال نقد و بررسی روشمند روایاتی که در کتاب‌های آنان آمده امری

لازم و در راستای تلاش ایشان برای حفظ میراث گران‌بهای اهل‌بیت علیهم‌السلام به شمار می‌رود. البته از آن‌جا که آن بزرگواران در اوایل دوران غیبت و در عصر عباسیان می‌زیسته‌اند، طبعاً نگاهی دیگر به روایات داشته و در نظر آنان تحقق آن نشانه‌ها در آینده، بعید نبوده است.

تأکید بر جرح و تعدیل راویان نیز به این معنا نیست که ما تنها خبر ثقه را حجت می‌دانیم، بلکه همانند مشهور معتقدیم اطمینان به صدور کافی است، ولی گاه با توجه به مجموع قراین در صدور روایتی تردید یا احتمال تحریف داده می‌شود. تأکید بر ردّ روایات فرقه‌های منحرف شیعه نیز که شاید در علوم دیگر نقل قول آنان پذیرفته می‌شود، به جهت حساسیت موضوع مهدویت و متهم بودن آنان در این بحث می‌باشد.

در این فرصت لازم است از همه کسانی که در تدوین این اثر نگارنده را یاری کردند، به‌ویژه مدیر محترم پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام، جناب آقای دکتر سیدعلیرضا واسعی، آقای دکتر نعمت‌الله صفری مدیر گروه که بنده را به انجام دادن این طرح ترغیب کرد، جناب حجة الاسلام و المسلمین رحمان ستایش مشاور حدیثی طرح، هم‌چنین از استاد بزرگوارم آیه‌الله مددی و فضلالی ارجمند آقایان سید علیرضا حسینی و حسین شانه‌چی که با مطالعه این نوشتار مطالب لازم را گوشزد کردند، قدردانی و تشکر نمایم؛ هر چند تأمین همه خواسته‌ها، فراتر از توان نگارنده و گاه فهم و برداشت او بوده است.

خرسندم که مراحل اولیه تدوین این کتاب در ماه مبارک شعبان و در آستانه ولادت سراسر نور حضرت بقیة‌الله الاعظم حجة بن الحسن امام زمان علیه‌السلام و مراحل پایانی و بازنگری آن در نهم ربیع الاول - آغاز امامت آن حضرت - به انجام رسید و این تقارن را به فال نیک می‌گیرم.



مقدمه

فراوانی احادیث مهدویت و اعتقاد مسلمانان به نجات دهنده و عدالت‌گستر بودن مهدی، باعث شده است از صدر اسلام تا کنون پیوسته مسلمانان در انتظار ظهور آن منجی موعود باشند. رویکرد به انتظار در زمان‌هایی که ظلم و بی‌عدالتی فراگیرتر بود جدی‌تر احساس شد و در همین دوران بود که مدعیان مهدویت سر برآورده و مردم تشنه عدالت را به دور خود جمع کردند. از طرفی در بیان معصومین علیهم‌السلام، زمان ظهور مشخص نشده است و از این رو مردم به علامت‌هایی توجه کرده‌اند که در روایات متعدد دربارهٔ آخرالزمان و ظهور مهدی بیان شده بود.

این موضوع باعث شد مدعیان مهدویت و هواداران آنان به چنین روایاتی دامن زنند و گاه آنها را به گونه‌ای توجیه کنند تا مهدی را بر خود تطبیق دهند. بنابراین، یکی از مباحث مهم مهدویت و ظهور قائم علیه‌السلام نشانه‌های ظهور است که پیوسته منتظران در پی تحقق آن هستند و هر از چندگاهی که حادثه‌ای شبیه آن چه در احادیث ذکر شده، روی دهد آن را نشانه ظهور می‌دانند. با توجه به کثرت این روایات در منابع اسلامی و پرسش‌های زیادی که درباره آن وجود دارد لازم است این نشانه‌ها به دقت بررسی و علائم واقعی ظهور تبیین شود.

ضرورت این بررسی بدین جهت است که در دوره‌های مختلف، از روایات

ظهور بهره‌برداری و ظهور مهدی قریب‌الوقوع دانسته شده است؛ بدین‌گونه که برخی حوادث را بر پاره‌ای روایات علائم ظهور تطبیق می‌دادند. حتی در دوران معاصر برخی نشانه‌های ذکر شده در احادیث، بر افرادی تطبیق و گفته می‌شود بسیاری از نشانه‌ها واقع شده و ظهور نزدیک است، گویا هر کس از نزدیک‌تر بودن ظهور خیر دهد محبوبیت بیشتری دارد. طبیعی است این مطلب، مردم را به گفته‌های معصومان علیهم‌السلام بی‌تفاوت می‌کند، چه این‌که با گذشت مدتی که مدعیان نزدیک بودن ظهور با توجه به نشانه‌ها آن را تخمین می‌زنند اما ظهوری روی نمی‌دهد، نگاه عموم به روایات معصومین علیهم‌السلام تغییر خواهد کرد.

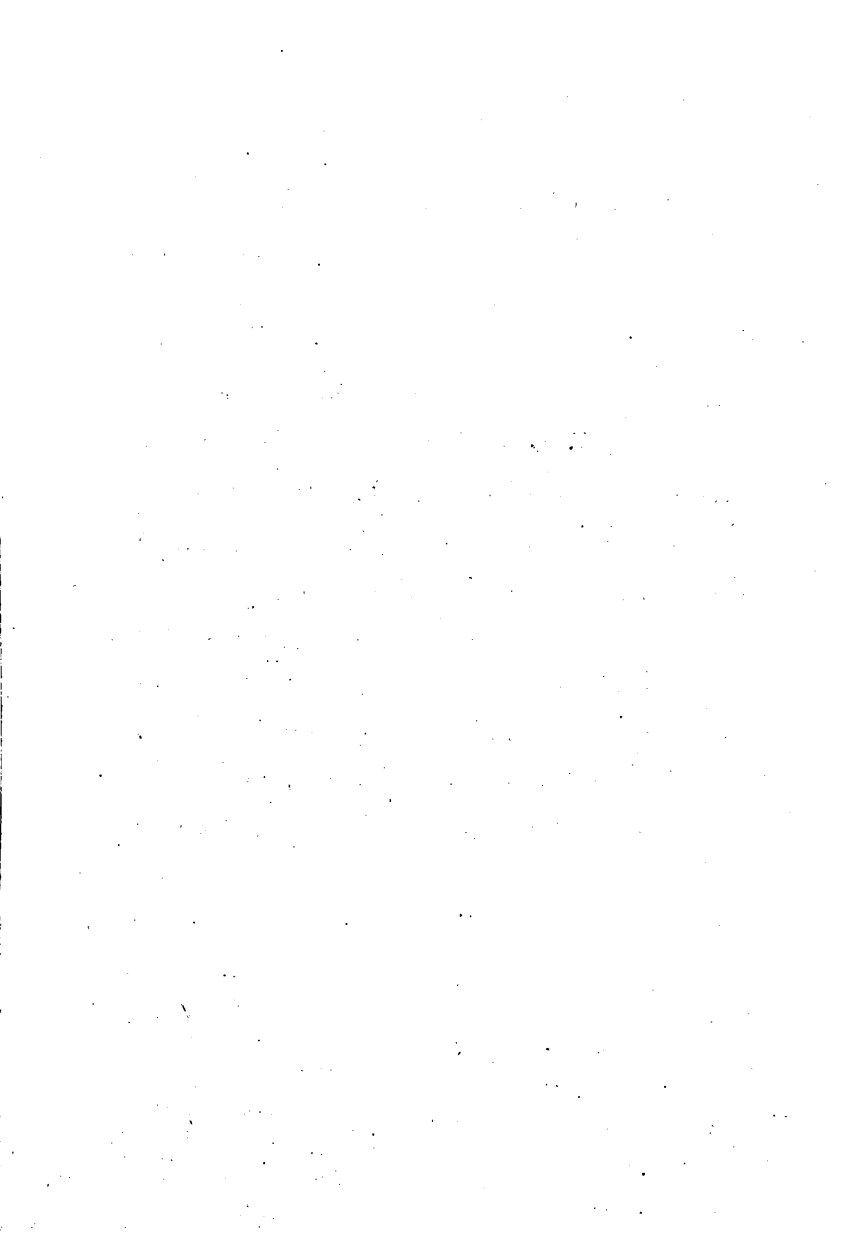
این پژوهش در صدد است تا با تکیه بر گزارش‌های تاریخی بررسی کند که آن حوادث تاریخی که تصور می‌شود نشانه‌های ظهورند و واقع شده‌اند چه ارتباطی با ظهور دارند و آیا اینها حقیقتاً علامت ظهور مهدی هستند در حالی که صدها سال از وقوع آنها گذشته است و یا پیش‌گویی پیامبر و ائمه علیهم‌السلام درباره آینده می‌باشند؟ به عبارت دیگر، آیا علامت می‌تواند با فاصله چند قرن اتفاق بیفتد یا آن حوادث، اصلاً ارتباطی با نشانه‌های ظهور ندارند و فقط تشابهی میان آنها موجود است؟ آیا ممکن است برخی از روایات با اهداف گوناگون جعل شده باشند و در حقیقت علامت بودن آنها نادرست باشد؟

پاسخ این سؤال‌ها و پرسش‌های دیگری از این دست، خواهد توانست مفهوم بسیاری از اخبار را تبیین کند و روشی نو در تفسیر نشانه‌های ظهور باشد. نوشته‌هایی که تاکنون در موضوع نشانه‌های ظهور تدوین شده و تعداد آنها هم کم نیست، غالباً به نقل احادیث و گاه توضیحاتی درباره آنها پرداخته و بیشتر آنها را مربوط به آینده دانسته‌اند. برخی هم در صدد بر آمده‌اند بعضی علامت‌ها را بر افرادی تطبیق کنند یا آن‌چه را در گذشته رخ داده علامت دور معرفی نمایند. اما

فرض ما بر این است که بسیاری از این احادیث ارتباطی با ظهور ندارد و در صورت صحت صدور، پیش‌گویی معصومین علیهم‌السلام درباره رویدادهای آینده است. بنا بر آن چه گذشت، روشن شد که این موضوع در نوع خود پیشینه‌ای ندارد و آن چه در دست است با دیدگاه تاریخی به موضوع نپرداخته^۱ مگر در قسمت‌هایی از کتاب‌هایی مانند موسوعة الامام المهدي مرحوم سید محمد صدر که در بخش علائم ظهور از کتاب دوم (الغیبة الکبری) درباره نفس زکیه، آیات سود و بعضی از نشانه‌هایی که در گذشته رخ داده است بحث می‌کند. اما اولاً: مطالب مطرح شده در آن نیاز به بررسی دارد و ثانیاً: این کتاب مستقلاً به این موضوع نپرداخته و نشانه‌های غیر تاریخی را نیز بحث کرده است. در عین حال، باید اذعان کرد که این مجموعه چهار جلدی از بهترین کتاب‌های تحلیلی و تحقیقی در موضوع مهدی علیه‌السلام است.

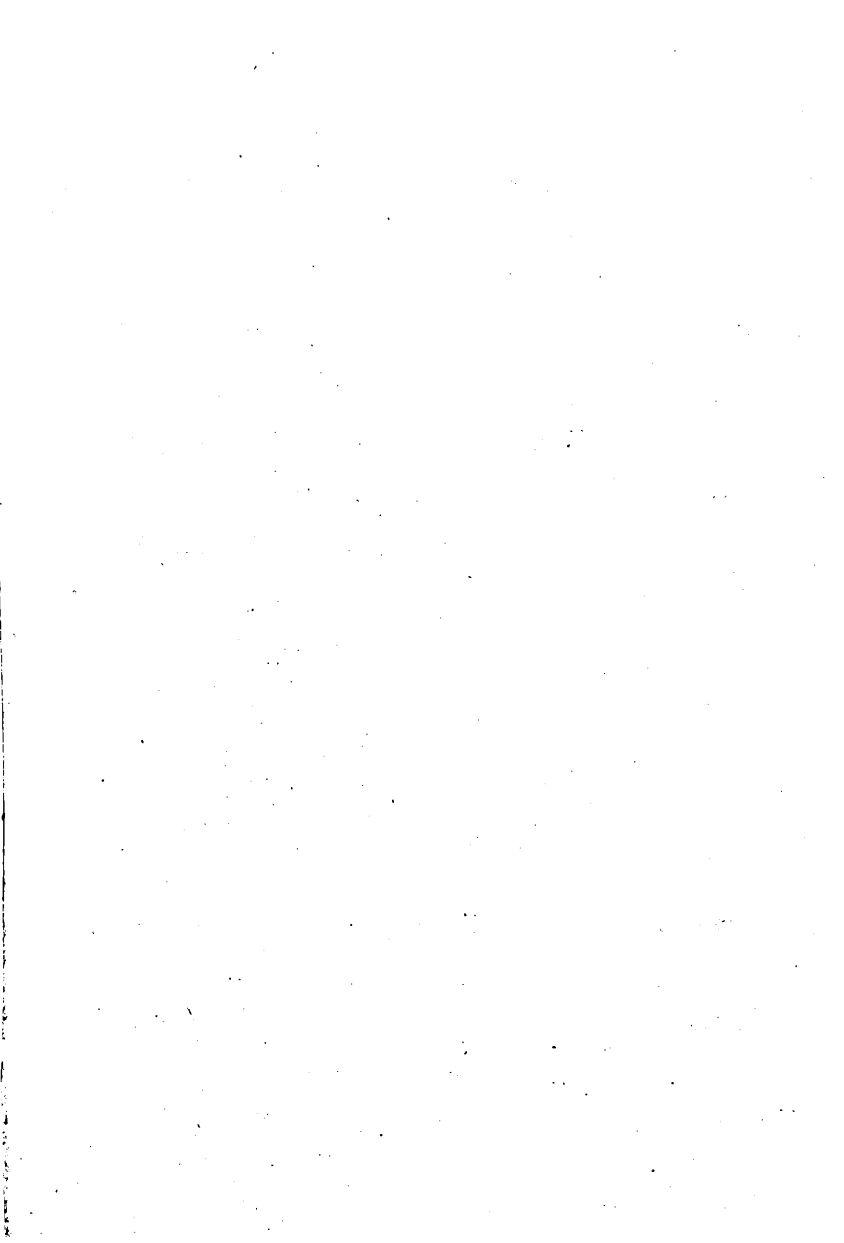
در پایان گفتنی است که در این نوشتار از همه علامت‌های ظهور بحث نمی‌شود، بلکه - چنان‌که گذشت - آن چه احتمال می‌رود در گذشته رخ داده باشد بررسی خواهد شد. بنابراین، اخباری که مثلاً درباره ندای آسمانی یا فراگیر شدن ظلم و فساد و چگونگی فساد در روی زمین و... سخن می‌گویند، از بحث ما خارج است.

۱. مثلاً کتاب دراسة فی علامات الظهور نوشته جعفر مرتضی‌عاملی، به بررسی صحت و سقم خطبة البیان و چند روایت دیگر درباره علائم پرداخته و جنبه تاریخی ندارد.



فصل اوّل:

کلیات



بررسی منابع

مهم‌ترین منابع مربوط به این بحث همان منابع مربوط به مهدی علیه السلام و غیبت اوست. از این جمله سه کتاب کهن شیعه: الغیة نعمانی (متوفای ۳۶۰ق)، کمال‌الدین شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ق) و الغیة شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ق) است. تقریباً هسته اصلی همه روایات ظهور و علائم را همین سه کتاب تشکیل می‌دهند؛ به خصوص که هر یک فصلی از کتاب خود را به نشانه‌های ظهور اختصاص داده‌اند. سهم کتاب نعمانی در این موضوع بیشتر است، چون دو باب را به آن اختصاص داده، و در یکی از همه نشانه‌ها سخن گفته و ۶۸ روایت نقل می‌کند و در باب دیگر به روایات «سفیانی» پرداخته است.

پس از این سه کتاب باید از منابع مربوط به زندگی معصومین علیهم السلام نام برد که در آنها به مناسبت شرح زندگی امام دوازدهم علیه السلام به علائم ظهور هم اشاره می‌شود. از این نمونه، کتاب ارشاد شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ق)، اعلام الوری طبرسی (متوفای ۵۴۸ق) - که بیشتر مطالب خود را از ارشاد نقل می‌کند - کشف الغممه اربلی (متوفای ۶۹۲ق) و فصول المهمه ابن صباغ (متوفای ۸۵۵ق)^۱ است که علامت‌ها را از

۱. ابن صباغ مالکی از اهل سنت است؛ ولی کتاب خود را به شیوه مورخان شیعه درباره دوازده امام نوشته است.

کتاب‌های پیشین نقل کرده‌اند. کلینی در روضة کافی، حمیری در قرب الاسناد و مفسرانی چون علی بن ابراهیم و عیاشی ذیل تفسیر برخی آیة‌ها به احادیث علائم اشاره کرده‌اند. علامه مجلسی مجموع مطالب این کتاب‌ها را جمع آوری کرده و در بحار الانوار آورده است.^۱

از میان منابع اهل سنت، قدیمی‌ترین و مهم‌ترین کتابی که در آن از نشانه‌های ظهور سخن به میان آمده الفت نعییم بن حماد (متوفای ۲۲۸ق) است. پس از او صاحبان صحاح سته، بخشی از احادیث خود را ذیل همین عنوان «فتن و ملاحم» آورده و به علائم ظهور اشاره کرده‌اند، اما شاید بیشترین سهم را در این مورد احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ق) در المسند دارد. تفاوت منابع اهل سنت با شیعه در این خصوص، دو چیز است: یکی این‌که روایات علائم را با نشانه‌های برپایی قیامت به هم آمیخته‌اند. از این رو، کتاب‌هایی با عنوان اشراط الساعة یا علامات القیامة نوشته‌اند و روایات مربوط را در آنها ذکر کرده‌اند.^۲ دوم این‌که کتاب‌هایی با عنوان فتن یا ملاحم یا ترکیبی از آن دو نوشته و این احادیث را در آنها آورده‌اند. کتاب‌های ملاحم و فتن به پیش‌گویی‌هایی اختصاص دارد که پیامبر ﷺ و صحابه درباره حوادث تلخ و شیرین آینده مسلمانان بیان کرده‌اند. در بیشتر منابع روایی اهل سنت چنین عنوانی وجود دارد و روایات مربوط به ظهور و علائم را می‌توان در آن یافت. گاهی هم این احادیث به صورت کتابی مستقل با همین عنوان جمع آوری شده است.^۳ از منابع متأخر که به استناد این کتاب‌ها احادیث مربوط به ظهور را آورده‌اند می‌توان از عقدالدرر فی اخبار المنتظر یوسف بن یحیی مقدسی شافعی

۱. ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، باب علامات ظهور، ص ۱۸۱-۲۷۸.

۲. مانند: محمد القرطبی، علامات یوم القیامة؛ عبدالله حجّاج، علامات القیامة الکبری؛ خالد الغامدی، اشراط الساعة فی مسند احمد و زوائد الصحیحین؛ عزالدین حسین الشیخ، اشراط الساعة الصغری و الکبری و محمد احمد اسماعیل، المهدی و فقه اشراط الساعة.

۳. مانند: ابو عمرو دانی، السنن الواردة فی الفتن؛ ابن کثیر، النهایة فی الفتن و الملاحم؛ الغزی، فتن فی عصرالظهور و....

(متوفای قرن هفتم) و البرهان متقی هندی (متوفای ۹۷۵ق) نام برد.

سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ق) عالم شیعی با استفاده از کتاب‌های ملاحم و فتن اهل سنت کتاب التشریف بالمنز معروف به الملاحم و الفتن را جمع‌آوری کرده است. این کتاب از سه بخش تشکیل شده که بخش اول آن گزیده فتن ابن حماد (متوفای ۲۲۸ق)، بخش دوم آن از کتاب فتن ابوصالح سلیلی (نوشته به سال ۳۰۷ق) و بخش سوم آن از کتاب فتن زکریا بزاز (نوشته به سال ۳۹۱ق) است. بخش آخر کتاب که ملحقات آن به شمار می‌رود از کتاب‌های مختلف شیعه و اهل سنت نقل شده است، ارزش کتاب سید به جهت بخش دوم و سوم آن است چون ملاحم سلیلی و زکریا در دسترس نیست.

اما منابع معاصر را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: تعدادی از آنها فقط به نقل احادیث پرداخته و هیچ اظهار نظر و تحلیلی درباره آن ندارند. حتی به منابع و روایاتی که مأخذ این اخبار به شمار می‌روند توجه نکرده و صحیح و سقیم را جمع‌آوری نموده‌اند. از این جمله می‌توان به معجم الملاحم و الفتن و ترجمه فارسی آن با نام یاتی علی الناس زمان... و کتاب نوائب الدهور فی علائم الظهور اشاره کرد. دو کتاب الزام الناصب و معجم احادیث المهدی هم گرچه مخصوص نشانه‌ها نیست، به طور گسترده به این روایات می‌پردازند. کتاب‌های دیگری هست که تنها به نقل روایات پرداخته، ولی به این اندازه اهمیت ندارند. دسته دوم آثاری‌اند که به تعدادی از احادیث پرداخته و آنها را توضیح داده‌اند. از این نمونه می‌توان به ملحقات الإحقاق، مآتان و خمسون علامه، علائم الظهور فی المستقبل، عصر الظهور، نشانه‌های یار و ده‌ها کتاب دیگر اشاره کرد. در این میان کتاب‌هایی که به تحلیل و بررسی روایات پرداخته و با دیده نقد به آنها نگریسته‌اند به ندرت یافت می‌شوند.

کتاب‌های مطالعه فی علامات الظهور نوشته جعفر مرتضی عاملی، موسوعة الامام المهدي علیه السلام نوشته سید محمد صدر، دادگستر جهان از ابراهیم امینی و مقاله نشانه‌های ظهور از اسماعیل اسماعیلی از جمله این نوشته‌های نادر است. البته در همه این نوشته‌ها ملاحظاتی به برداشت و تحلیل نویسندگان هست که به بیان آنها خواهیم پرداخت.

اینها منابع و کتاب‌هایی است که اخبار مربوط به ظهور مهدی و نشانه‌های آن را در بر دارد. اما چنان که گفته شد بیشتر روایات این بحث را باید در سه کتاب الغیبة نعمانی، الغیبة شیخ طوسی و کمال‌الدین شیخ صدوق از بزرگان شیعه و هم‌چنین کتاب الفتن ابن حماد جست و جو کرد و در واقع بسیاری از منابع دیگر و آنچه پیش‌تر یاد شد از این کتاب‌ها نقل کرده‌اند. بدین جهت و به دلیل ویژگی هر یک از این کتاب‌ها و تفاوت‌هایی که در اسلوب دارند لازم است به بررسی مختصر این چهار کتاب بپردازیم.

الف) الغیبة نعمانی

ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی معروف به ابن ابی‌زینب (ابن زینب) و کاتب، از محدثان دوره غیبت صغراست. درباره تاریخ ولادت او اطلاعی در دست نیست؛ ولی وفات او را حدود سال ۳۶۰ ق نوشته‌اند. مشهور است که وی کاتب شیخ کلینی بوده، اما «لقب کاتب درباره نعمانی می‌تواند ناظر به نوعی ارتباط بین وی و صاحب منصبان باشد، ولی این که وی کاتب چه کسی بوده است روشن نیست».^۱ برخی وی را اهل نعمانیه، یکی از روستاهای واسط دانسته^۲ اما منبعی برای این سخن خود ذکر نمی‌کنند. نعمانی مانند دیگر محدثان بزرگ

۱. سید جواد شبیری، «نعمانی و مصادر غیبت»، مجله انتظار، ش ۲، ص ۲۵۵.

۲. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۵.

مسافرت‌هایی داشته که از آن جمله سفر وی به شیراز، طبریه، حلب، دمشق و بغداد است. نجاشی او را از بزرگان امامیه دانسته و چنین ستوده است: «عظیم القدر شریف المنزله، صحیح العقیده، کثیر الحدیث» و مرگ او را در شام می‌داند.^۱ گفته می‌شود تنها راوی کتاب الغیبة نعمانی، شاگرد او ابوالحسین (ابوالحسن) محمد بن علی بجلي یا شجاعی است که شخصیت او مجهول است.^۲

نعمانی مشایخ متعددی داشته که با مراجعه به کتاب او نام آنان به دست می‌آید، اما معروف‌ترین آنان که بیشترین روایات این کتاب را از او نقل می‌کند، احمد بن محمد بن سعید معروف به ابن عقده (متوفای ۳۳۳ق) است؛ به عنوان نمونه از حدود ۸۶ روایت علائم ظهور که در باب‌های ۱۴ و ۱۸ این کتاب آمده، سهم ابن عقده حدود پنجاه حدیث است. به دلیل اهمیت شخصیت وی و کثرت روایاتش در موضوع علائم، به تفصیل درباره او سخن خواهیم گفت.

یکی دیگر از شیوخ نعمانی، احمد بن هوذة باهلی است.^۳ کتاب‌های رجالی درباره وی مطلبی نیاورده‌اند، ولی او روایات خود را از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی نقل می‌کند که کتابی به نام الغیبة داشته و تضعیف شده است.^۴ در گزارشی که علامه مجلسی از کتاب نجوم نقل می‌کند، اسحاق احمر یکی از مدعیان نیابت

۱. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۹۱ (ذیل ترجمه ابوالقاسم مغربی) و ج ۲، ص ۳۰۲.

۲. ر.ک: به مقدمه آقای غفاری بر کتاب الغیبة (چاپ قدیم) و نجم‌الدین طوسی، «نگاهی به کتاب غیبت نعمانی»، مجله انتظار، ش ۱، ص ۲۰۲. البته یکی از محققان با جست‌وجوی گسترده در کتب رجال و حدیث، نام راویان دیگری از نعمانی را به دست آورده است (سیدجواد شیرازی، «نعمانی و مصادر غیبت» مجله انتظار، ش ۳، ص ۱۹۲) لیکن اینان راویان کتاب الغیبة نیستند.

۳. نعمانی از او با عنوان «ابو سلیمان احمد بن نصر بن هوذة» نیز یاد می‌کند.

۴. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۹۴. شیخ طوسی می‌گوید: «در نقل حدیث ضعیف است و در دینش متهم، ولی کتاب‌های خوبی تألیف کرده‌است» (رجال شیخ طوسی، ص ۳۹). ابن غضائری او را غالی و امر او را مختلط می‌داند و در عین حال می‌گوید روایات صحیح دارد (رجال ابن غضائری، ص ۳۹).

امام زمان علیه السلام معرفی شده^۱ و از آن جا که کنیه ابراهیم، ابواسحاق و لقبش احمری است^۲ ممکن است اسحاق احمرا را تصحیف ابواسحاق احمری بدانیم، زیرا نعمانی و نجاشی تاریخ نقل احادیث ابراهیم را سال‌های ۲۶۹ و ۲۷۳ ق می‌دانند^۳ و از طرفی در گزارش مجلسی به جوان بودن شخص مدعی در سال‌های اولیه غیبت و این‌که داستان در یکی دو سال پس از شهادت امام عسکری علیه السلام رخ داده، اشاره شده است.

بنابراین، نمی‌توان او را اسحاق احمرا پدر ابراهیم دانست، بلکه به احتمال، فرزندش ابواسحاق احمری یا ابراهیم بن اسحاق نهاوندی است.^۴ هر چند این احتمال هم باقی است که اسحاق احمری تنها تشابه اسمی باشد، چون با توجه به مجهول نبودن شخصیت ابراهیم اگر چنین انحرافی از او سر زده بود رجالیون امامیه به آن اشاره می‌کردند.

نعمانی کتاب خود را از مجموعه‌های روایی به‌خصوص کتاب‌های غیبت که پیش از او تألیف شده فراهم آورده است که به تعدادی از این مصادر ذیل بحث از اعتبار کتب چهارگانه اشاره خواهد شد.

با توجه به فراوانی نقل نعمانی از ابن عقده، محمد بن همام، احمد بن هوزه و علی بن احمد بندنیجی به‌خصوص در ابواب نشانه‌های ظهور می‌توان چنین

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰.

۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۹۴ و نعمانی، الغیبة، ص ۲۵۵.

۳. ر.ک: رجال نجاشی، ج ۱، ص ۹۵؛ نعمانی، الغیبة، ص ۱۵۶، ۲۱۰، ۲۵۵ و ۳۱۳ و روایت ۳۴ باب ۱۴ که متأسفانه در چاپ اخیر (تحقیق حسون) از قلم افتاده است. با توجه به مواردی که زمان قرائت ابراهیم بن اسحاق برای احمد بن هوزه سال ۲۷۳ ق بیان شده به نظر می‌رسد سال ۲۹۳ ق در برخی موارد (مانند صفحه ۲۵۵ کتاب نعمانی) اشتباه ناشی از تصحیف تسعین و سبعین باشد.

۴. گویا به دلیل همین وضوح است که جاسم حسین بدون هیچ توضیحی ابراهیم بن اسحاق را مدعی نیابت می‌داند و می‌گوید او در کتابش دیدگاه غلات را منعکس می‌کند و نعمانی اطلاعات گسترده‌ای را از او آورده است (جاسم حسین، تاریخ میاسی غیبت، ص ۲۴).

استفاده کرده که این افراد کتابی در موضوع غیبت یا ملاحم و علائم ظهور داشته‌اند که نعمانی از آن کتاب‌ها نقل می‌کند. گرچه در فهرست‌های موجود نامی از کتاب‌های آنان نیست.

یکی از محققان معاصر از نسخه‌ای به نام ملاحم ابن‌عقده خبر داده و از آن مطالبی را نقل کرده است.^۱ البته برخی از مطالب که وی به آن ارجاع داده با عنوان «خیر فی الملاحم» و بدون ذکر نام ابن‌عقده در کتاب اصول سته عشر منتشر شده است.^۲

الغیة نعمانی ۲۶ باب دارد و تعداد روایات هر باب کاملاً متفاوت است. مؤلف در مقدمه‌ای طولانی علت تألیف کتاب را انحراف گروه‌هایی از شیعیان به‌خاطر وقوع غیبت امام دوازدهم دانسته و یکی از انگیزه‌های این انحراف‌ها را ضعف ایمان و بی‌توجهی به روایات در موضوع غیبت بیان می‌کند. از این رو به جمع‌آوری احادیث در این موضوع می‌پردازد.

مباحث کلی ابواب این کتاب عبارت‌اند از: لزوم حفظ اسرار اهل‌بیت، امامت و وصایت، روایات شیعه و اهل سنت درباره دوازده امام، گناه مدعیان دروغین امامت، لزوم وجود حجت در زمین، روایات ائمه درباره غیبت امام دوازدهم، مشکلات شیعه در عصر غیبت و دستور معصومین به صبر و انتظار فرج، معرفی امام زمان و روش و منش آن حضرت، نشانه‌های ظهور، نهی از نام بردن آن امام، اصحاب آن حضرت، سن و مدت حکومت او، رد امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام و موضوعات جزئی‌تر. بنای مؤلف در تمام کتاب، نقل روایت است و به‌ندرت توضیحی از خود اضافه می‌کند و روایات را در ابواب مختلف تکرار نمی‌کند.

۱. جاسم حسین، همان، ص ۵۷، ۶۰، ۱۰۰ و ۲۴۵؛ جست‌وجوی فراوان ما از چنین نسخه‌ای بی‌نتیجه ماند.

۲. الاصول السته عشر، ص ۳۵۳.

مبحث نشانه‌های ظهور در این کتاب مجموعاً ۸۶ روایت دارد که ۶۸ عدد از آنها در باب ۱۴ با عنوان «ما جاء فی العلامات التي تكون قبل قيام القائم ویدل علی ان ظهوره یكون بعدها كما قالت الائمة»^۱ و هیجده روایت در باب ۱۸ با عنوان «ما جاء فی ذکر السفیانی و ان امره من المحتوم و انه قبل قيام القائم» آمده است. در بخش‌های دیگر نیز احادیثی درباره نشانه‌های ظهور وجود دارد ولی تعداد آنها زیاد نیست.

فهرست‌نویسان به کتاب الغیبة نعمانی اشاره کرده^۲ و برخی با استفاده از مطالب کتاب می‌گویند نام آن «ملاء العیبه فی طول الغیبة» است.^۳ شیخ مفید پس از بیان مطلبی درباره امامت حضرت مهدی علیه السلام می‌گوید: «روایات در این باره فراوان است که اصحاب حدیث از شیعه آنها را جمع کرده و در کتب خود آورده‌اند، از جمله ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی در کتابی که درباره غیبت نوشته مشروح آن روایات را بیان کرده است. از این رو نیازی نیست که ما به تفصیل از آنها یاد کنیم».^۴

با وجود این مطالب کتاب نعمانی در منابع پس از آن مانند الغیبة شیخ طوسی، اعلام الوری و ملاحم ابن طاووس نقل نشده، ولی متأخران مانند مجلسی در بحار الانوار و حر عاملی در اثبات الهداة از آن روایت کرده‌اند. گرچه این کتاب از اعتبار خاصی برخوردار است، باید توجه داشت که تعدادی از روایان آن از فرقه‌های منحرف شیعه هستند. از این رو نقل یا استناد به روایات آن به ویژه در موضوع نشانه‌ها نیاز به دقت لازم دارد. تفصیل این مطلب، در مباحث آینده خواهد آمد.

۱. روایاتی که درباره نشانه‌های پیش از ظهور قائم رسیده و چنان‌که ائمه فرموده‌اند نشان می‌دهد که ظهور پس از آن نشانه‌هاست.

۲. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۰۲.

۳. آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۶، ص ۷۶ و ج ۲۲، ص ۱۸۳.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۰.

ب) کمال‌الدین و تمام‌النعمه^۱

این کتاب نوشته عالم جلیل‌القدر شیعه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق است که زمان ولادت او مشخص نیست؛ گرچه می‌توان با قرائنی آن را در سال‌های اولیه قرن چهارم تخمین زد. نجاشی تاریخ وفات او را ۳۸۱ ق ثبت کرده و نوشته‌های فراوان وی از جمله سه رساله در موضوع غیبت و کتاب علامات آخرالزمان را شمرده؛^۲ اما از کمال‌الدین نامی نبرده است.

شیخ طوسی ضمن تجلیل از صدوق و اشاره به آگاهی او به رجال و نقاد بودن نسبت به احادیث، از دو کتاب غیبت وی خبر داده که یکی برای اهل ری تألیف شده و از دیگری با وصف کبیر (بزرگ) یاد نموده است.^۳ شاید منظور از کتاب الغیبة در بیان نجاشی و طوسی همان کمال‌الدین باشد؛ زیرا خود مؤلف (شیخ صدوق) نیز در مقدمه کتاب می‌گوید: امام زمان از من خواست کتابی در موضوع غیبت بنویسم.^۴ اما به نام آن تصریح نمی‌کند گرچه در تألیفات دیگرش از کمال‌الدین و تمام‌النعمه نام برده است.^۵

شیخ صدوق در کمال‌الدین ضمن بیان مناظرات خود و ردّ شبهات مربوط به امام عصر علیه السلام به بیان غیبت‌های پیامبران پرداخته تا روشن شود امر غیبت در گذشته هم اتفاق افتاده است. هم‌چنین روایات یکایک ائمه معصومین علیهم السلام را درباره پیش‌گویی غیبت امام دوازدهم نقل می‌کند. وی درباره علائم باب

۱. گاه از این کتاب «اکمال‌الدین و تمام‌النعمه» یاد می‌شود که درست نیست چون مؤلف در کتب دیگرش از آن کمال‌الدین و تمام‌النعمه تعبیر کرده است.

۲. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۱۱-۳۱۶.

۳. الفهرست، ص ۲۳۸.

۴. کمال‌الدین، ص ۳۴.

۵. رک: من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۰؛ علل الشرائع، ص ۲۴۱؛ عیون‌الآخبار، ج ۱، ص ۶۹ و الخصال، ص ۴۸۰.

مخصوصی گشوده و پس از بیان ۲۹ روایت در آن می‌گوید: در موضوع نشانه‌های قائم و سیره آن حضرت در کتاب *السر المکتوم* روایاتی آورده‌ام.^۱ اما این کتاب به دست ما نرسیده است. در ابواب دیگر این کتاب روایات اختصاصی علائم وجود ندارد. ابن بابویه (پدر صدوق) نیز در کتاب *الامامة والتبصرة من الحيرة* به برخی احادیث علائم ظهور اشاره کرده که همه آنها در *کمال‌الدین* آمده است.

یکی از مشایخ با واسطه صدوق، عبدالله بن جعفر حمیری است که کتابی درباره غیبت داشته^۲ و به نظر می‌رسد آن چه صدوق به واسطه پدرش یا دیگران از او نقل کرده‌اند، از آن کتاب باشد. در مقدمه کتاب، که به قلم یکی از محققان معاصر نوشته شده است، می‌خوانیم: «مؤلف در این کتاب آن چه درباره غیبت روایت شده و بین مردم شهرت داشته از صحیح و ضعیف و حسن و مجعول، جمع کرده است. اما فقط به روایات صحیح یا اجماعی یا متواتر استدلال می‌کند.»^۳ دلیل این مطلب سخنی از شیخ صدوق است که ذیل بحث دراز عمران می‌گوید: «... این حدیث و دیگر اخبار مربوط به معمرین و غیر آنان مورد اعتماد من در موضوع غیبت نیست، بلکه غیبت به واسطه روایات صحیح پیامبر و ائمه علیهم‌السلام برای من ثابت شده است.»^۴ از توضیحات شیخ صدوق در لابه‌لای روایات استفاده می‌شود که وی در واقع خواسته است با آن چه مخالفان شیعه در موضوعات غیبت پیامبران یا طول عمر افراد یا... گزارش کرده‌اند بر آنان احتجاج کند و گاه تصریح می‌کند که این اخبار شگفت‌تر از وقوع غیبت است؛ ولی تعجب است که چگونه آن را پذیرفته و غیبت امام دوازدهم را انکار می‌کنند.^۵

۱. کمال‌الدین، ص ۶۸۴.

۲. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۹.

۳. کمال‌الدین، ص ۱۶، مقدمه آقای علی اکبر غفاری.

۴. همان، ص ۶۶۷.

۵. همان، ص ۵۵۸، ۵۶۴ و ۵۷۸.

ج) الغیبة شیخ طوسی

عظمت شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ق) و جایگاه نوشته‌های او نیازی به توضیح ندارد. کتاب الغیبة وی مجموعه‌ای از احادیث مربوط به قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَام با تأکید بر ردّ فرقه‌هایی است که غیر از امام دوازدهم را مهدی می‌دانند.

سند بسیاری از احادیث این کتاب به فضل بن شاذان می‌رسد. او از فقها و متکلمان مورد اعتماد، از بزرگان اصحاب ائمه و مؤلف کتاب‌هایی در موضوعات مربوط به امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام از جمله اثبات الرجعه، کتاب القائم و کتاب الملاحم است.^۱ وی هم‌چنین روایات مربوط به علائم ظهور را که استادش شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل کرده، آورده است اما از الغیبة نعمانی بهره نجسته، گرچه مضمون روایات دو کتاب (الغیبة نعمانی و الغیبة طوسی) در مواردی با هم تطبیق می‌شود.

شیخ طوسی در این کتاب پیش از آن‌که به جمع روایات پرداخته باشد به احتجاج در برابر فرقه‌های منحرف شیعه و استناد به گزارش‌های تاریخی مانند اثبات مرگ افرادی که ادعای مهدویت درباره آنان وجود دارد پرداخته است. بخش نشانه‌های ظهور ۵۹ روایت دارد که تعدادی از آنها از معصوم صادر نشده و تعدادی هم از منابع یا راویان اهل سنت نقل شده است. این شیوه در الغیبة نعمانی و کمال‌الدین دست‌کم در بخش علائم یافت نمی‌شود.

۱. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۶۸ و ۱۶۹ مختصری از اثبات الرجعه در مجله تراثنا (شماره ۱۵) منتشر شده و مقایسه آن با الغیبة شیخ نشان می‌دهد که یکی از منابع شیخ بوده است.

د) الفتن^۱

این کتاب از منابع اهل سنت به شمار می‌رود و بنای ما بر بررسی روایات علائم و تحلیل تاریخی آنها بر اساس منابع شیعه است ولی از آن‌جا که احادیث کتاب الفتن به طور گسترده به منابع شیعه راه یافته، لازم است آن را نیز جزء منابع اصلی این نوشتار لحاظ کنیم؛ به خصوص که قدیمی‌ترین منبعی است که احادیث نشانه‌ها در آن یافت می‌شود. مؤلف این کتاب نعیم بن حَمَّاد خزاعی مروزی از محدثان اهل سنت و از اهالی مرو است که برای فراگیری حدیث به عراق سفر کرد، سپس ساکن مصر شد؛ اما در فتنه خلق قرآن^۲ به مرکز خلافت عباسی خوانده شد و چون با عقیده خلیفه معتصم موافق نبود به زندان افتاد و به سال ۲۲۸ در زندان مرد.^۳ درباره زمان ولادت وی گزارشی در دست نیست.

نعیم ابتدا از جهمی^۴ بود، سپس از مخالفان سرسخت آنان شد.^۵ درباره شخصیت او میان عالمان اهل سنت اختلاف نظر است: برخی او را توثیق و بعضی مذمت کرده‌اند. احمد بن حنبل، یحیی بن معین و ابن حبان او را ثقه می‌دانند؛ اما نسائی

۱. نگارنده این کتاب را در مجله آینه پژوهش، شماره ۸۴ (اسفند ۱۳۸۲) معرفی کرده است.
۲. فتنه خلق قرآن یا دوره محنت در تاریخ اسلام به دوران سه خلیفه مأمون، معتصم و واثق گفته می‌شود که متأثر از معتزله به مخلوق بودن کلام خدا و قرآن اعتقاد داشتند و با کسانی که قائل به قدمت کلام الهی بودند به شدت برخورد می‌کردند. از آن‌جا که این موضوع ملاک عزل و نصب و آزمایی برای موافقان و مخالفان بود، دوره محنت نام گرفت. با روی کار آمدن متوکل و به جهت مخالفت او با معتزله اوضاع بر عکس شد و مخالفان نظریه قدیم بودن قرآن تحت پی‌گرد قرار گرفتند. برای نمونه ر.ک: به تاریخ طبری، ج ۷، ص ۶۳۱-۶۴۵.
۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۵۹. مرگ او را در سال ۲۲۷ق و ۲۲۹ق هم گفته‌اند: (یوسف المزی، تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۴۷۹ و ۴۸۰).
۴. جهمی به گروهی از جبریّه گفته می‌شود که از جهم بن صفوان پیروی می‌کنند. عقاید آنان به معتزله شبیه است. جهم در خراسان قیام کرد و به دست عامل بنی‌امیه کشته شد (شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۶).
۵. یوسف المزی، همان، ص ۴۶۹.

وی را تضعیف می‌کند.^۱ ابن عدی درباره او می‌گوید: ضعیف است و برای تقویت سنت، جعل حدیث می‌کرد. سپس احادیث مردود او را ذکر می‌کند.^۲ ذهبی می‌نویسد: نباید به سخن او استناد کرد چون در کتاب الفتن مطالبی عجیب و غیر قابل قبول آورده است.^۳ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: نعیم راست‌گو بوده اما اشتباه زیاد دارد.^۴

از میان علمای شیعه سید ابن طاووس که حدود ثلث کتاب ملاحم خود را از ابن حماد نقل می‌کند، توثیقاتی را درباره او نقل کرده و از تضعیف او سخنی نگفته است.^۵ طبیعی است که انتخاب و بیان توثیقات از سوی سید به دلیل نقل وی از کتاب الفتن است، نه آن‌که تأییدی از یک عالم شیعی نسبت به ابن حماد باشد.

کتاب الفتن همانند دیگر کتاب‌هایی که در موضوع ملاحم و فتن نوشته شده است به مهدی اختصاص ندارد، بلکه درباره رویدادهای آینده جهان اسلام تا قیامت سخن می‌گوید و بخشی از آن به مهدی و نشانه‌های ظهور او پرداخته است.

ابن حماد بخش قابل توجهی از کتاب خود را به پیش‌گویی‌های صحابه و هم‌چنین احادیثی از رسول خدا درباره بنی‌امیه، بنی‌عباس، سفیانی، مهدی و نشانه‌های او، دجال، نزول عیسی علیه السلام و برخی از نشانه‌های قیامت اختصاص داده است.

برخی از ابواب کتاب الفتن عبارت‌اند از: نام فتنه‌های پس از رسول خدا، عدد

۱. محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۹۷ و ۶۰۹.

۲. الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۸، ص ۲۵۱.

۳. محمد ذهبی، همان، ص ۶۰۹.

۴. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۰.

۵. التشریف بالمتن، ص ۶۲ و ۶۳.

خلفای پس از آن حضرت، نام خلفای راشدین، نشانه‌های پایان حکومت بنی‌امیه، قیام بنی‌عباس، پایان زمان بنی‌عباس، ابواب مربوط به سفیانی و نام و نسبت و جنگ‌ها و فرو رفتن او در بیداء، پرچم‌های سیاه، ابواب مربوط به مهدی و نام و نسبت و روش او و نشانه‌های قیامش، ابواب مربوط به دجال، فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام، فتح قسطنطنیه و جاهای دیگر، زلزله‌ها و خسف‌ها، نشانه‌های قیامت و خروج حبشی‌ها و ترک‌ها.

درباره کتاب الفتن چند نکته قابل توجه است:

۱. ابن حماد بیشتر روایات را از صحابه یا تابعین نقل می‌کند و آن‌گونه که انتظار می‌رود سند روایات به رسول خدا نمی‌رسد؛ مثلاً از مجموع حدود ۱۷۰ روایت، در باب‌های ۲۹ - ۴۴ این کتاب که درباره مهدی و سفیانی است تنها حدود ۲۵ روایت به معصوم می‌رسد و دیگر اسناد کتاب به افرادی چون کعب الاحبار، محمد بن حنفیه، زهری، ارطاة و... ختم می‌شود. این‌گونه سندها نه تنها از نظر شیعه ارزشی ندارد در نظر اهل سنت نیز حجت نیست، چون اصطلاحاً موقوف به شمار می‌رود، یعنی سند آن به صحابی متوقف می‌شود.

۲. علاوه بر روایات زیادی که ابن حماد از امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان صحابی نقل می‌کند، بخش قابل توجهی از احادیث را به واسطه جابر جعفی از امام باقر علیه السلام آورده است.

۳. تکرار در کتاب الفتن زیاد است و یک حدیث در ابواب مختلف با سلسله سند واحد ذکر شده است، به طوری که به جرئت می‌توان ^۱/_۴ از کتاب را مکرر دانست.

۴. همان‌گونه که گفته شد، این کتاب و دیگر کتاب‌هایی که درباره ملاحم و فتن نوشته می‌شود، ارتباط مستقیم با ظهور ندارد و بسیاری از روایاتی که درباره آنها ذکر شده پیش‌گویی‌هایی درباره حوادث آینده مسلمانان است و نامی از مهدی و

ظهور او در این روایات نیست. با این حال بخش قابل توجهی از این احادیث و آثار در منابع شیعی به عنوان نشانه‌های ظهور امام عصر علیه السلام تلقی شده است.

اعتبار کتب چهارگانه

جایگاه مؤلفان سه کتاب مربوط به غیبت یعنی نعمانی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در میان شیعه و وثاقت آنان جای بحث و گفت‌وگو نیست و تردیدی وجود ندارد که ایشان از جمله عالمانی هستند که با کتب مختلف خود، میراث عظیم شیعه را حفظ کرده و سهم بزرگی در احیای آثار اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند. سه کتاب آنان نیز در بین امامیه جایگاه خاصی دارد و کهن‌ترین کتاب‌های این فرقه در موضوع غیبت و هم‌چنین مبحث مد نظر ما، یعنی علائم ظهور به شمار می‌رود. اما شکی نیست که این بزرگان مطالب خود را از کتاب‌های پیشینیان گرفته و آنچه را در اصول چهارصدگانه یا کتاب‌های دیگر در موضوع غیبت از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است، جمع کرده‌اند.

مراجعه به فهرست‌های موجود و بررسی منابع اصلی این کتاب‌ها ایجاب می‌کند مآخذ آنها شناسایی و ارزیابی شوند، زیرا بسیاری از کسانی که در موضوع ملاحم و نشانه‌های ظهور رساله‌ای داشته و دیگران از آنان روایت کرده‌اند، از فرقه‌های منحرف شیعه به شمار می‌روند.^۱ البته تعدادی از این افراد توثیق شده‌اند؛

۱. فهرستی از نام مؤلفان کتاب‌های الغیبه و ملاحم و فتن که رجال‌شناسان شیعه درباره مذهب آنان مطالبی گفته‌اند، همراه با نام کتاب ایشان به شرح زیر است:

(۱) ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، الغیبه، مهمم در دین و متهم به غلو (شیخ طوسی، الفهرست، ص ۳۹؛ رجال نجاشی، ج ۱، ص ۹۴ و رجال ابن غضائری، ص ۳۹).

(۲) حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی، الفتن، واقفی (رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۲۳).

اما صرف انحراف مذهب در موضوع بحث ما می‌تواند روایتی را خدشه‌دار کند، زیرا آن گروه‌ها مدعی مهدویت اشخاصی بوده‌اند و ممکن است راویان آنان مطالبی را از محافل ایشان نقل کرده باشند، گرچه خود در نقل مطلب راست گویند. چنان‌که در میان این مؤلفان شخصیت‌های بزرگی از امامیه مانند محمد بن ابی عمیر، فضل بن شاذان، حسن بن سعید، عبدالله بن جعفر حمیری و اسماعیل بن مهران به چشم می‌خورند؛ ولی باید توجه داشت که برخی از اینان از اصول قدیمی‌تر روایت کرده‌اند، مانند اسماعیل بن مهران که از حسن بن ابی حمزه روایت می‌کند.

از این رو لازم است درباره روایات علائم ظهور که در سه کتاب الغیبة نعمانی و شیخ طوسی و کمال‌الدین به نقل از این منابع آمده‌اند تأمل بیشتری صورت گیرد؛ به‌خصوص که ممکن است واقفی‌ها پس از اعتقاد به مهدی بودن امام هفتم،

-
- ۳) ابراهیم بن صالح انماطی، الغیبة، واقفی (همان، ص ۸۶ و ۱۰۵؛ درباره این‌که دو نفر ابراهیم بن صالح انماطی متحدند یا نه اختلاف نظر است. ر.ک: علامه حلی، خلاصة الاقوال، ص ۳۱۵).
- ۴) حسن بن محمد بن سماعه، الغیبة، واقفی (رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۴۰).
- ۵) احمد بن علی رازی، الشفاء و الجلاء فی الغیبة، متهم به غلو (همان، ص ۲۴۵ و الفهرست طوسی، ص ۷۶).
- ۶) عبدالله بن جبلة، الغیبة، واقفی (رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۳).
- ۷) علی بن حسن طاطری، الغیبة، واقفی (همان، ص ۷۷).
- ۸) علی بن عمر اعرج، الغیبة، واقفی (همان، ص ۷۹).
- ۹) جعفر بن محمد قزازی، الفتق و الملاحم، متهم به جعل و فساد مذهب (همان، ج ۱، ص ۳۰۳).
- ۱۰) علی بن ابی‌صالح، الملاحم، طعن در مذهب (همان، ج ۲، ص ۸۲).
- هم‌چنین بنگرید به ترجمه‌ علی بن احمد، متهم به غلو در آخر عمر و محمد بن عباس بن عیسی راوی واقفه (همان، ج ۲، ص ۸۲ و ۲۳۲). علاوه بر موارد فوق از مجموع حدود پنجاه مؤلف کتب غیبت و ملاحم که نجاشی و شیخ طوسی به آنان اشاره کرده‌اند، تعدادی ضعیف، مجهول یا روایت‌کننده از ضففا یا اهل سنت وجود دارند؛ مانند حسن بن محمد بن یحیی، عبدالوهاب مادرانی، محمد بن قاسم، ابراهیم بن حکم، محمد بن جمهور و محمد بن عبدالله بن مهران.

روایاتی را برای تصحیح نظریه خود و امید دادن برای ظهور آن حضرت ساخته یا تحریف کرده باشند. هر چند جمع آوری آنان نسبت به اصل احادیث مهدویت که موضع اشتراک فرقه‌های مختلف است و درستی این احادیث، جای تردید ندارد. درباره چهارمین منبع یعنی الفتن نعیم بن حماد چنان‌که پیش‌تر گفته شد، از نظر شیعه نمی‌توان برای روایات آن - دست کم در مورد نشانه‌های ظهور - چندان اعتباری قائل شد، چون بسیاری از روایات آن از معصوم صادر نشده است و بسیاری از راویان آن حتی از نظر اهل سنت قابل اعتماد نیستند.^۱

۱. برای آگاهی اجمالی ر.ک: به باورقی‌های کتاب الفتن.



راویان

آنچه گذشت مربوط به منابع و مؤلفان بود. در این جا به بررسی راویانی می‌پردازیم که در سلسله اسناد روایات علائم وجود دارند.

از آن جا که بیشتر روایات نشانه‌های ظهور از کتاب الغیبة نعمانی نقل می‌شود لازم است در بررسی راویان نیز تکیه اصلی بر سندهای این منبع باشد. در مجموع ابواب این کتاب نزدیک به صد روایت درباره نشانه‌های ظهور وجود دارد^۱ که در این میان احمد بن محمد بن سعید معروف به ابن عقده با بیش از چهل روایت بیشترین سهم را در میان راویان دارد. پس از او به ترتیب علی بن حسن بن فضال، علی بن ابی حمزه بطائنی و فرزندش حسن، جعفر بن محمد فزاری، عبیدالله بن موسی علوی و علی بن احمد بندنیجی کسانی‌اند که نام آنان در سلسله اسناد این روایات آمده است.

۱. در گفتار اول گذشت که در باب‌های ۱۴ و ۱۸ که مخصوص نشانه‌های ظهور است ۸۶ روایت وجود دارد. در باب دهم و شانزدهم نیز تعدادی روایت در این باره هست. ر.ک: ص ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۰، ۳۰۱ و ۳۰۲.

کتاب الغیبة شیخ طوسی راویان متعددی دارد و تفاوت آن با کتاب نعمانی در این است که شیخ از راویان غیر شیعه نیز احادیث زیادی نقل می‌کند. در مجموع روایات این منبع و کمال‌الدین صدوق، نام ابوبصیر، محمد بن مسلم، ابن ابی عمیر، جابر جعفی و معلی بن خنیس بیشتر به چشم می‌خورد چنان‌که تعداد روایات این چند نفر در غیبت نعمانی هم معتنا به است. در کتاب الفتن ابن حماد بسیاری از سندها با ولید بن مسلم یا رشدین بن سعد آغاز شده و آنچه در این کتاب از امام باقر علیه السلام نقل می‌شود به واسطه سعید ابوعثمان از جابر جعفی است.

اینها نام راویانی است که در چهار منبع اصلی مربوط به نشانه‌های ظهور بیش از دیگران روایت دارند و نام آنان در مجموع روایات علائم بیشتر در سلسله اسناد قراز گرفته است. برای آشنایی با این شخصیت‌ها به آگاهی‌هایی که رجال‌نویسان ارائه کرده‌اند توجه می‌کنیم:

۱. ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید کوفی سیعی معروف به ابن عقده (۲۴۹-۳۳۳ق): وی از مهم‌ترین مشایخ نعمانی و از راویان مشهور شیعه و اهل سنت می‌باشد. رجال‌نویسان دو فرقه از او به نیکی و عظمت یاد کرده و او را ثقه می‌دانند. نجاشی می‌گوید: او مردی بزرگ در میان اصحاب حدیث و مشهور به حفظ است.^۱ شیخ طوسی با عناوین «جلیل‌القدر و عظیم‌المنزله» از او یاد کرده و به نقل از خود ابن عقده می‌نویسد: ۱۲۰ هزار حدیث با سند حفظ بوده و سیصد هزار حدیث دیگر در اختیار داشته است.^۲ وی هم‌چنین می‌گوید: وثاقت و بزرگواری و عظمت او در حفظ حدیث مشهورتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.^۳

۱. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. رجال شیخ طوسی، ص ۴۰۹ و ر.ک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۲۰.

۳. الفهرست، ص ۷۳.

از میان رجال شناسان اهل سنت، ذهبی از او با تعبیر حافظ، علامه، نادر زمان و یکی از بزرگان حدیث یاد می‌کند و در عین حال به وجود ضعف در او اشاره کرده می‌نویسد: خوب و بد را جمع کرده است.^۱ به گفته دارقطنی اهل کوفه متفق اند که از زمان ابن مسعود تا زمان ابوالعباس ابن عقده، حافظ‌تر از او ندیده‌اند.^۲ ذهبی می‌نویسد: چنین نیست، اما این که در کوفه حافظ‌تر از او نبوده و نخواهد بود درست است.^۳ با این همه برخی مانند ابن حنبل و دارقطنی از او به بدی یاد می‌کنند^۴ که شاید علت این امر نقل روایات شیعه و بدگویی او از برخی صحابه باشد.^۵ ذهبی او را شیعه متوسط دانسته^۶ و رجالیون شیعه او را جارودی مذهب می‌دانند و می‌گویند بر آن عقیده از دنیا رفت و این که نامش در میان امامیه ذکر می‌شود به جهت آمیزش او با آنان و روایت از کتاب‌های شیعه و اعتماد به اوست.^۷ گویا به دلیل همین انحراف مذهب است که علامه حلی نام او را در قسم دوم از کتاب رجال آورده و به نقل کلام شیخ و نجاشی بسنده نموده و مطلبی بر آن نیفزوده است.^۸

از آن جا که زیدی‌ها با اهل سنت ارتباط داشتند ابن عقده در طریق روایاتی قرار گرفته که قطعاً ساخته مخالفان اهل بیت است، مانند آنچه به رسول خدا نسبت می‌دهند که درباره ابوبکر و عمر فرمود: این دو پیران اهل بهشت‌اند.^۹ با این

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۲.

۲. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۹.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۵.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۶. تاریخ الاسلام، ج ۲۵، ص ۶۸.

۷. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۲۴۰ و فهرست طوسی، ص ۷۳.

۸. خلاصة الاقوال، ص ۳۲۱.

۹. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۸ و محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۳.

حال عالمان شیعه او را مورد اعتماد و ثقه می‌دانند، چون وی تنها در طریق نقل حدیث قرار گرفته و آنچه دیگران گفته‌اند - راست یا دروغ - بیان می‌کند. نعمانی در مقدمه الغیبه می‌گوید: این مرد از کسانی است که در وثاقت، طعنی بر او وارد نمی‌شود و آگاهی‌اش به حدیث و رجال جای گفت‌وگو ندارد.^۱

بنابراین، اعتماد عالمان امامیه به ابن عقده راهی برای تردید درباره او باقی نمی‌گذارد، آنچه هست لزوم دقت و توجه به کسانی است که وی از آنان روایت می‌کند. گرچه درباره خود او هم این پرسش هم‌چنان باقی است که آیا موثق دانستن او برای نقل روایاتی از قبیل نشانه‌های ظهور کفایت می‌کند؟ زیرا جارودیه^۲ هم‌چون دیگر شعبه‌های زیدیه به امامت کسی معتقد بودند که قیام مسلحانه کند. از این رو، چندان اهمیتی برای ائمه اهل بیت علیهم‌السلام قائل نبودند و حتی به آنان اعتراض می‌کردند. البته درباره مهدویت باورهایی متفاوت از دیگر گروه‌های زیدی داشته و در این مورد میان خود آنان اختلاف وجود دارد. برخی محمد بن عبدالله نفس زکیه را مهدی می‌دانند و برخی محمد بن قاسم حسینی را که

۱. الغیبه، ص ۳۲.

۲. نام این فرقه از ابو جارود زیاد بن منذر گرفته شده که ابتدا صحابی امام باقر علیه‌السلام بود اما بعدها به زیدیه پیوست و امام هم او را سرحوب لقب داد و فرمود این، نام شیطانی است که در دریا زیست می‌کند. از این رو جارودیه را سرحوبیه نیز می‌گویند (شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۲۹ و شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۹). این گروه درباره امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نص وصفی معتقدند یعنی رسول‌الله به نام او را معرفی نکرد. (شهرستانی، همان، ص ۱۵۸). درباره امامان بعد از حسین علیه‌السلام نیز معتقد به شورا هستند و در عین حال می‌گویند آن‌که قیام کرد و ادعای امامت نمود پیرواش واجب خواهد شد و آن‌که تخلف ورزد یا ادعای امامت کند ولی در خانه بنشیند کافر است! و پیروانش مشرک‌اند! (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۱ و ۵۴). این سخنان اگر واقعاً عقیده سرحوبیه (جارودیه) باشد جز تعریض به ائمه معصومین علیهم‌السلام نیست. آن بزرگواران که بی‌شک جان‌شان بر حق رسول خدا بودند ادعای امامت داشتند، ولی هیچ‌گاه فرصت قیام مسلحانه نیافتند چون این حرکات را بی‌ثمر تشخیص داده بودند و به زیدی‌ها و دیگر قیام‌کنندگان تذکر می‌دادند که حرکت آنان به شکست می‌انجامد و اثری جز کشته شدن نخواهد داشت.

در طالقان قیام کرد.^۱ عده‌ای نیز یحیی بن عمر حسینی را مهدی می‌دانستند که از آن جمله احمد بن محمد بن سعید بن عقده است که تصور می‌کرد یحیی همان مهدی موعود است.^۲

۲. علی بن حسن بن علی بن فضال: نعمانی در موارد زیادی او را تَیْبَلِی عنوان می‌کند و ابن عقده بسیاری از روایات خود را از او نقل کرده است. وی یکی از افراد خاندان فضال است که فطحی^۳ مذهب‌اند و در عین حال از سوی رجال یون شیعیه توثیق شده‌اند.^۴ از آن جا که این فرقه پس از عبدالله افطح به بقیه امامان شیعیه معتقدند درباره موضوع مهدویت اتهام خاصی متوجه آنان نیست و احادیث ایشان به خصوص بنی فضال در میان شیعیه جایگاه خاصی دارد. چنان‌که در روایت مرسلی از امام عسکری علیه السلام درباره بنی فضال نقل شده است: روایاتشان را بگیرید و نظراتشان را رها کنید.^۵

کثرت روایات علی بن حسن در موضوع نشانه‌های ظهور به جهت دو کتابی است که با عنوان الغیبه و الملاحم تألیف کرد.^۶ پدرش حسن نیز از بزرگان شیعیه بود و با وجود فطحی مذهب بودن^۷ او را توثیق کرده‌اند.^۸ از جمله تألیف‌های وی که به

۱. سمعانی، الانساب، ج ۲، ص ۹.

۲. این مطلب را جاسم حسین از نسخه‌ای خطی با عنوان ملاحم ابن عقده نقل می‌کند (ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت، ص ۸۶ و ۴۴) اما چنین نسخه‌ای را نیافتیم. شماره مذکور در کتاب‌نامه با اصول سته عشر تشابه داشت اما در اصول سته عشر نیز این مضمون وجود ندارد. در هر صورت وجود چنین کتابی از ابن عقده با اهمیت است.

۳. فطحیه یا افطحیه به فرقه‌ای می‌گویند که پس از امام صادق علیه السلام فرزندش عبدالله معروف به افطح را امام دانستند. (سعد اشعری، المقالات و الفرق، ص ۸۷). عبدالله شش ماه بیشتر زنده نبود و طرفداران او به امام کاظم علیه السلام رجوع کردند.

۴. در خصوص علی بن حسن ر.ک: به رجال نجاشی، ج ۲ ص ۸۳ و رجال طوسی، ص ۳۵۴.

۵. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۹۰.

۶. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۸۴.

۷. همان، ص ۱۲۹.

۸. رجال طوسی، ص ۳۵۴.

این بحث مربوط می‌شود کتاب الملاحم است.^۱

۳. علی بن ابی حمزه بطائنی: وی از لحاظ کثرت روایات علائم در ردیف سوم قرار دارد، «از ارکان واقفیه است»^۲ و رجالیون او را توثیق نکرده‌اند. او از وکلای مشهور و مورد اعتماد امام کاظم علیه السلام بود که پس از زندانی شدن آن حضرت اموال زیادی از شیعه به دست او و دیگر وکلای رسید، ولی آنان پس از شهادت امام هفتم در این اموال طمع ورزیدند و آن حضرت را آخرین حجت خدا و همان مهدی موعود معرفی کرده و امامت فرزندش رضا علیه السلام را منکر شدند تا اموال را تصاحب کنند.^۳ شهرت آنان به واقفه یا واقفیه به دلیل توقف آنان بر امام هفتم است. اما لقب دیگری که با عنوان مطوره به آنان داده‌اند^۴ نشان دهنده شدت انحراف و فاصله گرفتن امامیه از آنان است. امام هشتم در مواردی آنان را ناصبی خواند و رفت و آمد با این گروه را ممنوع فرمود.^۵

با این همه عالمان شیعه امامیه درباره روایات فراوانی که واقفه نقل کرده‌اند اختلاف نظر دارند. آنچه مسلم است این است که روایاتی از آنان که پیش از انحراف شنیده و بیان شده باشد پذیرفته می‌شود؛ به خصوص که راویان آنان بزرگانی چون ابن ابی عمیر، حسن بن محبوب و بزئطی باشند، اما مشکل جایی است که ندانیم یک روایت در چه زمانی از علی بن حمزه یا دیگر هم‌مسلكانش نقل شده است، به ویژه در جایی که راوی او فرزندش حسن یا افراد دیگری از واقفه باشند.

۱. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۹.

۳. درباره این گروه و شبه‌های آن ر. ک: سعد اشعری، المقالات و الفرق، ص ۸۹ - ۹۱.

۴. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۱۲۳؛ شیخ مفید، الفصول العشره، ص ۱۰۹ و شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۶۰ و ۴۶۱. مراد از مطوره در این جا سگ باران خورده است که حتی نزدیک شدن به او سبب آلودگی است.

۵. شیخ طوسی، همان، ص ۴۵۷ و ۴۶۰.

در این میان آنچه مربوط به بحث ماست از حساسیت بیشتری برخوردار می‌باشد، زیرا محل اتهام واقعه همین روایات مهدویت و نشانه‌های ظهور است و به همین دلیل پذیرش روایاتی که امثال بطائنی در سند آن قرار دارند با مشکل جدی روبه‌روست. افرادی که به‌خاطر هوا و هوس از پیشوای خود روی‌گردان شدند، هیچ بعید نیست در تقویت مذهب خود احادیثی بسازند یا احادیث صحیحی را تحریف نمایند تا نشان دهند قائم همان موسی بن جعفر علیه السلام است و به زودی برخواهد گشت. در عین حال توجه به این نکته لازم است که پس از انحراف آنان، بزرگان اصحاب ائمه از این گروه کمتر روایت کرده‌اند چون در میان ایشان جایگاهی نداشته‌اند.

۴. حسن بن علی بن ابی حمزه: وی نیز مانند پدرش از بزرگان واقفه به شمار می‌رود^۱ با این تفاوت که اگر برخی از روایات پدر نزد عالمان شیعه معتبر است روایات پسر از هیچ اعتباری برخوردار نیست.^۲ علی بن حسن بن فضال گوید: او دروغ‌گو و ملعون است و من روانمی‌دانم چندان از او روایت کنم.^۳ برخی دیگر او را «رجل سوء» و کشتی او را «کذاب» معرفی می‌کند.^۴ حسن کتاب‌های الفتن و الملاحم، الغیبة، الرجعة و القائم را تألیف کرد.^۵ با توجه به چنین آثاری از او، بر دقت در روایاتش در موضوع مهدویت و نشانه‌های ظهور تأکید می‌شود.

۵. جعفر بن محمد بن مالک فزاری: شیخ طوسی او را ثقة دانسته، می‌گوید:

۱. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. ابن‌غضائری درباره او می‌گوید: «واقف ابن واقف ضعیف فی نفسه و ابوه اوثق منه» (رجال ابن‌الغضائری، ص ۵۱).

۳. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۵۲.

۴. همان، ص ۴۴۳.

۵. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۲.

«گروهی او را تضعیف کرده‌اند، او در موضوع ولادت قائم مطالب عجیبی نقل می‌کند».^۱ ابو غالب زراری هم به نیکی از او یاد کرده، می‌گوید: پس از مرگش امر عجیبی رخ داد که این جا محل بیانش نیست.^۲ اما نجاشی وی را تضعیف کرده و به نقل از ابن غضائری گوید: او جاعل حدیث بود و از افراد ناشناخته روایت می‌کرد. نجاشی هم چنین با بیان این‌که: شنیده‌ام جعفر فاسدالمذهب هم بوده است، از این‌که دو تن از استادان مورد اعتمادش - از جمله ابو غالب زراری - از جعفر فزاری نقل حدیث کرده‌اند اظهار شگفتی می‌کند.^۳ به هر حال توثیق صریح شیخ طوسی را نباید نادیده گرفت و به متن روایات او نیز باید توجه کرد.

۶. عبیدالله بن موسی علوی عباسی: نام این شخص در سند بسیاری از روایات کتاب نعمانی آمده‌است ولی شناخته شده نیست.

۷. علی بن احمد بندنجی: اگر تضعیفات ابن غضائری را بپذیریم بسیاری از روایات کتاب نعمانی که سند آن با این شخص آغاز شده محل تأمل خواهد بود. ابن غضائری او را تضعیف کرده، می‌گوید: پریشان‌گوست و به او اعتنایی نیست.^۴

۸. ابوبصیر: کنیه چند نفر از راویان شیعه ابوبصیر می‌باشد؛ اما شهرت و روایات ابوبصیر یحیی اسدی بیش از دیگران است. در موضوع نشانه‌های ظهور هم راوی اکثر روایات ابوبصیر، علی بن ابی حمزه بطائنی است و نجاشی می‌گوید: بطائنی عصاکش ابوبصیر یحیی بن قاسم بود.^۵ مقام وی به اندازه‌ای است که نیاز به توضیح ندارد. او از چهره‌های سرشناس شیعه و شخصیتی موجه و موثق از رواات امام باقر و امام صادق علیهما السلام^۶ و جزو اصحاب اجماع است. البته اشکال روایات

۱. رجال طوسی، ص ۴۱۸.

۲. رساله ابی غالب الزراری، ص ۱۵۰.

۳. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۰۳.

۴. رجال ابن غضائری، ص ۸۲.

۵. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۶۹ و ج ۱، ص ۱۳۳.

۶. همان، ج ۲، ص ۴۱۱.

ابوبصیر در علائم ظهور از آن جهت است که آنها را - به جز چند مورد - از علی بن ابی حمزه بطائنی گزارش می‌کند.^۱

۹. محمد بن مسلم کوفی: ایشان از فقهای سرشناس امامیه و مورد اعتمادترین مردم بود^۲ و او را نیز از اصحاب اجماع و از جمله حواریون امام باقر و امام صادق علیهما السلام و کسانی وصف کنند که امین بر حلال و حرام و مؤثر در نشر آثار نبوت هستند.^۳

۱۰. محمد بن ابی عمیر: او نیز از بزرگان شیعه و اصحاب اجماع، «با تقواترین، موثق‌ترین و عابدترین مردم بود».^۴ رجال‌شناسان از عظمت وی نزد خاصه و عامه یاد کرده و می‌گویند: به دلیل مخالفت با خلیفه وقت به زندان افتاد و حوادث تلخ و سختی را تحمل کرد.^۵

۱۱. جابر بن یزید جعفی: وی همانند سه شخصیت پیش‌گفته از شهرت زیادی برخوردار است و روایات فراوانی از او نقل می‌شود با این تفاوت که اولاً: جابر در موضوع این بحث در منابع روایی اهل سنت روایات بیشتری دارد، چنان‌که ابن‌حماد در الفتن از او فراوان نقل کرده است. ثانیاً: درباره جابر آرای متفاوت و متناقضی وجود دارد که گویا به دلیل نقل روایات خاصی از ائمه معصومین علیهم السلام است؛ چنان‌که روایات او در منابع شیعه و سنی در موضوع نشانه‌های ظهور و ملاحم شگفت‌انگیز و غیر قابل درک است.

۱. تقریباً در همه این موارد هم راوی بطائنی فرزندش حسن است. برای نمونه رک: نعمانی، النبیة، ص ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۱ و ۲۷۶ و شیخ طوسی، النبیة، ص ۴۴۹، ۴۵۳ و ۴۶۰.

۲. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۹۹.

۳. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۰ و ۱۷۰.

۴. همو، الفهرست، ص ۱۴۲.

۵. همان: اختیار معرفة الرجال، ص ۵۹۰ و رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۰۵.

در رجال کشی می‌خوانیم: امام باقر علیه السلام دو کتاب در اختیار جابر قرار داد و فرمود مطالب یکی را پس از سقوط بنی امیه بیان کند و کتاب دیگر را هیچ‌گاه بازگو نکند. خود او می‌گوید: از امام باقر علیه السلام هفتاد هزار حدیث شنیدم که برای هیچ‌کس نقل نکرده و نخواهم کرد.^۱

نجاشی راویان او را ضعیف می‌داند و درباره شخص جابر تعبیر «مختلط» را به کار برده، از وثاقت او سخنی نمی‌گوید.^۲ بر خلاف وی، ابن‌غضائری که تضعیف‌های او نسبت به راویان شهرت دارد جابر را توثیق کرده و ضعف را متوجه راویانش می‌نماید.^۳ گذشته از این دو عالم رجالی، دیگران جرح و تعدیل صریحی درباره جابر ندارند. تنها شیخ مفید ضمن نام چند راوی از جمله جابر، آنان را غیر قابل طعن و از افرادی می‌شمرد که راهی بر مذمتشان نیست؛^۴ چنان‌که او را صاحب سرّ و بواب امام نیز دانسته‌اند.^۵

یکی از اتهام‌های جابر غلو است، تا آن‌جا که ریاست فرقه مغیره را پس از اعدام مغیره بن سعید غالی معروف، به جابر نسبت داده و اتهام قول به تناسخ را به او بسته‌اند.^۶ از جمله اتهام‌هایی که به جابر وارد می‌کنند دیوانگی است. در گزارشی آمده است که چون جابر از امام پنجم روایت می‌کرد آن حضرت را با عناوینی مانند وصی اوصیا و وارث علم پیامبران یاد می‌کرد و مردم می‌گفتند: او دیوانه شده است.^۷ گویا ظرفیت بیان روایات مناقب و فضایل را آن‌گونه که جابر منی‌گفت

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۱۴.

۳. رجال ابن‌غضائری، ص ۱۱۰.

۴. الرسالة المددیه، ص ۲۵ و ۳۵.

۵. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۵.

۶. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۸ و سعد اشعری، المقالات و الفرق، ص ۴۳.

۷. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۲.

نداشتند. در هر حال آنچه به این نوشتار مربوط می‌شود روایاتی از جابر جعفی است که در کتاب‌های الغیبة و ملاحم به چشم می‌خورد و به نظر می‌رسد بیش از آنچه باید به بحث سندی آن پرداخت لازم است متن روایت بررسی شود.

۱۲. معلی بن خنیس: درباره او نیز میان بزرگان شیعه اختلاف نظر وجود دارد. نجاشی در وصف او می‌گوید: «ضعیفٌ جداً لا یعول علیه»^۱ اما شیخ طوسی از او تجلیل کرده، در شمار «محمودین» آورده، می‌گوید: از قوام امام صادق علیه السلام بود و به روش او سیر می‌کرد و به همین سبب داوود بن علی او را به شهادت رساند. از آن حضرت نقل شده که معلی اهل بهشت است.^۲

علامه حلی او را در شمار ضعفا آورده و به نقل از ابن غضائری می‌نویسد: معلی ابتدا مغیری (منسوب به مغیره بن سعید غالی معروف) بود سپس به محمد بن عبدالله نفس زکیه دعوت کرد و به همین دلیل داوود بن علی او را کشت. ابن غضائری اضافه می‌کند که غالیان مطالب زیادی به او نسبت داده‌اند و من به هیچ حدیثی از او اعتماد نمی‌کنم. علامه پس از نقل این مطالب می‌گوید: درباره او روایات مدح و ذم وارد شده و شیخ طوسی در کتاب الغیبة بدون مدرک او را از قوام امام صادق علیه السلام و مورد ستایش او دانسته که این مطلب نشان‌دهنده عدالت اوست.^۳ گذشته از جرح و تعدیل‌هایی که درباره معلی گفته شده، آنچه در نوشتار حاضر و برای ما قابل توجه است، گزارش ابن غضائری درباره حمایت معلی از نفس زکیه و هم‌چنین روایاتی است که غالیان به او بسته‌اند.

مطالبی که تاکنون بیان شد درباره راویان شیعه بود. از اهل سنت نیز دو نفر را می‌توان نام برد که ابن حماد در کتاب الفتن از آنان زیاد روایت می‌کند.

۱. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲. الغیبة، ص ۳۴۷.

۳. خلاصة الاقوال، ص ۴۰۹.

۱۳. ولید بن مسلم ابوالعباس دمشقی مولی بنی امیه: رجال نویسان عامه گاه او را توثیق و گاه تضعیف کرده‌اند. عجلی او را ثقه و ابوحاتم او را صالح الحدیث می‌دانند، اما از ابن حنبل نقل شده‌است که ولید اشتباه زیاد دارد. دارقطنی گوید: ولید بن مسلم احادیث اوزاعی را از ضعفا نقل می‌کرد، سپس نام ضعفا را برمی‌داشت و دیگران را جای‌گزین می‌نمود.^۱ ابن حجر گوید: او ثقه است؛ اما تدلیس زیاد می‌کند.^۲

۱۴. رشدین بن سعد یا رشدین بن ابی‌رشدین: وی نیز از شیوخ نعیم بن حماد است و روایات زیادی در فتن و ملاحم از وی نقل شده‌است. ابن سعد او را ضعیف^۳ و نسائی متروک الحدیث^۴ دانسته‌اند. از یحیی بن معین هم نقل شده که حدیث او اعتبار ندارد.^۵

۱. تهذیب الکمال، ج ۳۱، ص ۹۴-۹۷ و ر.ک: ابن حماد، کتاب الفتن، پاورقی‌ها.

۲. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۹.

۳. الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۵۸.

۴. تهذیب الکمال، ج ۹، ص ۱۹۵.

۵. همان.

واژه نشانه

از آن جا که محور اصلی مباحث این نوشتار، نشانه‌های ظهور است، لازم است معنای علامت و نشانه نیز مشخص گردد و از آن جا که در روایات مربوط به این موضوع واژگان دیگری هم به کار رفته است باید به مفهوم آن بپردازیم، نه معنای آن.

۱. مفهوم علامت

کسانی که از نشانه‌های ظهور بحث می‌کنند تقریباً در همه موارد واژه‌های عربی «علامت» و جمع آن «علامات» یا عبارت فارسی «نشانه» و واژه متداول «علامت»^۱ را به کار می‌برند. اما در منابع قدیمی کلمه «آیه» و جمع آن «آیات» نیز به کار رفته

۱. کلمه علامت عربی نیست و در فارسی به عنوان جمع علامت به کار می‌رود (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «علامت» و فرهنگ عمید، ذیل «علامت» این منظور جمع واژه علامت را «علام» می‌داند (لسان العرب، ج ۹، ص ۳۷۲).

است.^۱ بنابراین، نه با خصوص واژه علامت بلکه با مفهوم آن کار داریم و اگر بیشتر به علامت تعبیر می‌شود به جهت معمول بودن آن و فراوانی کاربرد آن در منابع و روایات است.

کلمه علامت یا آیه به معنای نشانه و چیزی است که بر مطلبی راه‌نمایی و دلالت کند و موجب شناخت آن شود، گرچه «آیه» در موارد زیادی به معنای معجزه به کار می‌رود، ولی آن هم در واقع نشانهٔ حقانیت است. آنچه در این جا برای ما اهمیت دارد این است که این مفهوم در چه مواردی به کار می‌رود و چه ویژگی‌هایی در آن لحاظ شده است؟ این بحث در واقع به منزله تأسیس اصل و بیان مبنایی برای این واژه‌هاست که پس از این در موارد مشکوک بتوان به آن ارجاع داد و ضمناً می‌تواند در فهم روایات به ماکمک کند.

پرسش این است که آیا امکان دارد نشانه یک چیز با فاصله از آن واقع شود؟ با مراجعه به کاربردهای این لفظ چنین بر می‌آید که علامت، یا هم‌زمان و همراه یک مطلب واقع می‌شود یا با فاصله کمی پیش از آن، زیرا آن چه موجب شناخت چیز دیگر است نمی‌تواند فاصله زیادی با آن داشته باشد؛ مثلاً علائم بیماری همراه آن ظاهر می‌شود و علامت‌هایی که برای راه‌نمایی و راه‌یابی قرار داده می‌شوند کمی پیش از مقصد یا مطلبی هستند که انتظار آن می‌رفته است. به همین جهت است که وقتی برای موضوعی علامتی قرار داده شد همه منتظرند آن موضوع (البته پس از

۱. در کتاب الغیبة نعمانی ص ۲۶۱ دو بار آیه ذکر شده است. (ح ۸ و ۱۱، باب ۱۴) هم‌چنین در ص ۳۱۷ (ح ۱۶ باب ۱۸) نیز آیه آمده است ولی امکان دارد آن را معجزه معنا کنیم. در الغیبة شیخ طوسی ص ۴۴۴ کلمه آیه چندین بار در یک روایت به کار رفته و در کتاب الفتن ابن حماد، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۳ در کلام صحابه آمده است. هم‌چنین کلمه امارات در روایتی در کتاب الغیبة شیخ، ص ۴۶۳ به کار رفته است. شیخ مفید هم سه کلمه علامات، آیات و امارات را برای موضوع استفاده کرده است (ر.ک: الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸). گفتنی است که فعلاً در مقام اثبات این روایات نیستیم و تنها به کاربرد این واژه در منابع استناد می‌کنیم. بنابراین حتی در صورت جعلی بودن برخی روایات نیز می‌توان گفت این واژه‌ها در آن دوران به کار می‌رفته است.

وقوع علامت) هر چه زودتر محقق شود و اگر فاصله طولانی شود در آن علامت تردید ایجاد خواهد شد. در ادامه، درباره این مدعا به دلایلی از قرآن و روایات اشاره می‌کنیم.

۲. علامت در قرآن و حدیث

به دلیل اهمیت و زیر بنایی بودن مفهوم نشانه و برای دست‌یابی به معنایی صحیح، کاربرد این واژه را در قرآن و حدیث بررسی می‌کنیم:

الف) علامت در قرآن: این واژه با همین ماده تنها یک بار در قرآن به کار رفته است: ﴿خداوند در زمین و کوه‌ها... و رودها... و علامت‌هایی قرار داد﴾^۱ که می‌توان مراد از آن را هر گونه علامت وضعی یا طبیعی و حتی زبان‌ها و اشاره‌ها دانست.^۲

کلمه دیگری که در قرآن بسیار تکرار شده و به معنای نشانه است «آیه» و جمع آن آیات می‌باشد. راغب می‌گوید: «آیه یعنی علامت آشکار و آنچه همراه چیز دیگری است که آشکار نیست»^۳ مفسران نیز آیه را مرادف علامت و نشانه گرفته‌اند. البته در موارد مختلفی که این کلمه به کار رفته، تفاوت‌هایی جزئی وجود دارد؛ مثلاً گاه به معنای معجزه^۴ و گاه به معنای عبرت است^۵ و گاه جزئی از قرآن^۶

۱. ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْنِي أَنْ يَحْمِدَ بَيْتَكُمْ وَأَنْهَسُوا وَسُبُلًا لَأَقْلِمَنَّكُمْ يَهْتَدُونَ * وَعَلَّمَنَّا وَيَالْتَجِمُ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (نحل (۱۶) آیات ۱۶ و ۱۷).

۲. طباطبائی، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۱۷.

۳. معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۸ (ذیل آی).

۴. مانند: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ﴾ (اعراف (۷) آیه ۷۳).

۵. مانند: ﴿قَالِيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنْ كَبِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنِ أَيَّتِنَا لَسْفِيلُونَ﴾ (یونس (۱۰) آیه ۹۲).

۶. مانند: ﴿بَلْكَ آيَاتِنَا تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (بقره (۲) آیه ۲۵۲).

بر کارهای خوب و تواضع و بردباری.^۱ امام صادق علیه السلام فرمود: «لقمان به فرزندش گفت: برای هر چیز علامتی است که به آن شناخته می‌شود و بر آن گواه است و برای دین سه علامت است: علم و ایمان و عمل به آن؛ و ایمان سه نشانه دارد: ایمان به خدا و ایمان به کتاب‌های او و ایمان به پیامبرانش.»^۲ اینها نمونه کوچکی از صدها روایت است که معصومین علیهم السلام درباره نشانه‌های رفتاری و اخلاقی انسان فرموده‌اند.

دسته دوم اخباری است که در آنها نشانه‌ای برای شناخت پیامبر، امام یا شناخت یکی از معصومان از زبان آنان بیان می‌شود؛ مثلاً امیرمؤمنان علیه السلام از رویدادهای شب ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله به علامت تعبیر کرده است.^۳ در گزارشی از شیخ مفید امام صادق علیه السلام، بودن شمشیر و زره و دیگر وسایل رسول خدا نزد خود را نشانه امامتش دانسته است.^۴ یا امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ نهروان از پیش‌گویی رسول‌الله درباره قتل مخدج خبر داد، سپس فرمود: علامت دیگری در دست سالم او وجود دارد.^۵

البته این کلمه در روایات زیادی وارد شده که شاید برخی از آنها معنای معجزه داشته باشد؛ ولی در هر حال این نتیجه به دست می‌آید که هر گاه در کلمات معصومین علیهم السلام برای رویدادی نشانه‌ای ذکر شده، آن رویداد همراه آن نشانه یا با فاصله کوتاهی پیش از آن واقع شده است. بیان آنان درباره نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام هم از این قاعده مستثنا نیست و آنچه به عنوان نشانه ظهور معرفی شده

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۲۰؛ این روایت بسیار طولانی است و نشانه‌های هر خصلتی را بیان می‌کند.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۴۱۵.

۳. همان، ج ۱۷، ص ۲۹۳.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۱۸۷.

۵. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۴۰۰.

است باید همراه آن یا در مدت کوتاهی پیش از آن محقق شود، چون ویژگی کلی علامت و نشانه این است که موجب شناخت می‌شود و آن چه موجب شناخت است نمی‌تواند با فاصله زیاد اتفاق افتد.

بنابراین، تقسیم‌بندی علائم به متصل و منفصل - که تقریباً در همه کتاب‌ها و مباحث مربوط به علائم ظهور وجود دارد - صحیح نیست. اگر قرار است نشانه‌های بیان شده در احادیث واقع شوند، زمان ظهور خواهد بود و اگر آن حوادث در گذشته به وقوع پیوسته باشد دیگر معنای نشانه نخواهد داشت، بلکه یا پیش‌گویی است یا مطالبی است که معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند پیش از ظهور رخ خواهد داد نه این‌که علامتی برای زمان ظهور باشد.

بنابراین نمی‌توان گفت مقصود معصومین علیهم‌السلام این بوده که نشانه‌ها بایستی در طول زمان اتفاق بیفتند، هر چند فاصله زیادی از ظهور داشته باشد. علاوه بر این‌که در بعضی از روایات سخن از آشکار شدن علائم در سال ظهور یا نزدیک ظهور است.^۱

۳. اقسام علامت

در کتاب‌هایی که از نشانه‌های ظهور بحث می‌شود، اقسام گوناگونی برای علائم ذکر می‌شود که غیر از یک مورد، در روایات به آن تصریح نشده است؛ مثلاً یکی از تقسیم‌های رایج همان متصل یا نزدیک و منفصل یا دور است. تقسیم دیگر به حتمی و غیر حتمی بودن نشانه‌هاست که این در روایات آمده است. تقسیم دیگر به طبیعی و غیر طبیعی یا عادی و خارق العاده است. تقسیم‌های دیگری که در کتاب‌ها به چشم می‌خورد، عبارت‌اند از: کلی و جزئی یا عام و خاص، مجمل و

۱. مانند کلمه «قدام» یا این‌که فرموده‌اند: در سال ظهور چنین و چنان می‌شود. یا سفیانی و یحیی و خراسانی در یک سال قیام می‌کنند. در این باره ر.ک: نعمانی، الغیبة، ح ۵ و ۶، ۱۰، ۳۶ و ۶۲، باب ۱۴.

کنایی، مقید یا مشروط، قطعی یا مشکوک، واقع شده یا غیر آن و تقسیم به لحاظ زمان و نوع رویداد.^۱

بسیاری از این تقسیم‌بندی‌ها پرورده افکار و سلیقه نویسندگان است که به مرور زمان افزوده شده است. البته برخی از آنها مانند طبیعی و غیر طبیعی قابل توجه و بعضی از اقسام قابل نقد است؛ مانند نشانه‌های نزدیک و دور که بعضی، حوادثی از زمان ائمه علیهم‌السلام را به عنوان علائم ظهور معرفی کرده می‌گویند اینها از نشانه‌های دور است.^۲ چون علامت نمی‌تواند با فاصله دور واقع شود و خواهیم گفت که این‌گونه نشانه‌ها در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان علامت ظهور معرفی نشده است، بلکه در صورت درستی روایت، بر پیش‌گویی حمل می‌شود.

تنها تقسیمی که در روایات به آن تصریح شده حتمی بودن و غیر حتمی بودن نشانه‌هاست که از آن دو به محتوم و موقوف تعبیر می‌شود. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام چهار نشانه ذکر شده و فرموده اینها محتوم است.^۳ در دو روایت دیگر، آن حضرت چندین نشانه ذکر کرده و در هر کدام کلمه «محتوم» را تکرار فرموده است.^۴ البته به نشانه‌های غیر حتمی تصریح نشده است ولی می‌توان غیر از این موارد را جزء غیر حتمی‌ها دانست. امام باقر علیه‌السلام درباره تفسیر آیه: ﴿قَضَىٰ أَجَلًا

۱. درباره این تقسیم‌بندی‌ها بنگرید به کتاب‌هایی که درباره نشانه‌های ظهور نوشته شده یا فصلی از آنها که مربوط به علائم است، مانند: سیدمحمد صدر، تاریخ النبیة الکبری، ص ۵۲۷ به بعد، مقاله بررسی نشانه‌های ظهور در کتاب چشم به راه مهدی، ص ۲۶۳.

۲. علت این‌گونه تقسیم‌بندی آن است که در روایات زیادی از سقوط بنی‌امیه یا بنی‌عباس یا اختلاف آنان یا حوادث دیگری سخن به میان آمده و این رویدادها جزء علائم ظهور معرفی می‌شوند؛ به‌خصوص که در منابع قدیمی ذیل عنوان علامات ظهور ذکر شده‌اند.

۳. نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۲، باب ۱۴، ح ۲۶.

۴. همان، ص ۲۶۲ و ۲۶۵، باب ۱۴، ح ۱۱ و ۱۵.

وَأَجَلٌ مُّسَمًّى^۱ می‌فرماید: مقصود از آیه، اجل محتوم و موقوف است. محتوم آن است که غیر آن نمی‌شود و موقوف آن است که به مشیت الهی بستگی دارد.^۲

۴. نشانه سمبلیک

گروهی از نویسندگان معتقدند که بعضی از نشانه‌های ذکر شده برای ظهور معنای ظاهری خود را ندارند بلکه مظهر یک پدیده و سمبل آن هستند. سید محمد صدر در کتاب دوم و سوم از موسوعه غیبت این بحث را مطرح کرده و درباره احتمال رمزی بودن دجال، سفیانی و یاجوج و ماجوج سخن گفته است. وی دجال را سمبل حرکت‌های ضد اسلامی و انحرافات عمومی از جمله مظاهر فریبنده تمدن غربی، سفیانی را سمبل انحراف در میان مسلمانان و یاجوج و ماجوج را گونه‌هایی از همان دجال یا تمدن مادی می‌داند.^۳

از آن‌جا که در روایات متعدد، نشانه‌های ظهور غالباً با تعبیر واحدی آمده است سمبلیک دانستن آنها به راحتی ممکن نیست؛ مثلاً اگر قرار بود مراد از سفیانی، طرز تفکر اموی و ابوسفیان و مقابله با اسلام باشد می‌توانست از آن تعبیرهای دیگری هم بشود یا دست کم در یکی دو روایت رد پایی از رمزی بودن و سمبل بودن آن باشد و حال آن‌که چنین نیست. علاوه بر این، اگر قرار باشد همه نشانه‌ها را سمبل انحراف، رفتار اجتماعی یا... بدانیم راه برای چنین برداشتی در سایر موضوعات هم باز خواهد شد. این دیدگاه با اشکال‌های دیگری نیز

۱. انعام (۶) آیه ۲.

۲. نعمانی، الغیبة، باب ۱۸، ح ۵؛ این حدیث در چاپ مورد نظر ما کامل چاپ نشده است. بنابر این بنگرید به چاپ‌های دیگر یا بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹ و معجم احادیث الهدی، ج ۵، ص ۹۶.

۳. ر.ک: سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الکبری، ص ۶۴۰ تا ۶۴۷؛ همو، تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۴۹ و ۱۷۳ و ر.ک: اسماعیلی، مقالة «بررسی نشانه‌های ظهور».

روبه‌روست از جمله آن‌که: حمل نشانه‌ها به رمز بودن خلاف ظاهر روایات و ذهنیت عرفی مخاطبان آن است؛ تعبیر یا جوج و مأجوج در قرآن هم به کار رفته و معنای ظاهری آن مراد است؛ حمل بسیاری از نشانه‌های ظهور به معنای سمبلیک امکان‌پذیر نیست ضمن این‌که نیاز به قرینه دارد، یعنی از معنای اصلی خارج و مجاز خواهد شد؛ اگر چنین باشد هر کس طبق سلیقه خود علائم را تفسیر و توجیه خواهد کرد و به طور کلی مفهوم علامت و این ویژگی که موجب شناخت موضوع دیگر می‌شود، با سمبلیک بودن نمی‌سازد.



تاریخچه

از تعالیم ادیان گذشته به خصوص یهودیت که پیوسته در انتظار مسیحا هستند استفاده می‌شود که آنان به نشانه‌هایی شبیه آن‌چه در میان مسلمانان وجود دارد برای ظهور موعود خود معتقدند. کتاب زوهر که تفسیری عرفانی از پنج سفر تورات به شمار می‌رود و احتمالاً در قرن سیزدهم میلادی نوشته شده است،^۱ پیش‌گویی‌ها و نشانه‌هایی از عصر ظهور مسیحا ارائه می‌کند. بر اساس این اثر پیش از آمدن مسیحا ستونی از آتش در جهان آشکار شده و چهل روز برپا خواهد بود؛ به طوری که همگان آن را ببینند. یک ستاره تابان نیز آشکار می‌شود و هفت ستاره دیگر آن را محاصره می‌کنند. در آن زمان جنگ‌های بزرگی در چهار گوشه جهان بر پا می‌شود و مردم ایمان خود را از دست می‌دهند. هنگامی که آن ستاره بزرگ پدید آید پادشاهی مقتدر به پا خیزد و بر همه ملت‌ها غلبه کند.^۲

کتاب اشعیا نیز مطالبی شبیه آن‌چه روایات ما درباره دوران ظهور بیان کرده‌اند

۱. ر.ک: کرینستون جولوس، انتظار مسیحا در آئین یهود، ترجمه حسین توفیقی، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۱۱۲ و ۱۱۳ و ر.ک: ص ۱۶۵.

به دست می‌دهد: «گرگ با بره، پلنگ با بزغاله و شیر با گوساله خواهند زیست و کودکی آنها را خواهد راند. گاو با خرس خواهد چرید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و کودک در کنار سوراخ مار بازی خواهد کرد».^۱

درباره تاریخچه بیان علائم در اسلام می‌توان در دو مقام سخن گفت: یکی سیر بیان نشانه‌ها در کلام معصومان و صحابه و دوم تاریخچه منابعی که این احادیث را گزارش کرده‌اند.

الف) سیر تاریخی علائم ظهور در روایات

احادیث مربوط به نشانه‌های ظهور همانند احادیثی که اصل مهدویت و غیبت و قیام او را اثبات می‌کند، از زمان رسول خدا و از زبان آن حضرت بیان شده است. البته نشانه‌هایی که از قول پیامبر بیان می‌شود فقط در منابع اهل سنت آمده و اگر در کتب روایی شیعه ذکر می‌شود از آنها هست به نقل از منابع یا روایان اهل سنت است. آنچه در احادیث نبوی به چشم می‌خورد کلیاتی درباره فتنه‌ها و فسادها و بیشترین تکیه درباره سقوط بنی‌امیه، بنی‌عباس، پرچم‌های سیاه و خراسانی‌هاست. تعدادی از احادیث درباره دجال و لشکری که در بیداء فرو خواهد رفت و ندای آسمانی سخن می‌گوید. ذکر نام سفیانی یا مردی از بنی‌امیه در چند حدیث نشان‌دهنده آن است که روایات منسوب به پیامبر درباره سفیانی بسیار کمتر از دوره‌های بعدی است. ضمن این‌که در بیان آن حضرت سخنی از یمانی و نفس زکیه نیست.^۲ در روایات منسوب به امیر مؤمنان و صحابه نیز از این

۱. کتاب مقدس، اشعیا ۶/۱۱.

۲. در معجم احادیث المهدی بخش احادیث النبوی، ج ۱، ص ۴۷۸ دو روایتی که ابن‌حماد نقل کرده آمده است ولی این روایات از صحابه است نه رسول خدا.

دو نفر سخن زیادی نیست و به طور کلی روایات یمانی و نفس زکیّه در منابع اهل سنت کمتر از عدد انگشتان یک دست است.

از لحاظ سیر تاریخی، احادیث منسوب به علی علیه السلام و صحابه درباره نشانه‌های ظهور و به تعبیر درست آن حوادث آینده، بسیار بیشتر از احادیث نبوی است. از زبان امام حسن مجتبی، امام حسین و امام سجاده علیهم السلام یکی دو روایت بیشتر درباره علائم وجود ندارد، گرچه از زبان برخی صحابه و تابعین معاصر آن بزرگواران مطالبی هست که البته در منابع شیعه به چشم نمی‌خورد.

از دوره امام باقر علیه السلام روایات علائم گسترش بیشتری یافته و برای اولین بار تقسیم آنها به حتمی و غیر حتمی در روایات منسوب به آن حضرت بیان می‌شود. بیشترین اخبار مربوط به علائم در زمان امام ششم و از آن حضرت نقل شده پس از آن حضرت رو به کاهش گذاشته است. طبیعی است از آن جا که امام پنجم و ششم موقعیت مناسب‌تری برای بیان معارف داشته‌اند، روایات علائم نیز از زبان ایشان بیشتر نقل شده باشد. پس از امام صادق علیه السلام روایات علائم به طور جدی رو به کاهش گذاشته است؛ چنان‌که از امام هادی علیه السلام حدیثی یافت نشد. این سیر تاریخی نشان می‌دهد که از زبان امامانی که مورد قبول گروه‌های منحرف شیعه و سوء استفاده گران از مهدویت بوده‌اند، بیشتر روایت شده و قبل یا پس از آنان تعداد روایات رو به کاهش است یا وجود ندارد.

ب) سیر تاریخی علائم ظهور در منابع

نگاهی به فهرست مؤلفان کتاب‌های مربوط به ملاحم و نشانه‌های ظهور نشان می‌دهد که زمان تألیف آنها هم‌چون دیگر کتاب‌ها از نیمه دوم قرن دوم عقب‌تر نمی‌رود. شاید کهن‌ترین نویسنده در این موضوع علی بن یقطين (متوفای ۱۸۲ق) می‌باشد.

باشد که کتاب ما مثل عن الصادق من امور الملاحم (پرسش‌هایی از امام صادق علیه السلام) درباره ملاحم)^۱ را نوشته و پس از او باید از ابن‌ابی عمیر (متوفای ۲۱۷ق) نام برد که صاحب کتاب الملاحم است.^۲

در میان اهل سنت نیز قدیمی‌ترین کتابی که در موضوع فتن و ملاحم تدوین شده و امروزه هم موجود می‌باشد الفتن نعیم بن حماد (متوفای ۲۲۸ق) است. با این‌که نجاشی و طوسی بیش از پنجاه تألیف در موضوع غیبت و ملاحم ذکر کرده‌اند، در میان آنها نام هیچ یک از اصحاب امام باقر علیه السلام و امامان پیش از آن حضرت وجود ندارد. بنابراین همه کتاب‌هایی که از نشانه‌های ظهور سخن گفته‌اند، پس از تأسیس دولت بنی‌عباس تدوین شده و این مطلب با توجه به اوضاع سیاسی این دوره و ادعاهای مهدویت یا فتنه‌های واقفیه قابل توجه است؛ به‌خصوص که تعداد قابل توجهی از این کتاب‌ها را واقفی‌ها و غلات نوشته‌اند و از طرفی روایات علائم به آن‌چه اهل سنت نقل کرده‌اند شباهت زیادی دارد.

از مجموعه‌های روایی شیعه که اکنون در دست ماست ابن‌بابویه در کتاب الامامة والتبصرة و کلینی در کتاب کافی از اولین کسانی‌اند که از نشانه‌های ظهور سخن گفته‌اند. با این‌که ابن‌بابویه ۲۳ روایت ذیل عنوان «آیات ظهوره» ذکر کرده، تنها پنج عدد از آنها مربوط به نشانه‌هاست. کلینی این چند روایت را در کتاب روضة کافی آورده؛ اما در کتاب اصول و ذیل مباحث غیبت و تاریخ ائمه چیزی نقل نمی‌کند. پس از آن دو، نعمانی، شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ طوسی روایات علائم را در کتاب‌های الغیبة، کمال‌الدین و الارشاد گزارش نموده‌اند.

پس از این منابع که اصلی‌ترین کتب مربوط به علائم ظهور به شمار می‌روند،

۱. ابن‌ندیم، الفهرست، ص ۲۸۱.

۲. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۰۷.

مؤلفانی که درباره مهدی یا به طور کلی در موضوع ملاحم و فتن مطالبی نوشته‌اند آن احادیث را نقل کرده و غالباً از منابع مذکور استفاده نموده‌اند: در قرن ششم طبرسی در اعلام الوری و راوندی در الخرائج والجرائح، در قرن هفتم ابن طاووس در کتاب ملاحم (التشریف بالمنن)، اربلی در کشف الغمّه و مقدسی شافعی در عقد الدرر. در دوره‌های بعدی نیز همین روایات نقل و گاه از منابع غیر معتبر به آنها افزوده شده است؛ چنان‌که کتاب‌هایی مانند الزام الناصب، بیان الائمه، معجم الملاحم، نواب الدهور و... با نقل روایات معتبر و غیر معتبر از منابع شیعه و عامه به جمع آوری این اخبار پرداخته‌اند. این‌گونه کتاب‌ها که خود منبعی برای برخی نویسندگان معاصر به شمار آمده است، هیچ توجهی به منبع‌شناسی یا جرح و تعدیل راویان نداشته و بسیاری از اخبار نادرست و حتی ساختگی را گزارش کرده‌اند، به گونه‌ای که یکی از محققان معاصر از طرح برخی این منقولات برآشفته و کتابی در ردّ آن نوشته است.^۱ در دهه‌های اخیر موج انتشار کتاب‌های مربوط به نشانه‌های ظهور شدت بیشتری یافته و نویسندگانی به جمع آوری اخبار و بررسی غیر محققانه و تطبیق آنها بر افراد یا گروه‌ها یا رویدادهای معاصر پرداخته‌اند و برخی هم خواسته‌اند با این تطبیق‌ها زمان ظهور را تخمین زنند.

۱. کتاب دراسة فی علامات الظهور و الجزيرة الخضراء توسط علامه جعفر مرتضی عاملی در نقد کتاب بیان الائمه و ردّ خطبة البیان و... که در الزام الناصب وجود دارد، نوشته شده است.



اندیشه مهدویت، غیبت و انتظار در فرق اسلامی

انتظار موعود عقیده‌ای است که در هر آیین و مذهبی وجود دارد. پیامبر اسلام نیز بر این اعتقاد مهر تأیید زد و از جانب خداوند متعال این موعود را آخرین حجت او و خلیفه خود معرفی و از او با عنوان مهدی یاد کرد. این گفته رسول خدا با گزارش‌های متواتر شیعه و سنی نقل شده و اجماع مسلمانان را در اصل مهدویت همراه دارد. اما شیعیان در تکمیل این عقیده می‌گویند مهدی که به گفته مسلمانان از نسل رسول خداست، آخرین جانشین او نیز هست و در این میان فرقه امامیه به پیروی از عترت پیامبر، او را دوازدهمین امام و حجت غایب می‌دانند که قطعاً متولد شده و بر اساس مصالحی از دیده‌ها پنهان می‌باشد.

درباره مهدی و منجی بودن او روایت‌های فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت به نقل از رسول خدا و صحابه و امامان معصوم وجود دارد. رسول گرامی اسلام بارها می‌فرمود: دنیا به آخر نخواهد رسید، مگر آن‌که مهدی یا مردی همان‌من از خاندان من خروج کند و زمین را پر از عدل سازد.^۱ یکایک امامان معصوم نیز بر

۱. برای اطلاع بیشتر از این احادیث و مصادر آنها ر.ک: معجم احادیث‌المهدی، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۷۹.

موضوع مهدویت و غیبت و انتظار فرج تأکید نموده‌اند که شیخ صدوق بخشی از کتاب کمال‌الدین را به احادیث ایشان اختصاص داده و از هر امام چند روایت درباره قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَام و خروج او پس از غیبت آورده است.^۱

بنابراین رسول خدا و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام، شیعه و بلکه همه مسلمانان را با فرهنگ انتظار تربیت کرده^۲ و از غیبت و ظهور مهدی به عنوان منجی عدالت‌گستر جهان سخن گفته‌اند. اما در طول تاریخ اسلام گروه‌هایی درباره مصداق این منجی و مهدی به انحراف کشیده شده و درباره افراد زیادی ادعای مهدویت کرده‌اند. این گفتار از گروه‌هایی که چنین ادعایی درباره آنها صورت گرفته گفت‌وگو می‌کند.

هدف اصلی از این بحث آشنایی با عوامل و انگیزه‌های احتمالی جعل و تحریف در موضوع مهدویت است، زیرا فرقه‌هایی که مدعی مهدویت درباره افراد شدند در صدد بودند ظهور مهدی خود را همراه آشکار شدن نشانه‌هایی بدانند که چه بسا این نشانه‌ها به گونه‌ای از زبان معصومین درباره قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام صادر شده بود و مورد سوء استفاده آنان قرار می‌گرفت یا اساساً آن را جعل کردند تا منتظران مهدی موعود را به مدعی دروغین سوق دهند. این مطلب در مواردی که یکی از این مدعیان یا متهمدیان دوران اختفا و استتاری از مریدان خود داشته بسیار جدی‌تر است. تذکر این نکته ضروری است که مقصود از مدعیان مهدویت در این بحث، لزوماً به معنای ادعای آن شخص نیست بلکه حتی منحرفانی را شامل می‌شود، که امامانی از شیعه را، مهدی و زنده تصور کرده‌اند.

اشاره کتاب الهی به آینده جهان و پایان سراسر نور آن و تأکید رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَام

۱. ر.ک: کمال‌الدین، ص ۳۲۰-۴۳۸.

۲. امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام به علی بن یقظین فرمود: «الشیعة تربی بالأمانی منذ مائتی سنة؛ شیعه در طول دوست سال با انتظار و آرزو تربیت شده است» (نعمانی، الغیبة، ص ۳۰۵).

بر ظهور مهدی به عنوان کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، مسلمانان را بر آن داشت که در طول تاریخ اسلام پیوسته منتظر ظهور آن منجی عدالت گستر باشند و از سویی صفات او را بر افراد متعدد تطبیق نمایند. این انتظار، خود بیان‌گر حقانیت عقیده به مهدویت و درستی احادیث مهدی و اتصال آنها به دوران رسول اکرم ﷺ و از زبان آن حضرت است. شاید ادعای زنده بودن و غیبت رسول خدا که در لحظات اولیه رحلت آن حضرت از سوی عمر بن خطاب مطرح شد^۱ و بی‌شک اهدافی سیاسی یا دست‌کم جاهلانه را دنبال می‌کرد، به این دلیل بود که اصل مهدویت و زنده بودن یا برگشتن یکی از حجت‌های الهی نزد صحابه و مسلمانان اولیه قطعی و مفروغ‌عنه بوده است. پس از آن حضرت نیز درباره‌ی جانشین واقعی او این ادعا صورت گرفت و پیوسته مدعیانی سر برآوردند یا گروهی، اولیای حق را مهدی خواندند.

سیر تاریخی موضوع مهدویت در فرقه‌های اسلامی را می‌توان در دو بخش شیعه و اهل سنت طرح کرد:

الف) مهدویت در اهل سنت

سوء استفاده از عنوان مهدی و مهدویت در عصر عباسیان رواج گرفت؛ لیکن برخی از خلفای اموی نیز با این نام مورد خطاب شاعران قرار گرفته یا حتی لقب داده شده‌اند. گروهی عمر بن عبدالعزیز را مهدی دانسته‌اند.^۲ مسعودی می‌گوید: سلیمان بن عبدالملک مهدی لقب داشت^۳ و جریر و فرزدق هم در شعر خود او را

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰ و ۲۰۲؛ شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۱ و ابن‌ابی‌الحدید،

شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۷۸.

۲. قاضی نعمانی مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۵۸.

۳. التبیة و الاشراف، ص ۲۹۰.

مهدی خطاب کرده‌اند.^۱ حارث بن سریج را نیز که علیه امویان در خراسان قیام کرد مدعی مهدویت دانسته‌اند.^۲

در آستانه سقوط پادشاهی بنی‌امیه، فرزندان علی بن عبدالله بن عباس و دعوتگران آنان برای همراه کردن مردم با خود کاملاً از عنوان مهدی بهره‌برداری کرده و مبارزه او با ظلم و ایجاد عدالت را بر خود تطبیق کرده و احادیثی نیز به نفع خود ساختند. از ابن عباس نقل کردند که مهدی و منصور و سفاح از ما هستند و همو گفته است که حسن و حسین علیهما السلام گمان می‌کنند مهدی از نسل آنان است؛ اما بدانید که سفاح و منصور و مهدی از فرزندان من هستند.^۳ مسعودی می‌گوید: سفاح ابتدا مهدی لقب داشت^۴ و یعقوبی شعری آورده که در آن سفاح، مهدی بنی‌هاشم خطاب شده است.^۵ هنگامی که مردم با سفاح بیعت کردند عمویش داوود بن علی بر منبر گفت: خلافت در دست ماست تا آن را به عیسی بن مریم تسلیم کنیم^۶ و آن‌گاه که عمر سفاح رو به پایان بود و از فتح سند و آفریقا خیردار شد گفت: شنیده‌ام وقتی سند و آفریقا گشوده شود قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد مرد.^۷ این از موارد نادری است که کلمه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بر غیر از امام دوازدهم شیعیان اطلاق شده است.

جالب‌تر آن‌که در روایات ملاحم و گاه آن‌چه به عنوان علائم ظهور رواج داده

۱. دیوان فرزددق، ص ۲۳۹ و شرح دیوان جریر، ص ۳۲۷.

۲. حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۵.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۶۳.

۴. التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۲.

۵. «انت مهدی هاشم و هداها... (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۴) لقب منصور نیز ناشی از ملاحم و برداشت از القاب مهدی است. در این باره ر.ک: عمر فاروق، بحوث فی التاريخ العباسی، ص ۲۰۳.

۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۸.

۷. بلاذری، همان، ص ۲۳۷.

می‌شود، می‌خوانیم که رسول خدا ﷺ فرمود: در آخر الزمان و هنگام آشکار شدن فتنه‌ها، مردی از اهل بیت من خروج می‌کند که به او سَفَاح گفته می‌شود.^۱ ابودلامه شاعر در شعری خطاب به ابومسلم گفته است: «آیا قصد خیانت در دولت مهدی را داشتی؟!»^۲

لقب مهدی برای سومین خلیفه عباسیان نیاز به توضیح ندارد و گویا برای همو بود که سخن رسول خدا: «مهدی هم نام و هم کنیه من است» یا «نامش نام من و نام پدرش نام فرزند من است» را این‌گونه تحریف کردند که «نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است»^۳. چون نام و نسب این مهدی «محمد بن عبدالله» بود. شاید هم بنی حسن آن را برای محمد بن عبدالله نفس زکیه ساختند. درباره پنجمین خلیفه عباسی هم تعبیر مهدی آمده و ابوالعتاهیه خطاب به هارون الرشید گفته است: «برای تو دو اسم وجود دارد که از رشد و هدایت گرفته شده‌اند: یکی رشید و دیگری مهدی»^۴. از خلفا که بگذریم ادعاهایی درباره زنده بودن و مهدویت افراد دیگر وجود دارد، مانند ادعای راوندیه درباره ابومسلم خراسانی^۵ یا ادعای مردی از بادیه در سال ۳۰۲ق و حسین بن منصور حلاج در سال ۳۰۹ق.^۶

۱. ابن حماد، الفتن، ص ۲۵۵، ح ۹۹۹؛ ابن طاووس، التشریف بالمن، ص ۳۲۵؛ معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۹۷ و عبدالعلیم بستوی، الموسوعة فی احادیث المهدی الضعیفة و الموضوعه، ص ۲۶۸. سفاح در این روایات به معنای بخشنده است؛ چنان که لقب دادن اولین خلیفه عباسی نیز به همین دلیل بود. اما آن‌که به دلیل خون‌ریزی و کشتار فراوان بنی‌امیه، سفاح نامیده شد، عبدالله بن علی عموی سفاح و منصور است (ر.ک: عمر فاروق، همان، ص ۲۰۳).
۲. «أقی دولة المهدی حاولت غدره» (اخبار الدولة العباسیة، ص ۲۵۶).
۳. ممکن است شباهت دو روایت: «اسمه اسمی و اسم ابيه اسم ابنی» و «اسمه اسمی و اسم ابيه اسم ابی» باعث تصحیف شده باشد.
۴. «لک اسمان سَفَاحاً من رشاد و من هُدًی / فَاَنْتَ الَّذِی تُدْعَى رَشِیداً و مَهْدِیاً» (مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۳۰).
۵. نویختی، فرق الشیعه، ص ۴۷.
۶. تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۹ و ۲۱۹.

ب) مهدویت در شیعه (یا درباره ائمه شیعه)

اگر وجود فرقه‌ای به نام سبائیه^۱ حقیقت داشته باشد و آنان ادعای مهدی بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام را داشته‌اند،^۲ خود دلیلی بر سابقه موضوع مهدویت و ذهنیت مسلمانان درباره آن خواهد بود. حتی از فرقه‌ای به نام محمدیه که به حیات رسول‌الله اعتقاد داشته‌اند و فرقه‌ای به نام مفوضه که معتقد به حیات امام حسین علیه السلام بوده‌اند نام برده می‌شود.^۳ پس از آنها، قدیمی‌ترین فرقه منتسب به شیعه که ادعای مهدی بودن افراد را داشته‌اند، کیسانیه^۴ است. بنابه آنچه در گزارش‌های تاریخی می‌خوانیم مختار و هوادارانش محمد بن حنفیه را مهدی می‌دانستند و مختار در نامه‌های خود او را مهدی خطاب کرده است.^۵ گروهی هم به زنده بودن فرزندش ابوهاشم عبدالله بن محمد اعتقاد پیدا کردند.^۶ قولی درباره

۱. این نام به گروهی اطلاق می‌شود که درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام غلو کرده او را خدا دانستند و از خلفای نخست و صحابه برائت جستند. رهبر این فرقه را عبدالله بن سبأ یهودی تازه مسلمان می‌دانند و مخالفان شیعه او را اولین کسی می‌دانند که به غیبت و رجعت معتقد بود و نص بر امامت را آشکار کرد (شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۴ و نوبختی، همان، ص ۲۲). با آنکه این فرقه هیچ ارتباطی با شیعه ندارد و بزرگان شیعه آن را منحرف می‌دانند، اهل سنت پیوسته پیدایش تشیع را به این فرد نامعلوم نسبت داده و می‌گویند یک یهودی تازه مسلمان اعتقادات شیعه را پایه‌گذاری کرد.

امروزه گروهی از محققان شیعه و اهل سنت وجود چنین فردی را انکار کرده، می‌گویند: عبدالله بن سبأ شخصیتی ساختگی است. ر.ک: مرتضی عسکری، عبدالله بن سبأ و اساطیر اختری؛ ابراهیم بیضون، عبدالله بن سبأ اشکالیة النص و دور الاسطورة (آراء و اصداء حول عبدالله بن سبأ و روایات سیف).

۲. شیخ طوسی، النبیة، ص ۱۹۲ و شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۴.

۳. شیخ مفید، الفصول المختارة، ص ۳۱۴.

۴. گروهی که پس از امیر مؤمنان و حسین علیه السلام، محمد ابن حنفیه را امام دانسته و گفتند او مهدی موعود است و از دنیا نرفته و در کوه رضوی در مدینه پنهان است. در این که کیسان نام مختار یا غلام او یا فرد دیگری بوده است، اختلاف نظر وجود دارد (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۳).

۵. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴، ۱۶ و ۶۲.

۶. نوبختی، همان، ص ۳۳.

مهدویت امام باقر علیه السلام هم وجود دارد.^۱ عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار در اواخر حکومت بنی امیه قیام کرد و عده‌ای او را مهدی و قائم دانستند و گفتند زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود.^۲

بدین ترتیب از زمان امام صادق علیه السلام ادعای مهدی بودن بیشتر رواج یافت. برخی تصور کردند آن حضرت زنده و قائم مهدی است و ناووسیه لقب گرفتند.^۳ ادعای مهدی بودن فرزندش اسماعیل نیز در اوایل کار اسماعیلیه وجود داشته است.^۴ محمد بن جعفر صادق علیه السلام از این که یک چشمش معیوب بود خوشحال شد و گفت: امیدوارم من قائم مهدی باشم، چون شنیده‌ام در یکی از چشمان مهدی اثری وجود دارد و به اکراه وارد قیام می‌شود. محمد در زمان مأمون قیام کرد و به عنوان امیرالمؤمنین با او بیعت کردند.^۵

ادعای واقفیه درباره مهدی بودن امام کاظم علیه السلام از مشهورترین و مهم‌ترین انحراف‌ها در این موضوع است که در ادامه از آن بیشتر سخن خواهیم گفت. پس از آن حضرت گروهی سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام را زنده و مهدی موعود دانستند^۶ و گروهی درباره امام عسکری علیه السلام چنین تصویری نمودند.^۷

گروه دیگری که ائمه خود را مهدی دانسته‌اند زیدیه^۸ هستند؛ به‌خصوص که

۱. حبیب الناصری، الواقفیه دراسة تحليلیه، ص ۴۶ به نقل از: الفرق بغدادی.

۲. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۲۲ و ۲۳ و قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۱۷.

۳. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶۶. درباره نام این فرقه ر.ک: حسین مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۷۶-۷۸.

۴. شیخ مفید، الفصول العشره، ص ۱۰۹ و نوبختی، فرق الشیعه، ص ۷۲ و ۷۳.

۵. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۰ و ۴۳۸ و قاضی نعمان بن محمد مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۲۷.

۶. نوبختی، همان، ص ۹۴ و قاضی نعمان، همان، ص ۳۱۳.

۷. شیخ طوسی، النبیة، ص ۱۹۸؛ شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۹ و شیخ مفید، الفصول المختاره، ص ۳۱۹.

۸. طرفداران زید فرزند امام سجاد علیه السلام که علیه بنی‌امیه قیام کرد و به شهادت رسید. درباره موضع ائمه

آنان رهبری را پذیرا بودند که قائم به سیف باشد. شیخ مفید می‌گوید: زیدیه دربارهٔ امامان مقتول خود ادعای زنده بودن داشتند؛ چنان‌که درباره یحیی بن عمر چنین اعتقادی داشتند.^۱ پیش از یحیی، عنوان مهدی برای محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) شهرت داشت^۲ و پس از محمد نیز بسیاری از امامان زیدی، مهدی خوانده شدند، از جمله دربارهٔ حسین بن علی بن حسن مثلث معروف به شهید فح^۳ و دربارهٔ محمد بن قاسم علوی صوفی که در طالقان خروج کرد، بسیاری از پیروان او گفتند زنده است و قیام خواهد کرد تا جهان را پر از عدل و داد کند، پس از آن‌که از ظلم و جور پر شده است و او مهدی این امت است.^۴

دربارهٔ یحیی بن عمر علوی هم که در سال ۲۵۰ ق خروج کرد و جمع زیادی از شیعیان به او پیوسته و قیامی عمومی علیه دولت وقت عباسی را شکل دادند، مهدویت جدی بود. برخی شیعیان علائم ظهور را بر او تطبیق داده و افرادی چون ابن عقده - راوی بسیاری از اخبار علائم در کتاب الغیبه نعمانی - انتظار داشت یحیی، مهدی موعود باشد.^۵ آخرین حرکت مهمی که پیش از دوران غیبت با بهره

→ نسبت به قیام زید، میان عالمان شیعه اختلاف نظر وجود دارد و اکثریت در صدد تطهیر او و توجیه موافقت امام صادق علیه السلام با او هستند و می‌گویند او خود ادعای امامت نداشته است. در عین حال افراد این فرقه و معتقدان به امامت زید، مخالفت‌هایی با ائمه معصومین علیهم السلام داشته‌اند چون امام را کسی می‌دانستند که دست به شمشیر برد و قیام کند.

۱. شیخ مفید، الفصول المشره، ص ۱۰۹.

۲. همان.

۳. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت، ص ۶۹.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۲.

۵. ر.ک: جاسم حسین، همان، ص ۴۳، ۴۴، ۵۳ و ۸۶ به نقل از: کتاب الملاحم ابن عقده (نسخه خطی). البته تلاش ما برای دست‌یابی به این نسخه بی نتیجه ماند. حتی نام کتاب الملاحم در میان تألیفات ابن عقده نیست!

برداری از عنوان مهدی آغاز شد و به نتیجه رسید، نهضت پنهانی اسماعیلیه^۱ بود که به تشکیل دولت شیعی فاطمیان در مغرب اسلامی منجر شد. عبیدالله ملقب به مهدی، اولین خلیفه فاطمی پس از مدت‌ها دعوت مخفیانه، در اواخر قرن سوم ظهور کرد و اسماعیلیه او را همان مهدی موعود دانستند. قاضی نعمان که ردّ اسماعیلی بودن او به راحتی امکان‌پذیر نیست^۲ در جای جای کتاب خود شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار و در کتب دیگرش از مهدی فاطمی سخن گفته و نشانه‌های وارد شده در روایات را بر او تطبیق کرده است.

اندیشه غیبت در میان مسلمانان

از آن‌چه گذشت فراوانی ادعاهای مربوط به مهدویت در اهل سنت و شیعیان روشن شد. «موضوع غیبت و پنهان زیستن بعضی از سادات علوی یکی از وقایع مرسوم در عصر خلفای عباسی بوده است. به مجرد این‌که یکی از آنان از نظرها غایب می‌گردید از دو طرف مورد توجه واقع می‌شد: از یک طرف توجه توده ملت به سوی او معطوف می‌شد، مخصوصاً بدان جهت که یکی از آثار و علائم مهدی که عبارت از غیبت باشد در او به وجود می‌آمد. از طرف دیگر، دستگاه خلافت نسبت به او حساسیت خاصی پیدا می‌کرد».^۳ از آن‌جا که این مدعیان یا هواداران ایشان معتقد به حیات رهبر خود شدند اندیشه غیبت نیز درباره آنان صادق است؛ یعنی

۱. نام گروه زیادی از شیعیان که امروزه نیز طرفدارانی دارند و معتقدند پس از امام صادق علیه السلام فرزند او اسماعیل امام است. این فرقه از قدیم انشعابات فراوانی داشته و با نام‌های متعددی شناخته می‌شوند (ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۶۷ و ۱۹۱ و نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۷ به بعد).

۲. ر.ک: جوان آراسته، «قاضی نعمان و مذهب او»، هفت آسمان، ش ۹، ص ۴۷ و یا مجموعه مقالات «اسماعیلیه»، ص ۳۰۹.

۳. ابراهیم امینی، دادگستر جهان، ص ۱۶۷.

همه این فرقه‌ها معتقد به غیبت مهدی خود بودند و بسیار طبیعی است که نشانه‌های ظهور قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام را بر او تطبیق دهند یا روایاتی بدین منظور بسازند. البته از این همه فرقه مدعی مهدویت که تا پیش از غیبت کبریا ظهور و بروز داشتند، تنها برخی اهمیت دارند و از نظر فعالیت و مدت حضور در تاریخ اسلام و هم‌چنین از نظر تعداد طرفدار قابل توجه هستند؛ مانند عباسیان در اهل سنت و زیدیه و واقفه و اسماعیلیه در شیعه.

عباسیان و اسماعیلیه پیش از ظهور خود ده‌ها سال به دعوت مردم و حرکت‌های پنهانی روی آوردند و زیدیه و واقفه پس از تشکیل، با جدیت در راه تحقق اهداف و عقاید خود تلاش کردند. موضوع غیبت در هر چهار فرقه اهمیت داشت، چون عباسیان علاوه بر مخفی نگاه داشتن نام رهبر خود در طول نهضت، چهل روز یا دو ماه ابوالعباس سفاک را که لقب و صفات مهدی به او داده شده بود در کوفه پنهان داشتند^۱ و پس از بیعت با او گفتند ما این نهضت را به دست عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام خواهیم داد.^۲

زیدیه دربارهٔ بسیاری از امامان خود ادعای مهدویت و غیبت داشتند و محمد نفس زکیّه که مهدی لقب داشت^۳ سال‌ها از دید مردم مخفی بود.

اسماعیلیه معتقد بودند امامانشان مستورند و بعد از آنان قائم مهدی ظهور خواهد کرد.^۴ دوره استتار آنان که پس از اسماعیل فرزند امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آغاز شد تا ابتدای قرن چهارم یعنی حدود ۱۵۰ سال ادامه داشت. بعید نیست فعالیت‌ها و دعوت مخفی آنان بر محافل امامیه نیز تأثیر گذاشته باشد.

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۳ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۸.

۳. درباره مهدویت محمد ر.ک: سعد اشعری، المقالات و الفرق، ص ۴۳.

۴. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۲.

در ردیف اسماعیلیه و شاید مهم‌تر از آنان واقفه بودند که پس از شهادت امام کاظم علیه السلام به دلایلی که از جمله آنها سوء استفاده‌های مالی بود، امامت حضرت رضا علیه السلام را نپذیرفتند و ادعا کردند موسی بن جعفر علیه السلام همان مهدی است و در غیبت به سر می‌برد و گزارش شهادت آن حضرت را توجیه کردند. این انحراف که بسیاری از عالمان و راویان شیعه را در کام خود فرو برد، به چندین شعبه درونی تقسیم می‌شد^۱ و مشکلات فراوانی را برای امامان بعدی به وجود آورد.^۲ شیخ طوسی می‌نویسد: «اولین کسانی که قائل به وقف شدند علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی بودند که به طمع اموال به دنیا رو کردند و گروهی را با پرداختن اموالی که خود به خیانت برداشته بودند با خود همراه نمودند... یونس بن عبدالرحمن گفته است وقتی امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت نزد نمایندگان آن حضرت اموال زیادی بود که طمع در آنها باعث شد در آن امام توقف کنند و وفاتش را انکار کردند (تا اموال را به امام بعدی نپردازند) و برای خود بردارند. نزد زیاد بن مروان هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود. من که حقیقت امامت ابوالحسن رضا علیه السلام را دریافتم مردم را به او دعوت کردم؛ اما آن دو نفر بیست هزار دینار برای من فرستادند و پیغام دادند که دست از

۱. برای آگاهی از شعبه‌های واقفه و هم‌چنین بزرگانی از امامیه و حتی اصحاب اجماع که مدتی گرفتار گرداب وقف شده و سپس برگشتند ر.ک: حبیب‌الناصری، الواقیة دراسة تحليلیه، ج ۱، ص ۴۹-۵۱ و ۲۶۱-۳۹۲.

۲. از جمله این مشکلات طرح شبهاتی در رد امامت حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام و ائمه بعدی بود. ابن‌قیاما واسطی نامه‌ای به امام نوشت و گفت چگونه امام هستی ولی فرزند نداری؟ (چون عقیم بودن برای امام نقص به شمار می‌آید) از این رو امام رضا علیه السلام فرزندش جواد را با برکت‌ترین مولود برای شیعه دانسته است (ر.ک: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۷-۲۷۹).

این کار بردار، ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم! ولی من امتناع کردم و آنان بنای دشمنی با مرا گذاشتند.»^۱

این در حالی است که زیاد بن مروان و علی بن ابی‌حمزه از راویان مهم علائم ظهور هستند و از مجموع این روایات چنین برداشت می‌شود که بزرگان این فرقه روایاتی را ساخته یا دست کم تحریف کرده باشند؛^۲ به‌ویژه که آنان از راویان امام صادق علیه السلام به شمار می‌رفتند و با نقل روایات فراوان، موقعیتی نزد شیعه کسب کرده بودند. کثرت تألیف‌های این فرقه در موضوع غیبت نشان از تلاش آنان برای اثبات عقیده خود و اثبات غیبت و مهدویت امام کاظم علیه السلام است. البته آنچه آنان در این کتاب‌ها نقل کرده‌اند همان احادیثی است که از رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام تا امام صادق علیه السلام درباره امام دوازدهم رسیده بود؛ لیکن طبیعی است که راویان واقفیه احادیثی را انتخاب کنند که با عقیده آنان سازگار است یا روایاتی را جعل کنند یا آنچه را از معصومین رسیده است به گونه‌ای تأویل و تفسیر کنند که عقیده انحرافی آنان را اثبات کند. امام هشتم درباره علی بن ابی‌حمزه فرموده است: او اخباری مانند سفیانی را به گونه‌ای نادرست تأویل می‌کرد.^۳ این گروه هم‌چنین به روایاتی استدلال کرده‌اند که بزرگان امامیه در صدد پاسخ برآمدند.^۴

۱. النبیة، ص ۶۳ و ۶۴.

۲. در گزارشی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است: این‌ابی‌حمزه اخباری را تأویل کرد و در این کار به خطا رفت. آن‌گاه امام موضوع سفیانی را مثال می‌زند. با این‌که روایت قدری مغلط است لیکن از آن استفاده می‌شود که امثال علی بن ابی‌حمزه سخنان ائمه را به سود خود تفسیر کرده‌اند (حمیری، قرب‌الاستاد، ۳۵۱ و ۳۵۲ و برای اطلاع از بیان علامه مجلسی در مورد این گزارش ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۲۳ و ج ۴۹، ص ۲۶۷).

۳. حمیری، همان، ص ۳۵۱ و ر. ک: مجلسی، همان، ج ۲۶، ص ۲۲۳.

۴. شیخ طوسی، النبیة، ص ۴۳ به بعد و شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۶ به بعد.

اندیشه انتظار موعود در اسلام

همان‌گونه که درباره مهدی و غیبت او عقاید انحرافی در میان مسلمانان وجود دارد اصل اندیشه انتظار نیز به انحراف کشیده شده است؛ بدین معنا که گروه‌هایی از مسلمانان در طول تاریخ در انتظار ظهور شخصی غیر از مهدی بوده‌اند و شاید هدف آنان مقابله با مهدی شیعیان بوده است. البته در این بحث به جای فرقه‌ها، با قبایلی روبه‌رو هستیم که هر کدام انتظار آمدن شخصی از قبیله یا طایفه خود را داشته‌اند. از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود اختلاف قبیله‌ای و تعصب نژادی که در جاهلیت رواج داشت و پس از رسول خدا بار دیگر به میان مسلمانان بازگشت، منشأ حوادث سرنوشت‌ساز و گاه خونباری شد. اعراب شمالی (مکه) با جنوبی‌ها (یمنی‌های ساکن مدینه) اختلاف داشتند و این اختلاف پس از اسلام در قالب گروه مهاجر و انصار ادامه یافت. گاهی هم از این دو گروه به عدنانی و قحطانی تعبیر می‌شود. این دسته‌بندی‌ها پس از روی کار آمدن بنی‌امیه شدت یافت و خلفای مروانی به آن دامن زدند و همین نزاع‌ها در خراسان اسباب پیروزی ابومسلم و داعیان بنی‌عباس را فراهم کرد و بساط بنی‌امیه را برچید، زیرا در این منطقه عرب‌های قحطانی و عدنانی به رهبری جدیع بن علی و نصر بن سیار به نزاع پرداختند و ابومسلم با استفاده از اختلاف آنان، اهداف خود را پیش برد. به این‌گونه نزاع‌ها در بسیاری از رویدادهای تاریخ اسلام برخورد می‌کنیم.

شکل جزئی‌تر این اختلاف‌ها در قالب طوایف ربیعه و مضر که دو برادر از فرزندان نزار بودند و قیس و تمیم از یک‌سو و کلب و ازد و کنده و قضاعه از سوی دیگر مطرح است. جالب این‌که از همه این قبایل و افراد منسوب به آنها در کتاب‌های ملاحم و فتن یاد می‌شود و نام آنها در روایات علائم ظهور نیز به چشم می‌خورد.^۱ در تاریخ اسلام نیز گزارش‌هایی مبنی بر انتظار برخی از این قبایل

۱. برای نمونه: درباره قحطانی ر.ک: ابن‌طاووس، الشریف بالمنز، ص ۷۷؛ درباره پرچم‌های کنده و

نسبت به فردی از طایفه خود به عنوان موعود وجود دارد؛ مثلاً وقتی عبدالرحمن بن محمد بن اشعث علیه بنی امیه قیام کرد، ادعا نمود همان قحطانی است که یمانی‌ها در انتظارش هستند.^۱ از این گزارش استفاده می‌شود که یمانی‌ها (یمانی‌ها) در انتظار شخصی از منطقه خود و از خاندان جدّ مشترک خود قحطان بوده‌اند. از این رو به نام قحطانی و یمانی در کتب ملاحم و در روایات نشانه‌های ظهور، زیاد برخورد می‌کنیم. از مأمون عباسی نقل شده است که قبیله قضاعه در انتظار سفیانی هستند.^۲ یکی از مستشرقان از انتظار تمیمی‌ها و کلبی‌ها پرده برداشته می‌گوید: «همان‌گونه که یمانی‌ها منتظر قحطان هستند مضرّی‌ها معتقد به شخصی از قبیله بنی تمیم می‌باشند که نام او مشخص نیست؛ ولی انتظار او را دارند. هم‌چنین پیش‌گویی‌هایی درباره شخصی از بنی کلب وجود دارد که افراد این قبیله انتظارش را می‌کشند.»^۳ اگرچه «فان فلوتن» که نویسنده این مطالب است، منبع آن را ذکر نکرده؛ ولی نگاهی به روایات ملاحم و نشانه‌های ظهور به‌خصوص در منابع اهل سنت به خوبی این سخن را تأیید می‌کند؛ مثلاً شعیب بن صالح که در روایت‌های علائم، فراوان از او یاد می‌شود از قبیله بنی تمیم است و پیوسته تصریح می‌شود که مردی از بنی تمیم به نام شعیب بن صالح فرماندهی لشکر خراسانی‌ها یا لشکر پرچم‌های سیاه را بر عهده خواهد داشت.^۴ حارث بن سریج نیز که در برابر

→ قیس ر.ک: شیخ طوسی، النبیة، ص ۴۴۹؛ درباره کلبی‌ها ر.ک: یوسف مقدسی، عقبالدرر، ص ۴۶ و

۶۹. نام یمانی و شعیب بن صالح تمیمی نیز در کتب علائم و ملاحم فراوان است.

۱. مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۲۷۲

۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۵۲.

۳. فان فلوتن، السیادة العربیة، ترجمه حسن ابراهیم حسن (از فرانسه به عربی)، ص ۱۲۲.

۴. ابن حماد، الفتن، ص ۲۱۳ به بعد.

بنی امیه ایستاد و به عنوان صاحب پرچم‌های سیاه از خراسان قیام کرد^۱ از قبیله تمیم است؛ چنان‌که سفیانی را از قبیله کلب می‌دانند.^۲ توجه به این نکته لازم است که نسل ابوسفیان در یزید بن معاویه ادامه یافت و مادر یزید از قبیله کلب بود. به هر حال اندیشه مهدویت، غیبت و انتظار در میان مسلمین انگیزه‌ای جدی برای جعل یا تحریف در موضوع مهدویت و نشانه‌های ظهور مهدی بوده است.

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱.

۲. ر.ک: ابن حماد، همان، ص ۱۸۹ و محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲.



مروری بر نشانه‌های ظهور

در باره تعداد و عناوین نشانه‌های ظهور در منابع قدیم و جدید اختلاف نظر فراوان است، چون بیشتر مؤلفان فهرستی از علائم ارائه نکرده و آنها را در قالب روایت بیان نموده‌اند. شاید تنها منبع کهن و معتبری که در کنار نقل روایات لیستی از نشانه‌ها هم به دست داده است، کتاب ارشاد شیخ مفید باشد. نعمانی و شیخ طوسی در کتاب‌های الغیبه و شیخ صدوق در کمال الدین و هم‌چنین صاحبان کتاب‌های ملاحم و فتن مانند ابن حماد، ابن منادی و ابن طاووس تنها به نقل احادیث اکتفا کرده و از دسته‌بندی و یا شمارش جمعی نشانه‌ها خودداری نموده‌اند. بنابراین کار شیخ مفید در میان منابع متقدم و معتبر شیعه استثناست و از این رو ادامه این گفتار به بیان فهرست ارائه شده توسط وی اختصاص یافته است.

پس از او مقدسی شافعی در عقدالدرر فصلی از کتابش را به مجموع نشانه‌ها اختصاص داده و اربلی در کشف الغمه همان فهرست شیخ مفید را آورده است. در میان کتب جدید نیز این روش کمتر به چشم می‌خورد بلکه آنها هم به ذکر چند علامت اکتفا کرده و از نام بردن مجموعه آنها خودداری کرده‌اند. شاید علت این

امر زیادی علائم ظهور است و حجم آن با کتاب‌هایی که درباره امام عصر علیه السلام نوشته می‌شود تناسب ندارد، مگر آن‌که کتابی مستقل به نشانه‌ها بپردازد. با این حال مؤلف اعیان الشیعه ذیل نام امام دوازدهم نسبت به دیگران تفصیل بیشتری داده و هفتاد نشانه را با ذکر نمونه‌هایی از احادیث آورده است.^۱ اخیراً کتابی با عنوان مآتان و خمسون علامه منتشر شده و مؤلف آن ۲۵۰ نشانه برای ظهور را جمع آوری کرده است.^۲

چنان‌که گفته شد، درباره تعداد نشانه‌ها نیز قول ثابتی وجود ندارد. آن‌چه شیخ مفید با توجه به اصول روایی پیش از خود فهرست کرده و ما را از شمارش کتاب‌های الغیبه و کمال الدین بی‌نیاز می‌کند، کمتر از ۴۵ نشانه است. شمارش کتاب عقد الدرر به حدود چهل مورد می‌رسد. این ارقام در طول زمان افزایش یافته و نمونه آن ذکر ۲۵۰ نشانه برای ظهور است که به روایاتی از منابع معتبر و غیر معتبر و روایاتی ضعیف و مجهول استناد شده است. کتاب‌هایی مانند الزام الناصب، بیان الاثمه، نواب الدهور، معجم الملاحم و الفتن و ترجمه آن با نام یأتی علی الناس زمان... نیز در این سمت و سو قلم زده‌اند.

علت این فراوانی و افزایش را باید در اهتمام و علاقه مفرط به موضوع علائم، راه یافتن جعل و تحریف به روایات آن، بی‌توجهی به شناخت منابعی که آنها را گزارش کرده و عدم نقد و بررسی این روایات دانست. گویا هر چه زمان پیش رفته و حوادثی مهم روی داده است، مواردی از نشانه‌ها بر آن رویداد تطبیق شده و اضافاتی نیز در آنها صورت گرفته است؛ مثلاً تا قرن هفتم از نشانه‌هایی که بر ظلم

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۷۱-۸۱. این بخش از کتاب اعیان الشیعه توسط مؤسسه طور ترجمه و یک بار با نام برسیخ آرمان‌ها و بار دیگر با نام آشنایی با امام زمان منتشر شده است.

۲. مشخصات این اثر در کتاب‌شناسی آمده است.

و ستم ناشی از حمله مغول (۶۱۶-۶۵۶ق)^۱ تطبیق شود کمتر سخن گفته‌اند؛ اما مؤلف عقدالدرر که کتابش را در سال ۶۸۵ق به پایان رسانده^۲ با تفصیل بیشتری دربارهٔ خروج کافری که از مشرق می‌آید و حکومت بنی‌عباس را سرنگون می‌کند و از خصوصیات مغولان (بدون ذکر نام آنان) و حملات مکرر و خونبار آنان به عنوان نشانه‌های ظهور سخن گفته است.

شبیه این مطلب را درباره دیگر حوادث مهم تاریخی نیز مشاهده می‌کنیم. در آستانهٔ پیروزی انقلاب بزرگ ملت مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی علیه السلام به این نشانه‌ها دامن زده شد و هر از چند گاه روایتی به رویدادی تطبیق گشت. امروزه هم این تطبیق‌ها و گاه تحریف‌ها ادامه دارد و حتی دربارهٔ آن کتاب منتشر می‌شود! آخرین این تطبیق‌ها را در حمله کشورهای غربی به عراق دیدیم و از آن جا که در روایات ملاحم و علائم از شهرهای عراق و شام و حمله اهل کتاب نیز سخن گفته شده است، برخی افراد با اطمینان خاصی از نزدیکی ظهور سخن گفتند و علت آن را رویدادهای مربوط به جنگ امریکا با عراق دانستند.

فهرست نشانه‌های ظهور در کتاب ارشاد

پیش از پرداختن به فهرست نشانه‌ها در کتاب ارشاد ذکر چند نکته لازم است:

۱. با این که فهرست موجود در این کتاب نسبتاً کامل است اما نشانه‌های دیگری هم در احادیث می‌توان یافت که شیخ مفید ذکر نکرده است. با این حال به جهت اهمیت و قدمت این کتاب به آن چه در آن ذکر شده است اکتفا می‌کنیم. ضمن این که هدف این گفتار تنها مروری بر نشانه‌هاست و استقصای همهٔ آنها مستلزم مطالعه تمام روایات علائم و مراجعه به منابع متعدد است.

۱. البته حمله مغولان پس از سقوط بغداد (سال ۶۵۶ق) نیز ادامه یافت.

۲. یوسف مقدسی، عقدالدرر، ص ۳۴۹.

۲. گزارش شیخ مفید درباره مجموعه نشانه‌های ظهور به منزله پذیرفتن آنها از سوی او نیست بلکه فقط به قصد جمع آوری و تذکر آنها را بر شمرده است، چون در ابتدا و انتهای کلام خود می‌گوید: خبرهایی درباره علامت‌های ظهور قائم رسیده (اما) خداوند به آنچه خواهد شد آگاه‌تر است و من بنا بر آنچه در کتب پیشینیان بوده آنها را ذکر کردم.^۱ به نظر می‌رسد خود مؤلف نیز درباره این نشانه‌ها تردید داشته است. اربلی پس از نقل کلمات شیخ مفید می‌نویسد: «بی‌شک برخی از این حوادث از نظر عقل و علم نجوم محال است و به همین جهت شیخ مفید در پایان کلامش عذر خواهی می‌کند. به نظر من اگر سند این روایات درست باشد و آنها از پیامبر و امام نقل شده باشد باید پذیرفت... و خدا آگاه‌تر است.»^۲

۳. آنچه شیخ مفید فهرست کرده بر اساس اطلاعاتی است که از کتاب‌های پیشینیان جمع آوری و ارائه کرده است. بنابراین، مستند همه آنها در دست ما نیست، ولی آنچه روشن است این‌که بسیاری از آنها در تاریخ اسلام اتفاق افتاده و احتمالاً پیش بینی رویدادهای آینده از سوی معصومان به شمار می‌رود؛ زیرا شیخ مفید در زمانی می‌زیست که هنوز عباسیان بر سر کار بودند و انتظار قیام بنی‌امیه در برابر آنان بعید نبود؛ به‌خصوص که امویان در اندلس حکومتی مستقل داشتند و تهدیدی برای عباسیان به شمار می‌رفتند؛ چنان‌که در آن زمان اختلاف بنی‌عباس به‌عنوان نشانه ظهور می‌توانست بمعنادار باشد. مناطقی چون کوفه و مصر و خراسان و شام و روم موقعیت مهمی داشتند و خروج پرچم‌های سیاه از سوی خراسان بر نهضت عباسیان تطبیق قطعی نمی‌شد. از این رو، نمی‌توان بر این عالم بزرگ شیعه یا دیگر بزرگانی چون نعمانی و صدوق و طوسی خرده گرفت که چگونه این مطالب

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸ و ۳۷۰.

۲. کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۵۶.

را به عنوان علامت ظهور قائم علیه السلام تلقی و گزارش کرده‌اند، بلکه اقتضای آن زمان چنین بوده است؛ اما امروزه ما با دید دیگری به این روایات نگاه می‌کنیم.

شیخ مفید در ادامه شرح حال امام دوازدهم بابی با عنوان «علامت‌های قیام قائم علیه السلام» گشوده و مطالب زیر را آورده است:^۱

«درباره نشانه‌های انقلاب قائم مهدی علیه السلام و رویدادهایی که پیش از آن رخ خواهد داد خبرهایی وارد شده است. برخی از این نشانه‌ها عبارت‌اند از:

۱. خروج سفیانی
۲. کشته شدن حسنی
۳. اختلاف بنی‌عباس در حکومت
۴. گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن برخلاف معمول
۵. فرورفتن سرزمین بیداء
۶. فرورفتن زمینی در مغرب و فرورفتن زمینی در مشرق
۷. راکد ماندن (عدم حرکت) خورشید از ظهر تا عصر
۸. طلوع خورشید از مغرب
۹. قتل نفس زکیّه در بیرون کوفه با هفتاد تن از صالحان
۱۰. بریده شدن سر مردی هاشمی بین رکن و مقام
۱۱. خرابی دیوارهای مسجد کوفه
۱۲. آمدن پرچم‌های سیاه از سمت خراسان
۱۳. خروج یمانی
۱۴. ظهور مغربی در مصر و تسلط او بر شامات
۱۵. استقرار ترکان در جزیره (بین دجله و فرات)

۱. شماره‌ها در کتاب الارشاد نیست.

۱۶. فرود آمدن رومیان در رمله
۱۷. طلوع ستاره‌ای در مشرق که مانند ماه نور دهد و سپس هلالی شکل شود.
۱۸. آشکار شدن سرخی در آسمان
۱۹. آتشی که به طور عمودی در مشرق ظاهر شود و سه یا هفت روز در آسمان بماند.
۲۰. آزادی عرب و تسلط بر شهرها و خارج شدن از حاکمیت عجم‌ها
۲۱. کشته شدن فرمانروای مصر به دست مصریان
۲۲. خرابی شام و ظهور پرچم‌های سه گانه در آن
۲۳. ورود پرچم‌های قیس و عرب به مصر و پرچم‌های کنده به خراسان
۲۴. ورود لشکری از سمت مغرب تا آستانه حیره
۲۵. آمدن پرچم‌های سیاه از مشرق همانند آن
۲۶. شکاف در رودخانه فرات و جاری شدن آب در کوچه‌های کوفه
۲۷. خروج شصت دروغ‌گوی مدعی نبوت
۲۸. خروج دوازده نفر از فرزندان ابوطالب که ادعای امامت دارند.
۲۹. سوزاندن یکی از بزرگان بنی عباس بین جلولاء و خانقین
۳۰. ساخته شدن پلی در بغداد نزدیکی کرخ
۳۱. بادی سیاه و زلزله‌ای در بغداد
۳۲. ترسی که همه مردم عراق را فراگیرد.
۳۳. مرگی وحشتناک در عراق
۳۴. مرگ و میر و قحطی
۳۵. هجوم ملخ‌ها
۳۶. کمی محصول

۳۷. نزاع دو گروه از عجم و خونریزی فراوان میان آنان
۳۸. خارج شدن بندگان از اطاعت صاحبان خود و کشتن آنان
۳۹. تبدیل شدن گروهی از بدعت گذاران به بوزینه و خوک
۴۰. تسلط بندگان بر شهرهای بزرگان
۴۱. آوازی از آسمان که همه اهل زمین بشنوند.
۴۲. آشکار شدن صورت و دستی از آسمان
۴۳. برگشت برخی مردگان به دنیا

این نشانه‌ها با ۲۴ باران پیاپی پایان می‌یابد و زمین پس از خشکسالی جان می‌گیرد و برکات خود را باز می‌یابد و هرگونه مریضی از معتقدان به مهدی علیه السلام برطرف می‌شود. آن‌گاه متوجه ظهور آن حضرت در مکه می‌شوند و به یاری او می‌روند. برخی از این حوادث، حتمی و برخی مشروط هستند و خداوند به آن‌چه می‌شود داناتر است. آن‌چه ذکر کردیم بر اساس مطالبی بود که در اصول (کتاب‌های پیشینیان) وجود دارد و آثار منقول بر آن دلالت می‌کند.^۱

آن‌چه گذشت، مجموعه‌ای از علائم ظهور است که شیخ مفید یک‌جا ذکر کرده است، ولی بی‌شک در منابع دیگر به طور پراکنده می‌توان به مواردی دیگر دست یافت، لیکن همان‌گونه که گفته شد پیش از شیخ مفید کسی به بیان چنین فهرستی دست نزده است. نوشتار حاضر در صدد بررسی همه این نشانه‌ها نیست، تنها تعدادی از آنها که به نظر می‌رسد در گذشته اتفاق افتاده یا برخی آن را تاریخی دانسته‌اند بررسی می‌شود. از این میان مشهورترین نشانه‌ها ظهور سفیانی، کشته شدن نفس زکیه، آشکار شدن پرچم‌های سیاه از خراسان، طلوع خورشید از مغرب و خروج خراسانی و حسنی است که به تفصیل از آنها بحث خواهد شد.

موارد دیگری هست که به نظر می‌رسد نشانه ظهور مهدی عجل الله فرجه نباشد، بلکه پیش‌گویی حوادث آینده به شمار می‌رود؛ مانند خروج بندگان از اطاعت اربابان خود و کشتن آنان که می‌توان آن را بر جریان قیام زنگیان بصره و آشوب پانزده ساله آنها (۲۵۵ - ۲۷۰ ق)^۱ تطبیق کرد. فرورفتن زمین و زلزله‌ها و خرابی‌ها هم مطلبی نیست که در تاریخ بی‌سابقه باشد و لازم نیست آن را نشانه ظهور بدانیم، ضمن این‌که بسیاری از این موارد نیز صحیح می‌باشد و پیش‌گویی یا پیش‌بینی معصومان درباره حوادث آینده و به عبارتی ملاحم است نه نشانه ظهور.

آمیختگی نشانه‌های ظهور و اشراط الساعه

«اشراط» جمع «شَرَط» به معنای علامت و «الساعه» یکی از نام‌های قیامت است. این ترکیب تنها یک‌بار در قرآن به کار رفته^۱ و مقصود از آن نشانه‌های قیامت است. یکی از مطالبی که با موضوع علائم ظهور ارتباط نزدیک دارد، روایاتی است که درباره نشانه‌های قیامت سخن می‌گوید. در بسیاری از منابع روایی اهل سنت و برخی جوامع حدیثی شیعه، نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام با علامت‌های نزدیک شدن و برپایی قیامت آمیخته و برخی نشانه‌هایی که به علائم ظهور مشهورند نشانه قیامت دانسته شده است. حتی گاهی از اصل ظهور مهدی به عنوان علامت قیامت یاد می‌شود. به طور کلی صاحبان جوامع حدیثی اهل سنت بابتی با عنوان «اشراط الساعه» گشوده‌اند و در دوره‌های متأخر کتاب‌های مستقلی با همین عنوان عرضه شده‌اند.^۲ در این جا به مقایسه مواردی از این علامت‌ها در منابع دو فرقه می‌پردازیم:

۱. ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾. محمد (۴۷) آیه ۱۸.

۲. نام تعدادی از این کتاب‌ها در گفتار اول از فصل اول گذشت.

نزول حضرت عیسیٰ علیه السلام و ظهور دجال که به نشانه ظهور مهدی علیه السلام شهرت دارند، در غالب منابع اهل سنت نشانه قیامت معرفی می‌شوند.^۱

شیخ مفید طلوع خورشید از مغرب، فرورفتن زمینی در مشرق و مغرب را ذیل نشانه‌های ظهور آورده است،^۲ ولی این سه در احادیث اهل سنت از نشانه‌های قیامت به شمار می‌روند.^۳ همچنین در موضوع نشانه‌های ظهور از ترکان و رومیان سخن به میان آمده است که در منابع اهل سنت به عنوان نشانه‌های قیامت یاد می‌شود.^۴

مطالعه روایات علائم ظهور و در کنار آن احادیث اشراط الساعة به خوبی نشان‌دهنده شباهت آن دو دسته اخبار به یک‌دیگر است. علت این امر را در چند مطلب می‌توان جست‌وجو کرد: یکی این‌که در برخی روایات کلمه «الساعة» به ظهور مهدی علیه السلام تأویل شده^۵ و راه استفاده روایات اشراط الساعة برای نشانه‌های ظهور باز شده است. یکی از نویسندگان معاصر احادیث اشراط الساعة را در باب علائم ظهور آورده، می‌نویسد: «از آن‌جا که در برخی از روایات، الساعة به ظهور حضرت تأویل شده روایات اشراط الساعة را به نشانه‌های ظهور تفسیر کردیم.»^۶

دوم، تعبیرهای برخی روایات این تصور را ایجاد کرده که زمان ظهور مهدی نزدیک زمان برپایی قیامت است. به نظر می‌رسد احادیثی با این مضمون که: «اگر

۱. ر.ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۴ و ۶۶۶ و ابن حماد، الفتن، ص ۳۵۶. این

روایات به شماره‌های ۸۱ و ۸۲ در گفتار چهارم فصل دوم آمده است.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۶ و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۷.

۴. ر.ک: شیخ مفید، همان و مقایسه کنید با ابن حماد، الفتن، ص ۴۶۱.

۵. معجم احادیث المهدی، ج ۵، ص ۳۹۵، ۴۰۵ و ۴۱۱.

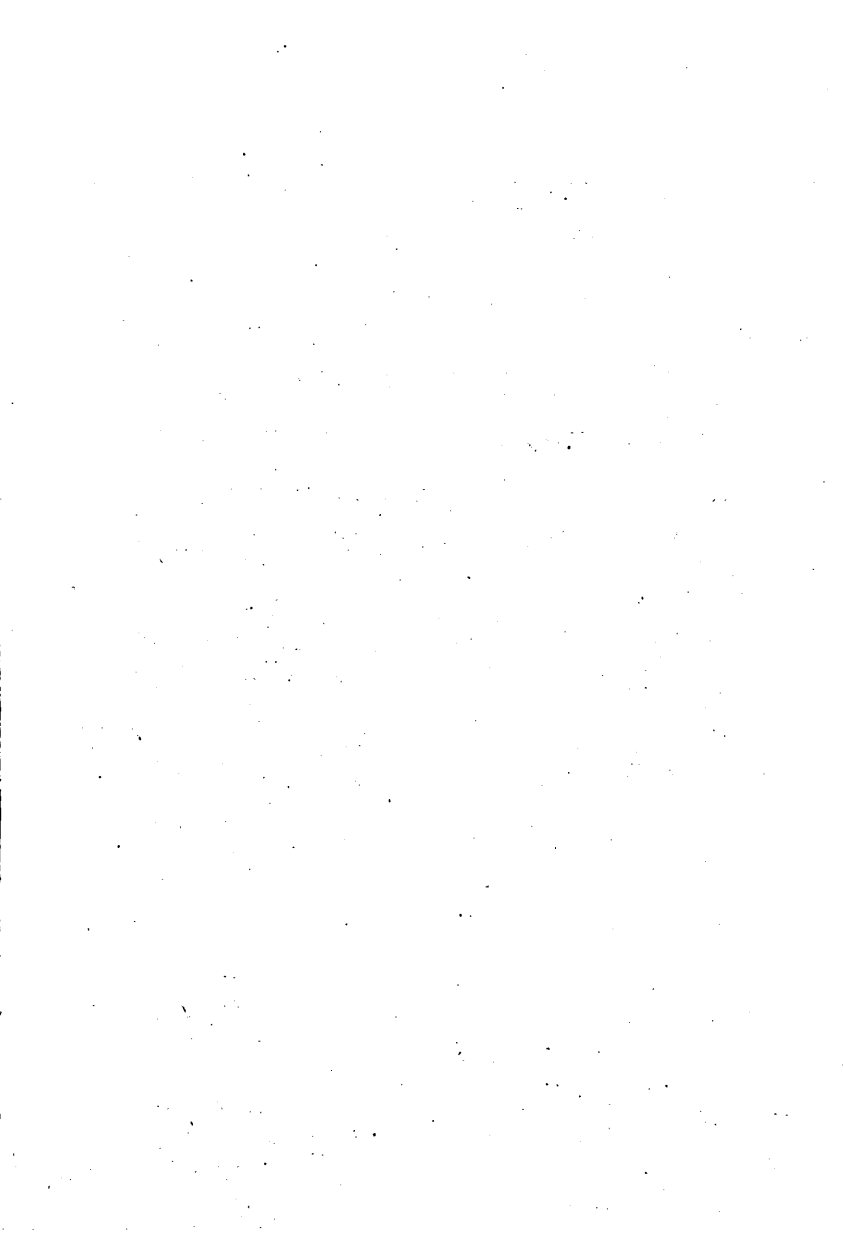
۶. نجم الدین طبری، چشم اندازی به حکومت مهدی، ص ۲۹ و ر.ک: ص ۱۵.

یک روز از دنیا هم باقی مانده باشد مهدی خواهد آمد» یا «قیامت برپا نمی‌شود مگر این‌که مردی از اهل بیت من قیام می‌کند»^۱ زمینه‌ای برای آمیختن نشانه‌های ظهور با اشراف الساعه شده باشد. در صورتی که مراد از این احادیث تأکید بر قیام مهدی و قطعی بودن آن است نه این‌که این حرکت نزدیک به قیامت یا آخرین روزهای جهان رخ می‌دهد.

سوم، ارتباط مهدی با پایان تاریخ است. همه انسان‌ها با هر دین و آیینی معتقدند پایان درخشان تاریخ با ظهور منجی عدالت گستر همراه است و پایان قیام هم با قیامت است. به نظر می‌رسد این ذهنیت‌ها باعث شده برخی راویان یا محدثان نیز در نقل معنا تسامح کرده و به‌خاطر مرادف دانستن اشراف الساعه با علائم ظهور آن دو را به جای یک‌دیگر به کار برند.

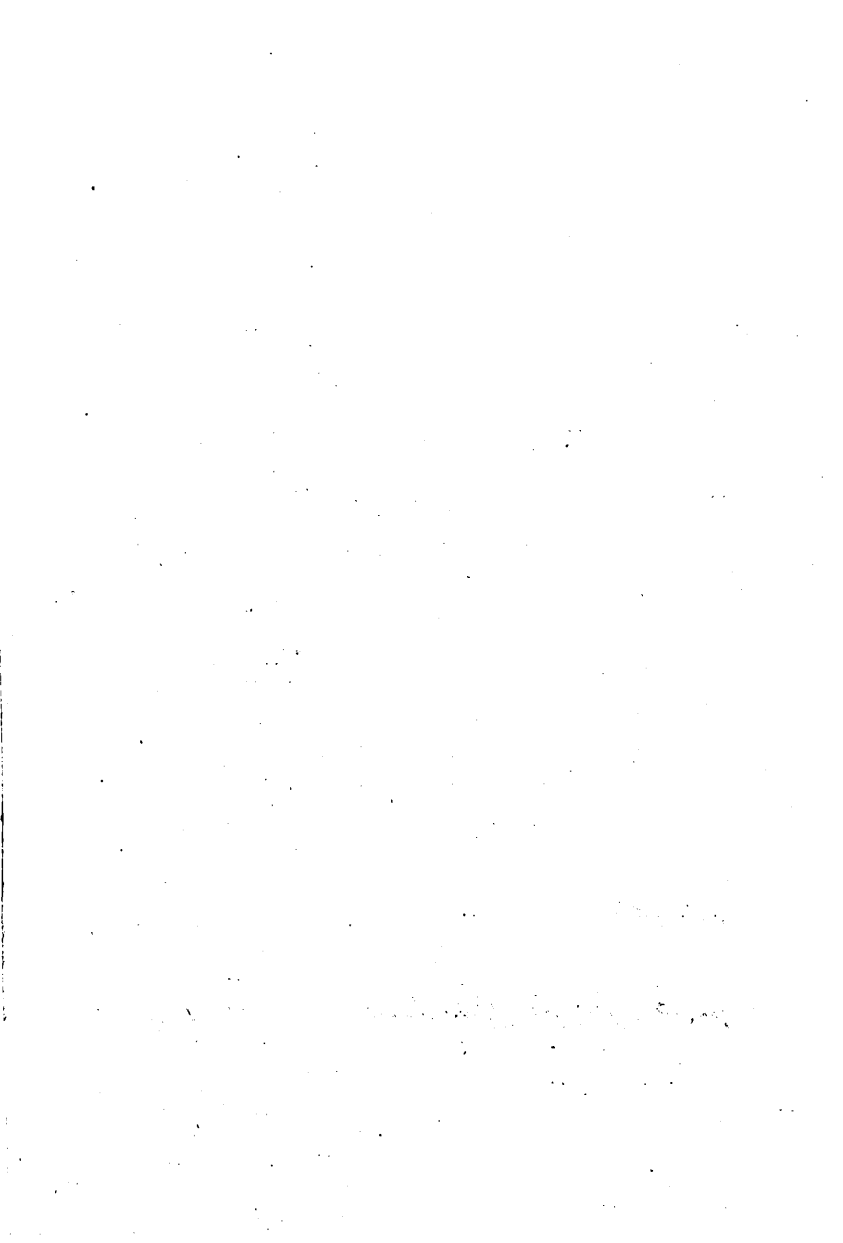
چهارم، نزدیکی الفاظ و معانی قیام و قیامت و قائم نیز می‌تواند دلیلی دیگر بر خلط علائم ظهور با نشانه‌های قیامت باشد. چنان‌که در ابتدای حدیثی از کتاب الغیة می‌خوانیم: «لا تقوم القيامة حتی...» یعنی قیامت به پا نمی‌شود مگر نشانه‌هایی محقق شود. در نسخه‌ای از این کتاب به جای «القیامة» واژه «القائم» وجود دارد.^۲

۱. شیخ طوسی، الغیة، ص ۱۸۰-۱۸۲؛ ابن طاووس، النشرف بالمنن، ص ۴۰۰؛ معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۵۷۵ و لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.
 ۲. نعمانی، الغیة، ص ۱۴۹.



فصل دوم:

نشانه‌های تاریخی ظهور



رایات سود

یکی از نشانه‌هایی که برای ظهور شمرده می‌شود پرچم‌های سیاهی است که از سوی خراسان آشکار می‌شود و مقدمات ظهور را اعلام می‌کند. این مطلب در منابع اهل سنت به خصوص کتاب الفتن ابن حماد به صورت گسترده‌ای وجود دارد؛ ولی در منابع شیعه به ندرت یافت می‌شود و آن‌چه درباره این نشانه روایت می‌شود از منابع اهل سنت یا از راویان آنان است. در کتاب نعمانی تنها چهار روایت از راویان شیعه درباره رایات سود (پرچم‌های سیاه) وجود دارد.^۱ از این میان دو مورد ارتباطی با ظهور مهدی ندارد و دو روایت محل بحث است که به تفصیل خواهد آمد.

شیخ صدوق درباره این نشانه مطلبی ندارد و تنها روایت شیخ طوسی هم از نعیم بن حماد صاحب کتاب الفتن است. بنابراین، در منابع کهن شیعی این روایات فراوان نیست و آن‌چه در منابع متأخر به چشم می‌خورد از منابع یا راویان

اهل سنت نقل می‌شود. حتی برخی از روایات که سندشان به امام باقر علیه السلام می‌رسد، اولین بار در کتاب الفتن ابن حماد آمده‌اند. از آنجا که منبع اصلی روایات پرچم‌های سیاه این کتاب می‌باشد^۱ لازم است به بررسی این اخبار در آن منبع بپردازیم. در کتاب الفتن ابن حماد در چندین باب از پرچم‌های سیاه سخن به میان آمده است:

۱. باب نشانه‌های سقوط بنی‌امیه

۲. باب خروج بنی‌عباس

۳. باب پرچم‌های سیاه مهدی پس از پرچم‌های بنی‌عباس

۴. سفیانی و پرچم‌های سیاه

تعدادی از احادیث این باب‌ها هیچ ارتباطی با نشانه‌های ظهور ندارند، اما از آنجا که در آنها به ظهور پرچم‌های سیاه اشاره شده، لازم است بررسی شود. در احادیث دیگری از این پرچم‌ها به عنوان علائم ظهور مهدی یاد شده است. از این رو، در دو بخش به بررسی احادیث رایات سود (پرچم‌های سیاه) می‌پردازیم: بخش اول: احادیثی از کتاب الفتن که سخن از پرچم‌های سیاه گفته، ولی از مهدی نام نبرده است. این احادیث به اندازه‌ای است که ذکر همه آنها در این جا ممکن نیست و از طرف دیگر، مضمون آنها در بسیاری موارد مشابه است. از این رو، به بررسی تعدادی از آنها اکتفا می‌کنیم.

پیش از بررسی این اخبار لازم است به این نکته اشاره شود که شعار حکومت بنی‌عباس و شروع نهضت آنان با پرچم‌های سیاه بوده و در منابع تاریخی عنوان مسوده (سیاه‌جامگان) و رایات سود (پرچم‌های سیاه) درباره بنی‌عباس فراوان به کار رفته است.

۱. دیگر منابع اهل سنت هم اگر از نعیم بن حماد نقل نکنند روایاتشان همانند روایات اوست.

مورخان می‌گویند: عباسیان به تقلید از رسول خدا یا امیر مؤمنان علیه السلام که در جنگ‌ها پرچم سیاه بر می‌افراشتند یا به نشانهٔ عزاداری برای کسانی که به دست بنی‌امیه کشته شده بودند، شعار خود را لباس و بیرق سیاه قرار دادند. رهبر عباسیان به ابومسلم دستور داد با افروختن آتش بر فراز کوه‌ها و افراشتن پرچم‌های سیاهی قیام خود را آغاز نماید.^۱ گفته شده هفتاد هزار پیاده و سواره که پرچم سیاه در دست داشتند به فرماندهی ابومسلم خراسانی حرکت خود را از مرو (مرکز خراسان) شروع و تا کوفه پیش‌روی کردند.^۲ هم‌زمان در عراق افرادی غیر از عباسیان لباس سیاه پوشیده و پرچم سیاه بر افراشتند و به نبرد با بنی‌امیه پرداختند.^۳ مردم به هر صورت ممکن لباس‌های خود را مشکی کردند و حتی اهل شام که دشمن عباسیان بودند به سیاه پوشی روی آوردند.^۴ در ادامهٔ این گفتار از سیاه‌پوشی عباسیان و پرچم‌های سیاه آنان بیشتر سخن خواهیم گفت.

۱. روایات بدون عنوان مهدی

اکنون به بررسی تعدادی از روایات که در موضوع پرچم‌های سیاه وارد شده و در آنها نامی از مهدی و ظهور او نیست می‌پردازیم:

﴿۱﴾ ولید بن مسلم از ابو عبده مشجمی از ابوامیه کلبی در زمان خلافت یزید بن عبدالملک نقل کرده‌است که پیرمردی که جاهلیت رادرک کرده بود چنین خبر داد: «پس از مرگ هشام مردی جوان بر شما حاکم می‌شود که

۱. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۵۶؛ اخبار الدولة العباسیه، ص ۲۴۵ و ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۰.

۲. ابن عمرانی، الانباء، ص ۵۹.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۷.

۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۶۳۱ و ۴۴۰.

حقوق را افزایش می‌دهد، مردی از اهل بیتش او را می‌کشد... سپس مرین از آن سوی - اشاره کرد به جزیره - می‌آید و به زور حکومت را می‌گیرد پس از او پرچم‌های سیاه خواهد آمد».^۱

این نقل اولاً، موقوف^۲ است و اعتبار ندارد. ثانیاً، پیش‌گویی قیام بنی‌عباس است؛ زیرا مردی که پس از هشام بن عبدالملک به حکومت رسید و حقوق را افزایش داد ولید بن یزید بن عبدالملک (ولید دوم) بود^۳ و مردی از خاندانش که او را کشت پسر عمویش یزید بن ولید بن عبدالملک (یزید سوم) بود.^۴ آن‌که از سوی جزیره می‌آید و به زور حکومت را می‌گیرد، مروان حمار است^۵ که پس از مرگ یزید سوم بر شام مسلط شد. مراد از جزیره، موصل و احتمال قوی «مرین» همان مروان است.

﴿۲﴾ ضمره بن ربیعہ از عبدالواحد از زهری نقل می‌کند: به من خبر رسیده است پرچم‌های سیاه از خراسان خواهند آمد و وقتی از گردنه خراسان بگذرند اسلام را نفی می‌کنند. بازگشت آنان به دست پرچم‌های عجم از مغرب است.^۶

۱. «عن ابی‌امیة الكلبي حدثهم فی خلافة یزید بن عبدالملک عن شیخ لهم ادرك الجاهلیة قال یلیکم بعد موت هشام رجل منهم شاب یعطی الناس عطا یا لم یعطه احد قبله فینشی به رجل من اهل بئته خفی لم ذکر فیقتله... ثم یأتیکم مرین من هانئا و اشار الی الجزیرة فیأخذها بسیفه قسرا ثم یأتیکم بعد مرین الرایات السود یسلون علیکم سیلاً» (الفتن، ص ۱۲۷، ح ۵۲۵ و ر. ک: ح ۵۲۶).

۲. موقوف به روایتی گفته می‌شود که سند آن به رسول خدا نرسد و صحابه آن را گفته باشند.

۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۱۷.

۴. همان، ج ۷، ص ۲۳۱ به بعد.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۶. «عن الزهری قال بلغنی ان الرایات السود تخرج من خراسان فاذا بھطت من عقبه خراسان هبطت تنفی الاسلام فلا یردها الا رايات الاعاجم من اهل المغرب» (الفتن، ص ۱۳۰، ح ۵۲۲ و ابن طاووس، التشریف بالمنن، ص ۸۴ به نقل از: الفتن).

سند این خبر هم به معصوم نمی‌رسد و موقوف است، ضمن این‌که ممکن است بنی‌امیه از زبان راوی دربار خود (زهری) آن را ساخته باشند تا ظهور بنی‌عباس را مخالف با اسلام قلمداد نمایند.

﴿۳﴾ عبدالله بن مروان از ارطاة بن منذر از تبعیج از کعب‌الاحبار نقل کرده‌است: روزگار به پایان نمی‌رسد مگر پرچم‌های سیاه بنی‌عباس از مشرق بیرون آید.^۱

این خبر گذشته از این‌که از معصوم صادر نشده، راوی آن کعب‌الاحبار تازه مسلمان است که حتی از نظر اهل سنت متهم است. ضمن این‌که در متن آن به نام بنی‌عباس تصریح شده و به فرض صحت، پیش‌گویی دولت آنان است. اخبار بعدی نیز همین‌گونه است:

﴿۴﴾ از ابن‌عباس و ابوهریره نقل شده است که وقتی پرچم‌های سیاه آمدند ایرانیان را احترام کنید چون دولت شما با آنان است.^۲

چنان‌که گفته شد تأسیس دولت بنی‌عباس به دست ایرانیان بود و آنان مدت‌ها در دربار این خلفا مسئولیت‌های کلیدی هم چون وزرات داشتند.

﴿۵﴾ در نقل ابوهریره از رسول خدا آمده‌است: پرچم‌های سیاه از خراسان بیرون می‌آیند و هیچ چیز مانع آنها نیست تا آن‌که در بیت‌المقدس نصب شوند.^۳

۱. «تبعیج عن کعب قال لا تذهب الایام حتی یرجح لبنی‌العباس رایات سود من قبل‌المشرق» (الفتن، ص ۱۳۳، ح ۵۴۹).

۲. «عن ابن‌عباس و ابی‌هریره: اذا اقبلت الرايات السود فاکرموا الفرس فان دولتکم معهم» (معجم احادیث‌المهدی، ج ۱، ص ۳۹۳ به نقل از: خطیب بغدادی).

۳. «قال رسول‌الله: تخرج من خراسان رایات سود لایردھا شیء حتی تنصب بایلیا یعنی بیت‌المقدس» (الفتن، ص ۱۳۹، ح ۵۶۹).

با این‌که این حدیث از ابوهریره نقل شده ممکن است درست و حاکی از پیش‌گویی حضور بنی‌عباس در قدس باشد. توضیح این مطلب ذیل خبر بعدی می‌آید.

﴿۶﴾ ابوهریره از علی بن ابی‌طلحه نقل کرده است: با پرچم‌های سیاه بزرگی وارد دمشق خواهند شد و کشتار عظیمی خواهند کرد. شعار آنان «بکش بکش» است.^۱

این خبر با آنچه در تاریخ رخ داده مطابق است، چون پس از استقرار لشکر خراسان در کوفه، سفاح اولین خلیفه عباسی، آنان را به فرماندهی عمویش عبدالله بن علی به شام فرستاد و کشتار عظیمی از بنی‌امیه به راه انداختند.^۲ از آن‌جا که بسیاری از این لشکریان ایرانی بودند شعار آنان به فارسی بیان شده است.

﴿۷﴾ سعید ابوعثمان از جابر جعفی از ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) نقل می‌کند: وقتی سال ۱۲۹ برسد و بنی‌امیه اختلاف کنند و حمار جزیره بر شام چیره شود، پرچم‌های سیاه در سال ۱۲۹ ظهور می‌کند و اکبش با گروهی که معتنا به نیستند آشکار می‌شود. دل‌هایشان چون پاره‌های آهن، موهایشان تا شانه آویزان است و به دشمن خود هیچ رحم و مهربانی ندارند. نام‌هایشان کینه است و قبیله‌شان آبادی‌ها و لباس‌هایشان چون شب سیاه. دولت آل عباس را بنا می‌کنند و بزرگان آن زمان را می‌کشند به گونه‌ای که از دست آنان به دشت‌ها می‌گریزند. دولت ایشان برقرار است تا ستاره دنباله‌دار بیاید و آنان اختلاف پیدا کنند.^۳

۱. «عن علی بن ابی‌طلحه قال: یدخلون دمشق برایات سود عظام فیتقلون فیها مقلة شعارهم بکش بکش» (ابن‌حماد، الفتن، ص ۱۳۴، ح ۵۵۱).

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳. «عن ابی‌جعفر قال: اذا بلغت سنة تسع و عشرين و مائة و اختلفت سیوف بنی‌امیه و وثب حمار

این روایت که شبیه آن از امیر مؤمنان علیه السلام نیز نقل شده است،^۱ به دلیل تصریح به سال ۱۲۹ق و اشاره به مروان حمار (والی جزیره) و بیان تأسیس بنی عباس به دست صاحبان پرچم‌های سیاه، قرینه‌ای است بر این که دیگر اخبار مربوط به پرچم‌های سیاه نیز در صورت صحت سند، درباره سقوط بنی امیه و ظهور بنی عباس است و ارتباطی به ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ندارد. سال ۱۲۹ق اوج اختلاف بنی امیه و شروع حرکت نظامی بنی عباس است. مقصود از حمار جزیره همان مروان حمار است که والی جزیره عراق (موصل) بود و قیام کرده بر شام مسلط شد. گویا مراد از اکبش، ابو مسلم خراسانی است و اوصاف ذکر شده در روایت مربوط به اهل خراسان قدیم و ایرانیانی است که در لشکر وی بودند. البته ممکن است کسانی که پرچم‌های سیاه را نشانه ظهور مهدی علیه السلام می‌دانند این روایات را سوء استفاده بنی عباس از این پرچم‌ها بدانند اما در ادامه این گفتار خواهیم گفت احادیثی که روایات سود را مربوط به مهدی می‌دانند نیز در راستای همین روایات است، گرچه بخشی از آن تحریف یا اضافه شده و برخی در مدت اختفای رهبران عباسی و سی سال دعوت مخفیانه یا پس از تشکیل دولت ساخته شده است.

ابن منادی معاصر نعمانی و صاحب یکی دیگر از کتب اهل سنت در موضوع ملاحظه، خطبه‌ای از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که در آن به مطالبی که پیش‌تر از روایات کتاب الفتن نقل کردیم اشاره شده است:

→ الجزیره فغلب علی الشام ظهرت الرايات السود فی سنة ۱۲۹ و یظهر الاکبش مع قوم لا یبغوا لهم قلوبهم کزیر الحدید شعورهم الی المناکب لیست لهم رافعة و لا رحمة علی عدوهم اسماء هم الکنی و قبائلهم القری و علیهم ثیاب کثون اللیل المظلم یقود بهم الی آل العباس و هی دولتهم فیکتلون اعلام ذلک الزمان حتی یربوا منهم الی البریة فلا تزال دولتهم حتی یظهر النجم ذو الذناب و یختلفون فیما بینهم» (الفتن، ص ۱۳۴، ح ۵۵۲).

﴿۸﴾ خداوند جو انگردی از مشرق بر می‌انگیزد که به اهل بیت پیامبر دعوت می‌کند. آنان صاحب پرچم‌های سیاه و مستضعفان هستند که خدا عزیزشان کند و یاریشان دهد. هیچ‌کس با آنان نمی‌جنگد جز این‌که او را شکست دهند. لشکر قحطانی پیش می‌آید تا آن‌که خلیفه را بیرون آورد و او در حال خوف و کراهت (از خروج) است. پس او با نه هزار فرشته پیش می‌رود، سفاح بنی‌هاشم در ساحل رود با حماز جزیره برخورد می‌کند و لشکر او را شکست داده، در رودخانه غرق می‌کنند.^۱

حماز تصحیف حمار یعنی مروان حمار است. سفاح بنی‌هاشم نیز عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس است که به جهت زیاده‌روی در کشتار بنی‌امیه او را خون‌ریز (سفاح) لقب دادند و در برخی منابع تاریخی این مطلب آمده است.^۲ عبدالله در منطقه زاب (ساحل رود دجله) لشکر مروان را شکست داد و گروهی در آن رودخانه غرق شدند.^۳ اما لشکر قحطانی همان کسانی‌اند که خلیفه اول عباسیان را از مخفی‌گاه خود بیرون آوردند و او می‌ترسید و از بیعت کراهت داشت، زیرا از ترس بنی‌امیه مخفی شده بود.^۴

این‌گونه روایات و اخبار در منابع اهل سنت کم نیست. علاوه بر ابن‌حماد و ابن‌منادی، سلیلی و زکریا^۵ و دیگران اخباری ذکر کرده‌اند که مطالعه آنها به

۱. «فیبعث الله فتی من المشرق یدعوا الی اهل بیت النبی هم اصحاب الرايات السود المستضعفون فیعرّهم الله و ینزل علیهم النصر فلا یقاتلهم احد الا هزموه و سیر الجیش القطحانی حتی یتخرجوا الخلیفة و هو کاره خائف فیسیر معه تسعة آلاف من الملائكة معه رایة النصر و فتی الیمن فی نحر حماز الجزیره علی شاطی نهر فیلتقی هو و سفاح بنی‌هاشم فیهزمون الحماز و یهزمون جیشه و یغرقونه فی النهر... و یسیرالسفاح و فتی الیمن حتی ینزلوا دمشق» (ابن‌منادی، الملاحم، ص ۳۰۹).

۲. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۳۹ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۲.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۰.

۴. همان، ج ۵، ص ۲۶۸ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۶.

۵. روایات سلیلی و زکریا در ملاحم سید بن طاووس (التشریف بالمنن) آمده است.

روشنی نشان‌دهندهٔ مطابقت با سقوط بنی‌امیه و ظهور پرچم‌های سیاه بنی‌عباس است و اگر آنها را ساختهٔ عباسیان ندانیم خواهیم گفت اجمالی از پیش‌گویی رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیؑ دربارهٔ ظهور و سقوط دولت‌های اولیه اسلامی شهرت داشته، اما پس از آن حضرت مورد تحریف واقع شده و مطالبی بر آن افزوده شده است، چون برخی آن دوران را آخرالزمان تصور می‌کردند.

اما دو روایتی که در الغیبة نعمانی آمده و همانند احادیث قبلی توجیه می‌شود عبارت‌اند از:

﴿۹﴾ ابن‌عقده از ابوالحسن جعفری از اسماعیل بن مهران از حسن بن علی بن

ابی‌حمزه از پدرش وهیب بن حفص از ابوبصیر از امام باقر علیؑ نقل می‌کند...

امیرالمؤمنین علیؑ بر منبر کوفه فرمود: خداوند مقرر کرده که بنی‌امیه را

ناگهانی با شمشیر ساقط کند... خدا بنده گمنام و تندخویی بر می‌انگیزد

که پیروزی با او و یارانش است. موها و شارب‌هایشان بلند، لباس‌هایشان

سیاه و صاحبان پرچم‌های سیاه‌اند، وای بر آنان که مخالفتشان کنند...^۱

این روایت دست‌کم به دلیل ناشناخته بودن شخصیت ابوالحسن جعفری (احمد

بن یوسف بن زیاد) و ضعف حسن بن علی قابل اعتماد نیست. اما به فرض پذیرش

ربطی به ظهور ندارد و پیش‌گویی ظهور عباسیان است. تعبیر «خاملاً اصله» کنایه

از ابومسلم خراسانی است، چون اصل و نسب او روشن نیست.^۲

۱. «و قال امیرالمؤمنین علیؑ علی منبر الکوفه ان الله - عزّ و جلّ ذکره - قدّر فیما قدر و قضی و حتم بانه کائن لا ید منه انه یاخذ بنی‌امیه بالسيف جهره... بعث الله علیها عبداً غنیفاً خاملاً اصله، یكون النصر معه، اصحابه الطویلة شعورهم، اصحاب السبال، سود ثیابهم، اصحاب رایات سود ویل لمن ناواهم...» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۵).

۲. درباره اختلاف در اصل و نسب ابومسلم ر.ک: بلاذری، انساب‌الاشراف، ج ۴، ص ۱۶۳ و اخبار الدولة العباسیه، ص ۲۵۶.

﴿ ۱۰ ﴾ ابن عقده از محمد بن مفضل از حسن بن علی بن فضال از ثعلبه بن میمون از معمر بن یحیی از داوود دجاجی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام درباره آیه «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ»^۱ فرمود: از سه چیز انتظار فرج داشته باشید: اختلاف اهل شام، پرچم‌های سیاه از خراسان و فرزه در ماه رمضان...»^۲.

داوود دجاجی^۳ که این مطالب را از امام پنجم روایت کرده‌است، توثیقی ندارد.^۴ در عین حال اگر آن را بپذیریم جز پیش‌گویی حوادث آینده از زبان امیرمؤمنان علیه السلام نخواهد بود. مقصود آن حضرت آن است که گشایش و راحتی شیعه در اختلاف اهل شام یعنی سران بنی‌امیه و ظهور پرچم‌های سیاه یعنی داعیان بنی‌عباس است. اختلاف مروانیان حاکم بر شام مهم‌ترین عامل و نشانه افول بنی‌امیه بود. این اختلاف پس از مرگ هشام بن عبدالملک (۱۲۵ ق) و به خلافت رسیدن ولید بن یزید بن عبدالملک شدت گرفت. این خلیفه به دلیل فساد بیش از حد به دست پسر عمویش یزید بن ولید بن عبدالملک (یزید سوم) کشته شد. یزید سوم به خلافت رسید؛ ولی او هم شش ماه بیشتر دوام نیاورد و مروان بن محمد

۱. مریم (۱۹) آیه ۳۷.

۲. «عن ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام قال سئل امیرالمؤمنین علیه السلام عن قوله تعالی «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» قال انتظروا الفرج من ثلاث. فقیل: یا امیرالمؤمنین و ما هن؟ فقال: اختلاف اهل الشام بینهم و الرايات السود من خراسان و الفرزة فی شهر رمضان...» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۰، باب ۱۴، ح ۸؛ یوسف مقدسی، عقدالدرر، ص ۱۰۴ و محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۹).

۳. در چاپ جدید کتاب الغیبة و برخی منابع روایی، نام او زجاجی آمده که ظاهراً تصحیف و نادرست است. ر.ک: رجال شیخ طوسی، ص ۱۳۴ و ۲۰۲.

۴. این روایت با سند دیگری هم نقل شده است: حسین بن احمد عن محمد بن عیسی عن یونس (بن عبدالرحمن) عن صفوان بن یحیی عن ابی عثمان عن معلی بن خنیس عن ابی عبدالله علیه السلام (تأویل الآیات الظاهرة، ص ۳۸۴ و محمدباقر مجلسی، همان، ص ۲۸۵). اما این سند نیز به دلیل ناشناخته بودن حسین بن احمد قابل اعتماد نیست.

معروف به حمار به خون خواهی خلیفه مقتول به پا خاست و حکومت را از آن خود کرد. عباسیان که از حدود سال ۱۰۰ق دعوت خود را در مناطق شرقی ایران (خراسان قدیم) آغاز کرده بودند پس از فتح شهرها به عراق آمده دولت بنی عباس را تأسیس کردند.

آنچه سبب شده که این روایت بر نشانه‌های ظهور حمل شود کلمه فرج و هم چنین جمله سوم (فزع در ماه رمضان) است. لیکن باید توجه داشت که فرج و گشایش مخصوص ظهور حجت خدا نیست و در برخی دوران به طور موقت حاصل شده است؛ نمونه آن سال‌های درگیری میان بنی امیه و بنی عباس بود که امام صادق علیه السلام در این فرصت به نشر معارف موفق شد. کلمه فزع نیز بر خلاف آنچه تصور می‌شود ربطی به ندا یا صیحه آسمانی که از نشانه‌های حتمی ظهور شمرده می‌شود ندارد، بلکه فزع در لغت به معنای ترس و اعم از هرگونه وحشت و ترسی است که با حوادث طبیعی همراه است. اگر کسی به صحت روایت و این که فزع در ماه رمضان^۱ مخصوص دوران ظهور است اصرار بورزد، خواهیم گفت دو جمله اول نشانه گشایشی است که در تاریخ اتفاق افتاده و جمله سوم ممکن است هنگام ظهور اتفاق افتد و دلیلی بر تقارن آنها وجود ندارد.

۲. روایات و مهدی

بخش دوم، روایاتی هستند که در کنار پرچم‌های سیاه به نام مهدی تصریح کرده یا آن را نشانه ظهور می‌دانند. تعداد این اخبار نیز فراوان است و بیشتر آنها در منابع اهل سنت وجود دارد. آنچه در کتب شیعه نیز آمده، به گونه‌ای همان مضمون را تکرار کرده است. برخی از این اخبار در پی می‌آید.

۱. باید توجه داشت که آغاز قیام بنی عباس نیز در ماه رمضان گزارش شده است (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۵۶).

﴿۱۱﴾ وقتی پرچم‌های سیاهی را دیدید که از سوی مشرق می‌آیند، سراغ آنان بروید، گرچه به حرکت روی برف (یح) باشد چون خلیفه خدا مهدی در میان آنهاست.^۱

این حدیث که شهرت زیادی دارد از نظر سند و متن به اختلاف نقل شده است. احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ق) آن را از ابوقلابه از ثوبان از رسول خدا نقل کرده،^۲ اما معاصر او ابن حماد (متوفای ۲۲۸ق) بدون اسناد به رسول خدا آن را از ابوقلابه از ثوبان غلام رسول خدا آورده است.^۳ حتی اگر نسبت آن به پیامبر درست باشد، ابوقلابه مدلس دانسته شده است^۴ و از نظر سند اعتمادی به روایت نیست.^۵ از نظر متن، این روایت با همین محتوا در منابع دیگر ذکر شده، ولی نام مهدی در آن نیامده است، مانند:

﴿۱۲﴾ وقتی پرچم‌های سیاه از سوی خراسان آمد به سراغشان روید هر چند با خزیدن روی برف باشد.^۶

با این‌که این خبر از زبان یکی از رهبران نهضت عباسی (محمد بن علی پدر سفاح و منصور عباسی) بیان شده و انگیزه بیشتری برای نام بردن از مهدی در آن

۱. «إذا رأيتم الرايات السود خرجت من قبل خراسان فأتوها ولو حبواً على الثلج فإن فيها خلیفة الله المهدی.» (مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷؛ ابن منادی، الملاحم، ص ۱۹۴ و الموسوعة فی احادیث المهدی، ص ۱۶۴).

۲. مسند احمد، همان‌جا.

۳. ابن حماد، الفتن، ص ۲۱۴، ح ۸۵۳ و یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۱۲۵.

۴. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۲۶ و ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۶۹. تدلیس یعنی راوی از کسی روایت کند که عادتاً امکان نقل از او وجود نداشته است.

۵. آیه‌الله ابراهیم امینی می‌نویسد: «من احتمال می‌دهم که حدیث مذکور نیز از مجعولات بنی عباس یا از طرفداران ابومسلم خراسانی باشد، زیرا مهدی از خراسان نمی‌آید و پرچم سیاه شعار بنی عباس بوده است» (دادگستر جهان، ص ۵۳).

۶. «فقال محمد (بن علی بن عبدالله بن عباس)... قال رسول الله: إذا رأيتم الرايات السود مقبلةً من خراسان فأتوها و لو حبواً على الثلج» (اخبار الدولة العباسية، ص ۱۹۶).

وجود داشت،^۱ در آن از خلیفه خدا و مهدی سخنی نیست. در کتاب عقدالدرر به نقل از ابونعیم اصفهانی شبیه همین روایت آمده است:

﴿۱۳﴾ ثوبان از رسول خدا نقل می‌کند: پرچم‌های سیاه از سمت مشرق خواهند آمد. دل‌هایشان مانند پاره‌های آهن است. هر که خبر آنان را شنید نزد ایشان برود و بیعت کند هر چند به خزیدن به روی برف باشد.^۲

بنا بر آنچه گذشت روایت ۱۱ هم از نظر سند و هم متن اضطراب دارد. علاوه بر اینها با اخبار دیگر نیز در تعارض است، از جمله روایتی که قاضی نعمان این‌گونه به امام صادق علیه السلام نسبت داده و ظهور پرچم‌های مهدی را از مغرب می‌داند:

﴿۱۴﴾ پرچم‌های سیاه از سوی مشرق می‌آیند و پرچم‌های مهدی از سمت مغرب.^۳

گرچه گرایش شدید قاضی نعمان به اسماعیلیه و ظهور این فرقه از غرب اسلامی ما را از اطمینان به این روایت باز می‌دارد، لیکن نشان دهنده اختلاف متن روایت در منابع دست اول است. معارض دیگر، روایتی منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام است که می‌گوید:

﴿۱۵﴾ وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید از زمین بلند نشوید و اقدامی انجام ندهید...^۴

۱. زیرا آنان می‌گفتند: حکومت ما به حضرت عیسی متصل خواهد شد (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۸ ابن عمرانی، الانباء، ص ۵۶).

۲. «عن ثوبان قال رسول الله: تجیی الرايات السود من قبل المشرق كأنّ قلوبهم زیر الحديد، فمن سمع بهم فلیأتهم فیبايعهم ولو حبواً علی الثلج» (یوسف مقدسی، عقدالدرر، ص ۱۲۹ و معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۳۸۹).

۳. «عن جعفر بن محمد بن علی صلوات الله علیهم انه ذکر المهدی علیه السلام فقال: تطلع الرايات السود؛ و أومی بیده الی المشرق؛ و تطلع رايات المهدی من هاهنا؛ و أومی بیده الی المغرب» (نعمان بن محمد، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۶۴).

۴. «عن ابی رومان عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: اذا رأیتم الرايات السود فآلزمو الارض و لاتحرکوا ایدیکم و لا أرجلکم...» (الفتن، ص ۱۳۶، ح ۵۵۸).

هم‌چنین است روایات دیگری که در مذمت سیاه‌جامگان و صاحبان پرچم‌های سیاه و حکومت عباسیان وارد شده است.^۱

سومین معارض اخباری است که ظهور مهدی را از مکه می‌داند، چنان‌که در همین کتاب می‌خوانیم:

﴿۱۶﴾ ابوعثمان از جابر جعفی از ابو جعفر باقر علیه السلام نقل کرده است:

پرچم‌های سیاهی که از خراسان می‌آیند در کوفه فرود می‌آیند. پس هر گاه مهدی در مکه آشکار شود با او بیعت خواهند کرد.^۲

ممکن است گفته شود مراد از این روایات، پرچم‌های سیاه دیگری است که باز هم از خراسان می‌آیند و بار دیگر در کوفه فرود می‌آیند ولی این بار مربوط به مهدی هستند؛ اما این سخن با توجه به مجموع اخبار رایات سود پذیرفتنی نیست، زیرا حال و هوای این اخبار کاملاً مربوط به آن زمان و حوادث مخصوص آن دوره است.

چهارمین معارض احادیثی است که از پرچم‌های سیاه خراسان سخن گفته، ولی مهدی را همراه آنان نمی‌داند، بلکه به افرادی چون هاشمی، شعیب بن صالح یا... که همراه لشکر خراسان هستند اشاره کرده یا می‌گوید آنان به دنبال مهدی خواهند گشت.^۳ اما آنچه می‌تواند همه این روایات را با اشکال جدی‌تری مواجه کند - علاوه بر اشکال‌های سندی و نبودن آنها در منابع معتبر شیعه - این است که سفاح اولین خلیفه عباسی در آغاز خلافتش مهدی خوانده می‌شد. مسعودی

۱. همان، ص ۱۳۰، باب ۱۸.

۲. «سعید ابو عثمان عن جابر عن ابی جعفر قال: تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان الكوفة فاذا ظهر المهدي بمكة بث اليه بالبيعة» (همان، ص ۲۱۶، ح ۸۶۵ و ص ۲۲۲ و الموسوعه فی احاديث المهدي، ص ۲۰۴).

۳. الفتن، ص ۲۱۸، باب ۳۸.

می‌گوید: «ابوالعباس سفاح در ابتدا مهدی لقب داشت»^۱ و مورخ دیگری نوشته است: «بر منبرها سیاه نصب کردند و برای امام ابوالعباس هادی و مهدی آل محمد خطبه خواندند».^۲ از طرفی سفاح دو ماه در کوفه پنهان بود و سپس با او بیعت کردند.^۳ آیا احتمال جعل چنین مطالبی در این زمان ممکن نیست؟

به‌طور کلی به نظر می‌رسد اخباری که در آن ترکیب «فأتوه و لو حَبِئُوا عَلِيَّ التَّلْحِج» درباره رایات سود و مهدی به کار رفته و تعداد آنها کم نیست،^۴ تحریف حدیثی از رسول خداست که در آن به تبعیت از قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَام دستور داده‌است:

﴿۱۷﴾ قیامت به پا نخواهد شد تا این که قائم به حق از خاندان ما قیام کند و

این زمانی است که خدای عز و جل فرمان دهد. هر که پیروی او کند نجات

یافته و هر که تخلف ورزد نابود می‌شود. ای بندگان خدا! به سراغ او روید

هر چند به حرکت روی برف باشد، چون او خلیفه خداست.^۵

در این حدیث که در منابع شیعه وجود دارد هیچ اشاره‌ای به مشرق و رایات سود نیست. توجه به این نکته هم لازم است که تعبیر قائم که در این حدیث آمده است در هیچ یک از روایات پیشین وجود نداشت. این حدیث که با اسناد متعدد

۱. التبیه والاشراف، ص ۲۹۲. لقب منصور نیز کنایه یا یکی از القاب مهدی است. رک: عمر فاروق، بحوث فی التاریخ العباسی، ص ۲۰۷.

۲. الانباء، ص ۵۹.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۸ و ۲۸۲.

۴. رک: ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۶، ص ۲۴۶.

۵. «علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام قال حدثنی ابی... حدثنی ابی... علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام قال: قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لا تقوم الساعة حتی یقوم قائمٌ بالحق مِنّا وذلک حین یأذن الله - عزّ و جل - له و من تبعه نجا و من تخلف عنه هلك. الله عباد الله فأتوه و لو حبوا علی التَّلْحِج فانه خلیفة الله عزوجل» (معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۴۰۳ به نقل از: عیون اخبار الرضا، کفایة الاثر و دلائل الامامة و رک: نعمانی، الغیبة، ص ۱۵۶، باب ۱۰، ح ۱۲).

ذکر شده به فرض اشکال سندی، از نظر متن به وسیله احادیث متواتر درباره خروج قائم (عج) تأیید می‌شود و در متن آن مطلبی مخالف با آن روایات وجود ندارد.

از جمله روایاتی که درباره پرچم‌های سیاه مهدی در منابع اهل سنت وجود دارد خیر زیر است:

﴿۱۸﴾ محمد بن عبدالله تهرقی از عبدالرحمن بن زیاد از مسلم بن یسار از سعید بن مسیب از رسول خدا نقل می‌کند: پرچم‌های سیاه بنی‌عباس از مشرق بیرون می‌آید و پس از مدتی بیرق‌های سیاه کوچکی از مشرق آشکار می‌شود که با مردی از فرزندان ابوسفیان و یارانش می‌جنگد و از مهدی پیروی می‌کنند.^۱

اشکال سندی این خبر آن است که سعید بن مسیب پس از رحلت رسول خدا متولد شده^۲ و از آن حضرت نمی‌تواند روایت کند. روایت دیگری هم از محمد بن حنفیه وارد شده که درباره پرچم‌های سیاه مهدی پس از پرچم‌های سیاه بنی‌عباس سخن می‌گوید.^۳ ابن حماد در این باره بابی گشوده و اخباری را نقل می‌کند، اما این روایات - که با آن چه در بخش اول این گفتار گذشت شباهت دارد و از نظر سند موقوف یا دارای اشکال است - در منابع معتبر شیعه به طریق صحیح ذکر نشده است:

۱. «سعید بن مسیب قال قال رسول الله: يخرج من المشرق رايات سود لبني العباس ثم يمكثون ماشاء الله ثم يخرج رايات سود صفار تقاتل رجلا من ولد ابي سفيان و اصحابه من قبل المشرق يؤدون الطاعة للمهدي» (الفتن، ص ۲۱۶، ح ۸۶۲).

۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۹۰.

۳. «عن ابن الحنفية قال تخرج راية سود لبني العباس ثم تخرج من خراسان أخرى سوداء فلانهم سود...» (الفتن، ص ۲۱۳).

﴿۱۹﴾ عبدالله بن مروان از ارطاة از تبع از کعب الاحبار چنین نقل می‌کند: وقتی آسیاب بنی عباس به حرکت افتد و صاحبان پرچم‌های سیاه اسب‌های خود را به درخت زیتون شام ببندند و خداوند اصهب و خاندان او را به دست آنان هلاک نماید و هیچ‌یک از بنی امیه باقی نماند مگر فراری یا مخفی شود و دو غده بنی جعفر و بنی عباس ساقط شوند و فرزند جگرخوار بر منبر دمشق بنشینند و بربرها به مرکز شام برسند، این نشانه قیام مهدی است.^۱

سند این روایت نیز به معصوم نمی‌رسد و از آن‌جا که رد پای کعب الاحبار در اخبار زیادی از ملاحم در منابع شیعه و اهل سنت از جمله خبر بعدی وجود دارد، لازم است به شخصیت وی اشاره شود.

کعب بن ماتع معروف به کعب الاحبار اهل یمن و از قبیله حمیر و در اصل یهودی است که در زمان خلیفه دوم اسلام آورده به مدینه آمد.^۲ او هم چون صحابه و بلکه بیش از آنان نزد خلیفه دوم مقام داشت. علاقه عمر به استفاده از دانش اهل کتاب سبب بهره‌گیری از تازه‌مسلمانان از جمله کعب شد و او را نزد خود برده در موضوعات مختلف از او پرسش می‌کرد. ابن ابی الحدید کعب را از جمله منحرفان از امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده و نوشته است آن حضرت کعب را دروغ‌گو می‌خواند.^۳ با آن‌که وی قرن‌ها مورد وثوق اهل سنت بوده و نقل‌های کتاب‌های تفسیری و

۱. «عن تبع عن کعب قال اذا دارت رحى بنی العباس و ربط اصحاب الرايات السود خيلهم بزيتون الشام و يهلك الله لهم الاصهب و يقتله و عامة اهل بيته على ايديهم حتى لا يبقی اموی منهم الا هارب او مخفی و يسقط السفتان بنو جعفر و بنو العباس و يجلس ابن اكلة الاكباد على منبر دمشق و يخرج البربر الى سرة الشام فهو علامة خروج المهدي» (الفتن، ص ۲۱۶، ح ۸۶۶ و ر. ک: ح ۸۶۱ و الموسوعة فی احاديث المهدي، ص ۱۸۹).

۲. ذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۷ و درباره اعتراض ابوذر به کعب هم ر. ک: همان، ج ۳.

روایی آنان را پر کرده است، امروزه چهره او را در پس پرده‌ای از ابهام و روایاتش را با دیده تردید می‌نگرند، زیرا کعب الاحبار به وارد کردن اسرائیلیات در روایات مسلمانان مشهور است به گونه‌ای که طبری می‌گوید: ابن عباس درباره روایتی از کعب خشمگین شد و سه مرتبه گفت: او دروغ می‌گوید و ادامه داد: این مطلب از یهودیان است که می‌خواهد در اسلام وارد کند.^۱ با این همه جای شگفتی است که سید بن طاووس کعب و هم‌چنین عبدالله بن سلام را که او نیز مخالف امیرالمؤمنین علیه السلام بود و با آن حضرت بیعت نکرد،^۲ از خواص یاران علی علیه السلام می‌داند؛^۳ اما وی این مطلب را از منبع معتبری نقل نکرده و سخنی بر خلاف گزارش‌های قطعی تاریخی گفته است.

اکنون که با توجه به شخصیت کعب، اندازه اعتبار این روایت مشخص شد، لازم است از نظر متن نیز به تحلیل تاریخی آن توجه کنیم. اولاً: این ابهام وجود دارد که چرا از بنی‌عباس دوبار نام برده شده است؛ چون در ابتدا می‌گوید: آسیاب آنان به حرکت می‌افتد و کسی از بنی‌امیه را باقی نمی‌گذارند و بلافاصله از سقوط آنان به همراه فرزندان جعفر سخن می‌گوید. گویا کلمه بنی‌عباس در مرحله دوم اشتباه بوده و درست آن بنی‌امیه است، زیرا گروهی که تقریباً هم‌زمان با بنی‌جعفر ساقط شد، شاخه مروانی بنی‌امیه بود.

این‌که صاحبان پرچم‌های سیاه اسب‌های خود را به درخت زیتون شام ببندند کنایه از فتح شام به دست عباسیان است که توسط عبدالله بن علی عموی خلفای عباسی اتفاق افتاد. اصهب و خاندان او که به دست بنی‌عباس هلاک می‌شوند کنایه از مروان حمار و بنی‌مروان (بنی‌امیه) است که توسط عباسیان قتل‌عام شدند و

۱. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۵.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۱، ابن‌ابی‌الحدید، همان‌ج، ص ۴، ج ۹ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۰.

۳. الشریف بالمنن، ص ۸۰.

حتی به آنان امان دادند؛ اما خیانت کردند و مردگان آنان را نیز از قبرها بیرون آورده شلاق زدند و سوزاندند و از آن پس، بنی‌امیه آواره شد.^۱

بلاذری می‌گوید: زمانی که سیاه‌جامگان به شام حمله کردند قبیله بنی‌حرب بن خزیمه را قتل عام کردند، چون تصور نمودند آنان بنی‌حرب بن‌امیه هستند، پس تنها عده کمی از آنان زنده ماندند.^۲ اما آن‌چه در روایت آمده که بنی‌جعفر از بین می‌روند، منظور عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار و برادران اوست که مدتی بر شهرهای ایران حکومت کردند و ابومسلم خراسانی او را زندانی کرد.^۳ نشستن فرزند جگرخوار بر منبر دمشق کنایه از خروج سفیانی است که در اواخر حکومت امویان رخ داد^۴ و بربرها در اواخر حکومت بنی‌امیه شورش کردند.^۵

﴿۲۰﴾ این عقده از احمد دینوری از علی بن حسن کوفی از عمیره دختر اوس از جدش حصین بن عبدالرحمن از عبدالله بن ضمیره از کعب‌الاحبار نقل کرده است: ... قائم از فرزندان علی علیه السلام است که غیبی مانند غیبت یوسف و رجعتی مانند برگشت عیسی علیه السلام دارد. پس از غایب شدنش همراه با طلوع ستاره سرخ و خرابی ری و بغداد و خروج سفیانی و جنگ فرزندان عباس با ارمنستان و آذربایجان ظهور خواهد کرد؛ جنگی که هزاران نفر در آن کشته شوند و هر که خود شمشیری کشیده داشته باشد. پرچم‌های سیاه بر آن سایه افکنده و مرگ سرخ و طاعون به آن بشارت می‌دهد.^۶

۱. درباره این رویدادها ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۰ و

ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۲۳.

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۱.

۳. ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالیین، ص ۱۵۷.

۴. ر.ک: همین کتاب، بحث سفیانی‌های تاریخی.

۵. تاریخ خلیفه، ص ۲۳۱.

۶. «عن کعب‌الاحبار أنه قال... إن القائم من ولد علی علیه السلام له غیبة کفیبة یوسف و رجعة کرجمة عیسی بن

سند این خبر به معصوم نمی‌رسد و درباره کعب الاحبار، ذیل روایت قبلی سخن گفته شد. از چنین روایاتی استفاده می‌شود که گویا راویان، مطالبی اجمالی از مهدویت و ظهور شنیده بوده‌اند؛ لیکن هنگام بیان با ملاحم و پیش‌گویی‌هایی مربوط به حکومت‌های آینده اسلامی خلط کرده‌اند. به این جهت است که در این خبر نیز مطالب درستی وجود دارد.

﴿۲۱﴾ فضل بن شاذان از محمد بن علی از عثمان سماک از ابراهیم بن عبدالله از ابراهیم بن هانی از نعیم بن حماد از سعید ابو عثمان از جابر از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده است: پرچم‌های سیاهی که از خراسان بیرون می‌آیند در کوفه فرود می‌آیند. پس آن‌گاه که مهدی آشکار شد با او بیعت می‌کنند.^۱

این روایت از جمله اخبار معدودی است که منابع کهن شیعی درباره پرچم‌های سیاه آورده‌اند؛ اما آنها هم از منابع یا راویان سنی است. حدیث قبلی از کعب الاحبار بود و این نیز از الفت بن حماد نقل شده است. البته در کتاب الفت - چنان‌که متن آن در حدیث شماره ۱۶ گذشت - کلمه مکه هم وجود دارد. این روایت گذشته از برگشت به منابع عامه، همانند دیگر احادیثی که بحث از پرچم‌های سیاه و خراسان و ورود آنان به کوفه را در کنار هم آورده است، بر ابتدای حکومت عباسیان تطبیق می‌شود. اگر نقل شیخ طوسی را درست بدانیم و

→ مریم ثم یظهر بعد غیبه مع طلوع النجم الاحمر (الآخر) و خراب الزوراء و هی الری و خسف المزوراء و هی بغداد و خروج السفیانی و حرب ولد العباس مع فتیان إرمنیة و آذربایجان. تلک حرب یقتل فیها الوف و الوف کلُّ قبض علی سیف محلّی (مجلّی) تخفق علیه رایاتُ سود تلک حرب یشوبها (یتبشر بها) الموت الأحمر والطاعون الأكبر (الاکبر)» (نعمانی، الغیبة، ص ۱۴۹ و محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۵).

۱. «نعیم بن حماد عن سعید ابی عثمان عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال تنزل الرایات السود التي تخرج من خراسان الی الکوفة فاذا ظهر المهدي علیه السلام بعثت الیه بالبیعة» (شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۵۲ و محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷).

سخنی از مکه نباشد، مراد آن است که در همان کوفه با مهدی بیعت می‌کنند و این در زمانی است که او آشکار شود. مورخان متفق‌اند که هنگام حرکت ابومسلم خراسانی با پرچم‌های سیاه از خراسان و به سبب کشته شدن ابراهیم امام، برادرانش سفاح و منصور و دیگر خاندان ایشان به کوفه گریخته پنهان شدند. به قولی چهل روز^۱ و به قولی دو ماه^۲ در این شهر پنهان بودند تا برخی محل آنان را یافته و با سفاح که مهدی نیز گفته می‌شده^۳ بیعت کردند.

تحلیل تاریخی

اخبار مربوط به پرچم‌های سیاه قدری آشفته و مطالب طرح شده در آن بسیار مبهم است؛ اما روشن است که این پرچم‌ها ارتباطی به ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ندارد و نشانه آن نیست، بلکه همان پرچم‌هایی است که حدود سال ۱۳۰ ق از شرق امپراتوری اسلامی برافراشته شد و تا کوفه و سپس تا شام و بیت المقدس پیش رفت و نتیجه آن تأسیس خلافت عباسیان شد. دلایلی که ارتباط بین روایات و این رویداد تاریخی را تأیید می‌کند چنین است:

۱. روایات مربوط به پرچم‌های سیاه از کسانی نقل شده که پیش از حکومت بنی عباس می‌زیسته‌اند؛ مثلاً از ائمه معصومین علیهم السلام پس از امام صادق علیه السلام در این باره روایتی نداریم. به طور کلی آنچه درباره روایات سود نقل می‌شود مربوط به رسول خدا و صحابه و امامان معاصر بنی‌امیه است. این مطلب نشان می‌دهد

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۳.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۸ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۷۰.

۳. مسعودی، التنبيه والاشراف، ص ۲۹۲. چنان‌که برخی از محققان معاصر نیز معتقدند، سفاح در زمان خود به این لقب شهرت نداشت، بلکه اولین کسی که او را با این عنوان آورده، مسعودی مورخ است (ر.ک: فاروق عمر، بحوث فی التاريخ العباسی، ص ۲۰۳).

مقصود از این پرچم‌ها همان پرچم‌های بنی‌عباس است و گر نه دست کم یکی دو مورد در کلام امامان پس از حضرت صادق علیه السلام به بعد نیز یافت می‌شود.

۲. پیش‌تر گفته شد که در دسته‌ای از اخبار رایات سود هیچ اشاره‌ای به مهدی و ظهور او نشده است. بخش دیگری هم که اشاره یا تصریح به مهدی دارد کاملاً شبیه دسته اول است. از این رو، نمی‌توان آنها را تفکیک کرد و دسته اول را مربوط به پرچم‌های بنی‌عباس و دسته دوم را دربارهٔ پرچم‌های سیاهی که نشانه ظهور مهدی است دانست. مطالعه این دو دسته روایات نشان می‌دهد محتوای اصلی آنها به یک مطلب اشاره دارد و آن حرکت عباسیان است. اما آنچه به مهدی اشاره دارد احتمالاً ناشی از اشتباه روایان یا تحریف در روایت‌های یاد شده است.

۳. در بیشتر اخبار مربوط به پرچم‌های سیاه، نام خراسان یا مشرق وجود دارد، حتی در بسیاری از این احادیث به نام بنی‌عباس تصریح شده است. برخی از آنها هم دربارهٔ نبرد بنی‌عباس با بنی‌امیه به صراحت سخن می‌گویند. اما این که گفته شود عباسیان از این روایات سوء استفاده کرده و برای فریب دادن مردم، نهضت خود را بر مضمون این روایات - که درباره قائم مهدی علیه السلام وارد شده - تنظیم کرده و تطبیق داده‌اند^۱ با توجه به تاریخ اسلام درست نیست، زیرا گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که اصل این پیش‌گویی‌ها مربوط به مهدی نبوده، بلکه از ابتدا درباره سقوط بنی‌امیه و حرکت بنی‌عباس وارد شده است. دلایل این مطلب عبارت‌اند از: الف) عبدالرحمن بن محمد بن اشعث که از سوی حجاج بن یوسف والی سیستان بود با دولت اموی سر به مخالفت برداشت و همراه لشکری که جمعی از محدثان و قراء اهل سنت مانند حسن بصری، شعبی و سعید بن جبیر در میان آنان بودند، به سوی عراق حرکت کرد و گروه زیادی به او پیوسته دولت اموی را به طور جدی تهدید

۱. علی کورانی، عصر الظهور، ص ۲۲۸ و معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۶۴.

کردند. اما این قیام از سوی حجاج در منطقه‌ای موسوم به دیر جماجم سرکوب شد و عده زیادی کشته شدند. جمع زیادی از اسیران نیز به دست حجاج اعدام شدند.^۱ از آن جا که عبدالرحمن در بین راه سیستان به عراق پیروزی‌هایی کسب کرد و هواداران او حجاج و عبدالملک را خلع کرده، قصد براندازی حکومت امویان را داشتند،^۲ ترس و وحشت زیادی دولت بنی‌امیه را فراگرفت و همه توان خود را برای سرکوبی این قیام به کار گرفتند.^۳ ابن‌اعثم گوید: عبدالملک بن مروان در شام بر منبر رفت و مردم را برای جنگ با عبدالرحمن بن اشعث برانگیخت. سپس به دنبال خالد بن یزید بن معاویه که با مطالعه کتاب‌ها از حوادث آینده آگاهی داشت فرستاد و گفت: شنیده‌ایم سرنگونی دولت ما به دست صاحبان پرچم‌های سیاه است، آیا این حرکت (ابن‌اشعث) ما را تهدید نمی‌کند؟ خالد پرسید: قیام این شخص از کجا آغاز شده است؟ گفتند: از سیستان. خالد تکبیر گفت و به خلیفه اطمینان داد که خطری از این ناحیه او را تهدید نمی‌کند.^۴ در گزارش دیگری آمده است که خالد گفت: اگر این حرکت از سیستان باشد مهم نیست و اگر از سوی خراسان است باید ترسید.^۵

در مورد دیگری عبدالله فرزند محمد بن حنیفه با ولید بن عبدالملک خلیفه اموی ملاقات کرد. پس از رفتن او خلیفه از خالد بن یزید که در مجلس حاضر بود پرسید: آیا از جانب او خطری ما را تهدید می‌کند؟ خالد گفت: نه، بلکه از ناحیه شرق می‌ترسم... آن‌گاه که بین خانواده تو (بنی‌مروان) اختلاف افتد و پرچم‌های

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۸-۲۰۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸ و ۳۴۱.

۳. مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۱۳۹.

۴. الفتوح، ج ۷، ص ۸۵.

۵. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۹.

سیاه از مشرق آشکار شود بدبختی برای بنی‌امیه خواهد بود و دولتشان زایل خواهد شد.^۱

این دو گزارش نشان می‌دهد که بنی‌امیه از پیش‌گویی‌های نقل شده از افرادی چون رسول خدا و امیرمؤمنان، انتظار سقوط دولت خود به دست صاحبان بیرق‌های سیاه را داشتند و از آن‌جا که بنی‌امیه به دست عباسیان ساقط شدند و همان‌ها بودند که با شعار پرچم سیاه از خراسان حرکت کردند، راهی برای تطبیق آن بر قیام موعود جهانی حضرت مهدی علیه السلام نخواهد بود.

ب) یکی دیگر از حرکت‌های مخالف بنی‌امیه قیام حارث بن سریج در خراسان است. وی مدعی بود که صاحب پرچم‌های سیاه است.^۲ کمیت شاعر شیعی هم در شعری خطاب به او گوید: «پرچم‌های سیاه را علیه گمراهی بلند کنید». ^۳ با توجه به این‌که حارث در خراسان و علیه بنی‌امیه قیام کرد گروهی تصور کردند او همان کسی است که دولت بنی‌امیه را ساقط می‌کند. از این رو نصر بن سیار، والی اموی در خراسان، به حارث نوشت: «اگر تصور می‌کنی تو صاحب پرچم‌های سیاه هستی و دمشق به دست شما خراب می‌شود و بنی‌امیه را ساقط خواهید کرد... پس من تسلیم تو هستم و اگر در ادعایت دروغ بگویی، خود و خانواده‌ات را نابود کرده‌ای». ^۴ این گزارش شاهد دیگری است بر این‌که انتظار آمدن پرچم‌های سیاه از سمت مشرق برای از بین بردن ظلم بنی‌امیه در میان مردم شهرت داشته و به عبارت دیگر، پیش‌گویی‌هایی درباره سقوط امویان و خرابی پایتخت آنان به

۱. اخبار الدولة العباسیه، ص ۱۷۹.

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱.

۳. همان، ص ۱۰۰.

۴. همان، ص ۳۳۱.

دست صاحبان پرچم‌های سیاه وجود داشته است که حارث بن سریق آن را ادعا کرده، کمیت شاعر درباره آن می‌سراید و نصر بن سیار هم اصل آن را انکار نمی‌کند. ج) یعقوبی به نقل از قحطبه یکی از دعوت‌گران و فرماندهان مهم سپاه بنی‌عباس در خراسان می‌نویسد: در زمان بنی‌امیه وارد مسجد کوفه شدم و به سخنان شخصی که برای مردم حدیث می‌گفت گوش فرا دادم. او از دوران (سقوط) بنی‌امیه و سیاه‌جامگان سخن می‌گفت و حوادث آینده را شرح می‌داد. می‌گفت: مردی که به او قحطبه می‌گویند قیام خواهد کرد، آن‌گاه به من اشاره کرد و گفت: گویا همین شخص است. قحطبه گوید: من ترسیدم و به گوشه‌ای خزیدم و پس از پایان سخنانش با او گفت‌وگو کردم. او گفت: اگر بخواهم، می‌گویم که تو همان شخص (قحطبه) هستی. قحطبه گوید: از مردم پرسیدم این که سخن‌رانی می‌کرد کیست؟ گفتند: جابر بن یزید جعفی بود.^۱ این گزارش، تفسیری بر تمام روایاتی است که جابر جعفی درباره پرچم‌های سیاه و قیام بنی‌عباس و حوادث آینده از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند و نشان می‌دهد آن روایات در صورت صحت سند، پیش‌گویی امام درباره سقوط امویان و ظهور عباسیان است، اما در منابع شیعه و سنی به عنوان نشانه ظهور مهدی قلمداد شده است. البته این تصور به جهت تحریفی است که در این روایات صورت گرفته است.

د) در سخنانی که محمد بن علی بن عبدالله بن عباس^۲ برای ابوهاشم بکیر بن ماهان - یکی از دعوت‌گران مهم بنی‌عباس - بیان کرده آمده است: «خداوند ما را به اهل خراسان اختصاص داده است و آنان انصار و اعوان و ذخایر ما هستند... وقتی

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲. این نکته قابل توجه است که ابوجعفر محمد بن علی رهبر عباسیان که امام گفته می‌شود، گاهی با ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام که شیعیان او را امام می‌دانند اشتباه شده و روایات ملاحم که او برای فرزندان خود نقل کرده به امام شیعیان نسبت داده می‌شود؛ به خصوص که فاصله رحلت امام با مرگ محمد بن علی کوتاه است.

پرچم‌های سیاه از سوی خراسان بیاید به هر قلعه‌ای برسند آن را می‌کشایند... در میان فرزندان من مهدی است که زمین را پر از عدل می‌کند همان‌گونه که از ظلم پر شده است و پس از آنان در دنیا خیری نیست. پدرم از جدم (ابن عباس) از رسول خدا نقل کرد: فتنه از میان شما رخت بر نمی‌بندد تا این‌که گروهی با لباس‌ها و پرچم‌های سیاه می‌آیند و شکست برای آنان نیست»^۱

همو در جای دیگری گوید: «ای ابوهاشم! دعوت ما مشرقی است و یاران ما اهل شرق و پرچم‌های ما سیاه است و رسول خدا فرمود وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید گرچه بر روی برف باشد به سراغ آنان بروید و عبدالله بن عباس گفت وقتی سال ۱۳۰ق برسد هر که در مشرق پرچم سیاهی دارد یاری خواهد شد»^۲

ه) در منابع شیعه از رکاز یا بشیر نَبَّال نقل شده است که شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و سر آن حضرت را بوسید. امام هم لباس او را لمس کرد و فرمود: تاکنون لباسی به این سفیدی ندیده بودم. آن مرد گفت: فدایت شوم این لباس محلّی ماست و از آن برای شما هم آورده‌ام. امام به معتب فرمود: آن لباس را تحویل بگیرد و پس از آن‌که آن شخص بیرون رفت فرمود وقت آن رسیده و اوصافش درست است؛ این صاحب پرچم‌های سیاه است که از سوی خراسان می‌آیند. سپس امام به معتب فرمود: برو و از نام او سؤال کن، اگر نامش عبدالرحمن باشد همان است. معتب رفت و بازگشت و گفت: می‌گویند نامش عبدالرحمن است. راوی (رکاز) می‌گوید: وقتی عباسیان حاکم شدند، آن مرد را نزد لشکریان دیدم و از نامش پرسیدم، گفتند: ابو مسلم عبدالرحمن است.^۳ البته با توجه به این‌که ملاقات

۱. اخبار الدولة العباسیه، ص ۲۰۵ و ۲۰۷.

۲. همان، ص ۱۹۹.

۳. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۲۸؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۷.

ص ۲۷۴ و رک: مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۸۶.

ابومسلم با امام صادق علیه السلام در تاریخ ثبت نشده است به نظر می‌رسد کسی که خدمت امام رسیده، فرستاده ابوسلمه باشد که برای دعوت امام به گرفتن خلافت نزد آن حضرت رفت. از ادامه روایت اثبات الوصیه این مطلب تأیید می‌شود.^۱

(و در منابع شیعه و عامه آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم‌های سیاه بنی‌عباس را که از خراسان خواهد آمد پیش‌گویی کرد.^۲ اما در این گزارش‌ها سخنی درباره مهدی از زبان امیرمؤمنان علیه السلام به میان نیامده و پیداست خبری غیبی از ظهور دولت عباسیان است؛ همانند بسیاری از رویدادهای آینده که امام از آن خبر داد.

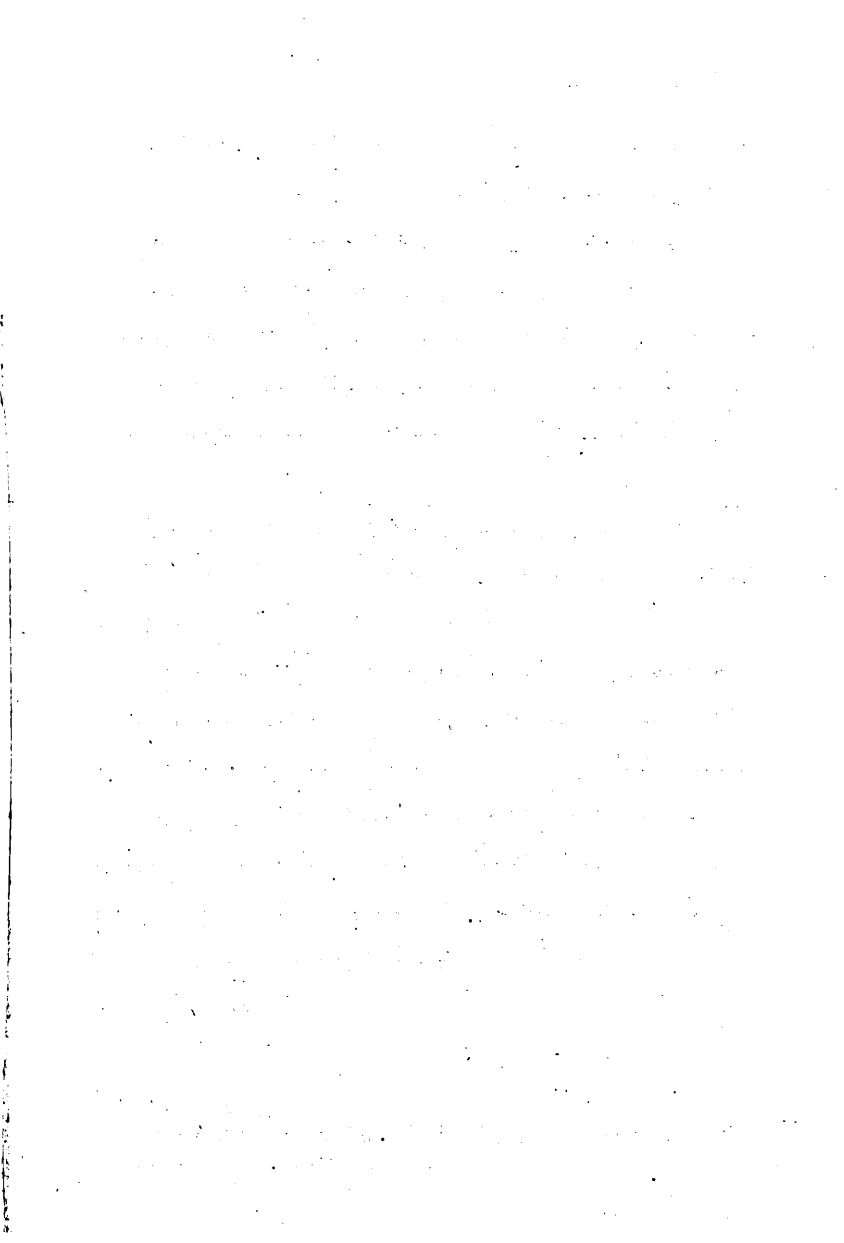
هم‌چنین است روایاتی که می‌گویند هلاکت صاحبان پرچم‌های سیاه از همان سویی است که آمده‌اند؛^۳ یعنی نابودی آنان به دست مغولانی است که از سمت خراسان آمدند.

این روایات و گزارش‌های تاریخی هر چند قطعی نباشند یا حتی احتمال جعل در آنها وجود داشته باشد، این اندازه نشان می‌دهد که آنچه اجمالاً میان مردم آن زمان مشهور بوده، ظهور دولتی با پرچم‌های سیاه از سوی خراسان و سقوط بنی‌امیه بوده است. چون یا بایستی هر دو قسم اخبار (هم روایات نشانه‌ها و هم گزارش‌های تاریخی) به دست آنان جعل شده باشد تا قیام خود را پیش‌گویی شده توسط رسول خدا و امامان شیعه و اصحاب رسول خدا قلمداد کنند یا پیش‌گویی‌ها صحیح بوده و آنان مصداق اصلی سیاه‌جامگان‌اند.

۱. مسعودی، همان.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۵۱ و ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۴۸.

۳. ر.ک: الفتن، ص ۱۳۸ و ابن‌طاووس، التشریف بالمنن، ص ۹۲.



قتل نفس زکیه

مطلب دیگری که در روایات به عنوان نشانه ظهور معرفی شده «کشته شدن نفس زکیه» است. زکی یعنی پاک و صالح و نفس زکیه به معنای انسان بی‌گناه می‌باشد. در قرآن نیز این تعبیر یک‌بار به کار رفته است؛ آن‌جا که همسفر حضرت موسی علیه السلام جوانی را کشت و آن حضرت گفت: «أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ! ۱ آیا انسان پاک و بی‌گناهی را بدون آن‌که کسی را کشته باشد به قتل رساندی؟!»

روایات مربوط به کشته شدن نفس زکیه پیش از ظهور، بسیار کمتر از اخبار سفیانی و برخی نشانه‌های دیگر است، لیکن در احادیث شیعه که نشانه‌های پنج‌گانه در کنار هم ذکر شده، پیوسته به نفس زکیه هم اشاره کرده‌اند. بر خلاف آن‌چه گفته می‌شود این نشانه مختص روایات شیعه است^۲ حدود^۱ اخبار مربوط به آن در منابع اهل سنت ذکر شده و گاه در منابع شیعه تکرار شده است. روایات مربوط به این نشانه همانند دیگر احادیث علائم ظهور به دو دسته تقسیم می‌شود: بخشی که در آنها سخن از مهدی و ظهور او وجود ندارد و به عنوان فتن و ملاحم و

۱. کف(۱۸) آیه ۷۴.

۲. سیدمحمد صدر، تاریخ الغیبة الکبری، ص ۶۰۴ و اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۸۲.

به عبارتی پیش‌گویی آینده ذکر شده است که بیش از نصف این روایات این‌گونه است. در بخش دیگر به نام مهدی تصریح شده و قتل نفس زکیه یکی از نشانه‌های ظهور او دانسته می‌شود. البته در طرح و بررسی روایت‌ها، این دو دسته را از یک‌دیگر جدانمی‌کنیم و به جهت محدود بودن، همه آنها را به ترتیب خاصی ذکر و نقد و بررسی خواهیم نمود.

پیش از آغاز بحث به سه نکته دیگر باید توجه داشت:

اول آن‌که، تعدادی از احادیث منابع شیعه و سنی درباره نفس زکیه، به خصوص آن‌چه در الفتن ابن‌حماد و الغیبة شیخ طوسی آمده، مستند به معصوم نیست. دوم این‌که علاوه بر تعبیر نفس زکیه روایت‌هایی هست که تعبیر «قتل نفس»، «نفس حرام» یا «قتل غلام» دارد، و به جهت شباهت فراوانی که بین محتوای این روایات و اخبار نفس زکیه وجود دارد از این چند روایت هم بحث خواهیم کرد. نکته سوم بر خلاف برخی اظهار نظرها^۱ «ظهور حسنی» که به عنوان یکی از نشانه‌های ظهور شهرت یافته ارتباطی با نفس زکیه ندارد. هم‌چنین است «مرد هاشمی» که شیخ مفید آن را در شمار علائم ذکر کرده^۲ و در روایات مربوط به نفس زکیه از او سخنی به میان نیامده است.

پیش از بررسی روایاتی که نفس زکیه را نشانه ظهور می‌داند، لازم است اطلاعات تاریخی مربوط به شخصی را که ادعا شده نفس زکیه است از نظر بگذرانیم.

۱. اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۸۱.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸. شاید علت این‌که «هاشمی» را همان نفس زکیه گرفته‌اند این است که شیخ مفید در این‌جا می‌گوید: «یکی از نشانه‌ها، کشته شدن مرد هاشمی بین رکن و مقام است» و در روایات مربوط به نفس زکیه هم از رکن و مقام سخن به میان آمده است. ولی در هیچ روایتی به ارتباط بین این دو نفر تصریح نشده است.

نفس زکیه در تاریخ

یکی از رویدادهای مشهور تاریخ اسلام قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام علیه حکومت بنی عباس است که با کشته شدن او و جمعی از یارانش در منطقه احجارالزیت مدینه سرکوب شد. پدرش عبدالله معروف به محض، بزرگ فرزندان امام مجتبی علیه السلام در زمان خود بود که به دلیل مخالفت با منصور عباسی همراه گروهی از سادات بنی حسن از مدینه به کوفه کوچ داده شدند و مدت‌ها در زندان خلیفه با سختی سپری کردند به طوری که تعدادی از آنان در زندان جان سپرده یا کشته شدند.

ابوالفرج اصفهانی گوید: خاندان محمد او را مهدی می‌دانستند؛ ولی علمای آل ابی طالب معتقد بودند وی همان نفس زکیه‌ای است که در روایات وعده داده‌اند.^۱ ابن‌عنبه و ابن‌ابی‌الحدید از پیش‌گویی رسول خدا و امیر مؤمنان درباره کشته شدن نفس زکیه در احجارالزیت مدینه خبر داده‌اند.^۲ ابن‌عنبه هم چنین گوید: در این‌که محمد در سال صدم هجری متولد شده اختلافی نیست.^۳ تصریح به این مطلب یا معارض آن در منابع دیگر یافت نشد. از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که ادعای مهدویت درباره وی هم‌پای شهرت او به نفس زکیه وجود داشته است. نام محمد بن عبدالله و کنیه ابوالقاسم^۴ که البته کنیه اصلی وی نبوده است هم‌چنین طهارت نفس و زهد و تقوا و علم، در انتساب وی به دو عنوان مهدی و نفس زکیه کمک می‌کرده است. گرچه به نظر می‌رسد لقب نفس زکیه پس از عنوان مهدی به او داده شده باشد؛ یعنی پس از آن‌که هواداران یا سوءاستفاده‌گران از او با

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۲۰۷.

۲. ابن‌عنبه، عمدة الطالب، ص ۹۶ و ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۴۸.

۳. ابن‌عنبه، همان، ص ۹۵.

۴. نسب شناسان غالباً کنیه او را «ابوعبدالله» نوشته‌اند؛ اما ابن‌عنبه «ابوالقاسم» را هم قوی می‌داند (همان).

شهادتش از مهدی بودنش نومید شدند کشته شدن وی را یکی از نشانه‌های ظهور مهدی دانستند و مدعی شدند او نفس زکیّه‌ای است که پیش از ظهور کشته می‌شود نه این‌که خودش مهدی موعود باشد.

ابوالفرج گوید: در اواخر حکومت بنی‌امیه گروهی از بزرگان بنی‌هاشم از جمله ابراهیم امام و سفاح و منصور و صالح بن علی و عبدالله بن حسن و فرزندانش محمد و ابراهیم و محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان در ابواء (بین مکه و مدینه) اجتماعی تشکیل دادند و صالح بن علی پیشنهاد کرد با یک نفر بیعت کنند. ابوجعفر منصور عباسی گفت می‌دانید مردم حاضر نیستند جز با این جوان یعنی محمد بن عبدالله بیعت کنند پس خود را فریب ندهید (و با او دست بیعت دهید). حاضران سخن منصور را تأیید کردند و با محمد بیعت کردند.^۱

از قراین پیداست که اجتماع بزرگان بنی‌هاشم یعنی بنی‌عباس و بنی‌حسن دست‌کم دوبار صورت گرفته که در منابع، میان آن دو مجلس خلط شده است. از طرفی در گزارش ابوالفرج می‌خوانیم: «عبدالله بن حسن گفت اکنون که بنی‌امیه اختلاف کرده و ولید بن یزید را کشته‌اند بیایید با محمد بیعت کنیم؛ چون می‌دانید که او مهدی است.»^۲ از سوی دیگر وی تصریح می‌کند: «آنان اجتماع دیگری نداشتند تا آن‌که در زمان مروان بن محمد بار دیگر گرد هم آمدند.»^۳ گویا مجلس اولی در ابواء تشکیل شده و آن مجلسی که امام صادق علیه السلام در آن حضور داشت غیر از اجتماع ابواء بوده و به احتمال زیاد در مدینه شکل گرفته است، چون طبق گزارش‌ها به دنبال امام فرستادند و حضرت را به مجلس دعوت کردند. پس با

۱. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۲۲۷.

۲. همان، ص ۲۲۴.

۳. همان، ص ۲۲۷.

آن‌که شیخ مفید دو مجلس را یک‌جا گزارش کرده است^۱ از روایت ابوالفرج تعدّد نشست‌ها استفاده می‌شود. آنچه گذشت موقعیت محمد را در بین مردم حتی رهبران نهضت عباسی نشان می‌دهد.

با آن‌که محمد بن عبدالله از حدود سال ۱۲۵ق یعنی مرگ هشام بن عبدالملک ادعای خلافت داشته و پدرش بر آن تأکید و برای او تبلیغ می‌کرد،^۲ امویان با آنها برخوردی نکردند. اما منصور که بیعت محمد را به گردن داشت و خود در اجتماع بنی‌هاشم گفته بود: «بیایید با محمد بن عبدالله بیعت کنیم» و در جای دیگر او را مهدی خوانده بود،^۳ ناچار بود برای حفظ حکومتش محمد را از میان بردارد.

مسعودی گوید برادران و فرزندان محمد در شهرها پراکنده شدند و مردم را به امامت او دعوت کردند. فرزندش علی به مصر رفت و در آن‌جا کشته شد. فرزند دیگرش عبدالله به خراسان رفت و چون تعقیب شد به سند گریخت و در آن‌جا کشته شد. فرزند سومش حسن به یمن رفت و به زندان افتاد تا مرد. از میان برادرانش موسی به جزیره، یحیی به ری و سپس طبرستان، ادریس به مغرب و ابراهیم به بصره رفتند.^۴

یعقوبی در چند مرحله از تحرک محمد در زمان سفاح و اوایل خلافت منصور خیر داده است.^۵ پیداست او در مدت طولانی به دعوت سرّی مشغول بوده و به دلیل سخت‌گیری‌های منصور به خاندان امام حسن علیه السلام ناچار به قیام شده است. پس از آشکار شدن محمد در سال ۱۴۵ق بسیاری از مردم مکه و مدینه به وی

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۲۲۴.

۳. همان، ص ۲۱۲ و ۲۲۷.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۰۸ و ۳۱۳.

پیوستند و حتی ابوحنیفه و مالک بن انس از قیام او حمایت کردند. محمد به سرعت توانست عامل منصور در مدینه را دستگیر کند و بر شهر مسلط شود آن‌گاه زندان‌ها را گشود و عاملان خود را به شهرها فرستاد. یکی از نوادگان عبدالله بن جعفر را بر مکه گماشت و دو نفر را برای یمن و شام فرستاد که پیش از رسیدن به محل فرمانروایی کشته شدند.^۱ طبری دیگر عُمّال محمد را نیز نام برده است.^۲

زمان قیام محمد را اواخر جمادی‌الثانی تا اوایل ماه رجب نوشته‌اند.^۳ یکی از یاران او گفته است تعداد ما به اندازه بدریان یعنی سیصد و چند نفر بود.^۴ منصور که از قیام محمد بسیار وحشت زده شد نامه‌ای به او نوشت و ضمن تهدید وی تعهد کرد او و یارانش را امان دهد. محمد در جواب نامه منصور که با عنوان «بن عبدالله المهدی محمد بن عبدالله الی عبدالله بن محمد»^۵ شروع می‌شد امان منصور را رد کرد و از فضایل خاندان خود سخن گفت. منصور نامه دیگری در جواب محمد نوشت و سرانجام لشکری به فرماندهی ولیعهد و فرزند برادرش عیسی بن موسی به مدینه فرستاد و پس از جنگ و گریز و کشته شدن جمعی از یاران نفس زکیه، حمید بن قحطبه او را کشت و سرش را برای منصور برد. کشته شدن محمد بن عبدالله در رمضان سال ۱۴۵ در سن ۴۵ سالگی و در منطقه احجارالزیت مدینه واقع شد.^۶

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۶۱.

۲. همان، ص ۵۵۹.

۳. تاریخ خلیفه، ص ۲۷۶ و ۲۸۳؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۲۵ و تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۵۶ و ۵۵۷.

۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۸۸. این دو گزارش با توجه به روایات علامه ظهور که می‌گوید: «المعجب کل المعجب بین جمادی و رجب» (ابن طاووس، التشریف بالمتن، ص ۱۰۵ به نقل از: ابن حماد، الفتن) و هم‌چنین لشکریان مهدی علیه السلام را به اندازه اصحاب پیامبر در جنگ بدر می‌داند (نعمانی، الغیبة، ص ۳۲۹) قابل تأمل است.

۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۶۷. نام منصور، عبدالله الاکبر بن محمد بن علی است.

۶. در باره اخبار قیام نفس زکیه رک: تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۵۵۲ به بعد و ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۲۲۹ به بعد.

پس از محمد، برادرش ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنی در بصره قیام کرد و زیدیه دعوت او را لیبیک گفته عده زیادی همراه او سوی کوفه راه افتادند؛ اما این حرکت نیز در محلی به نام باخمرآ سرکوب و ابراهیم کشته شد.^۱

در این جا به سه نکته باید توجه کرد: اول، این که محمد و برادرش حدود سیزده سال یعنی از آغاز حکومت عباسیان (۱۳۲ ق) تا هنگام قیام (۱۴۵ ق) مخفی بوده و مردم را به سوی خود دعوت می کرده‌اند. دوم، پافشاری عبدالله محض بر این که فرزندش مهدی است و دعوت به نفع او و رفتن برادران و فرزندان محمد به نقاط مختلف برای این دعوت و هم چنین اتهام حسادت از سوی عبدالله به امام صادق علیه السلام^۲ سوم، پیوستن زیدیه به محمد و ابراهیم^۳ و امام دانستن او پس از یحیی بن زید^۴ و عیسی بن زید است که می تواند یکی از انگیزه‌های جعل یا تحریف در برخی روایات علائم ظهور باشد. فراموش نکنیم که شیخ صدوق زیدیه را یکی از سرسخت‌ترین فرقه‌های مخالف امامیه می داند.^۵

نفس زکیه در روایات نشانه‌های ظهور

پس از آشنایی با شرح حال محمد نفس زکیه، اکنون به بررسی روایاتی می پردازیم که درباره نفس زکیه و کشته شدن او پیش از ظهور وجود دارد:

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۸.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۹۲.

۳. مورخان به حضور زیدیه در لشکر ابراهیم تصریح کرده‌اند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۸ و تاریخ طبری، ج ۷، ص ۶۴۷).

۴. شهرستانی و ابن خلدون معتقدند: یحیی، محمد بن عبدالله را پس از خود به امامت تعیین کرده بود (الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۶ و تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۰۰).

۵. کمال الدین، ص ۱۵۷.

﴿۲۲﴾ معتمر بن سلیمان از ابو عمرو و از قیس بن سعد از حسن بن محمد بن علی نقل کرده است: این قوم مشکلی نخواهد داشت تا این که یکی از چهار حادثه روی دهد: بین آنان اختلاف افتد یا پرچم‌های سیاه از جانب مشرق به سوی آنان آید یا نفس زکیه در شهر امن (البلد الحرام) کشته شود یا لشکری به سوی شهر امن بفرستند و در زمین فرو رود.^۱

نعمین بن حماد این روایت را در باب نشانه‌های زوال حکومت بنی امیه ذکر کرده و قبل و بعد آن، روایاتی دربارهٔ اختلاف بنی امیه آورده است. از جمله به نقل از علی رضی الله عنه می نویسد: «این قوم مشکلی نخواهند داشت تا این که اختلاف پیدا کنند و وقتی اختلاف کردند حکومت از میانشان رخت بر بندد و تا قیامت به سوی آنان باز نگردد.» سپس می گوید: «مقصود بنی امیه است».^۲ در حدیث بعد از آن به اختلاف بنی امیه تصریح شده است.^۳

بنابراین، معنای «قوم» با استفاده از عنوان باب و روایات دیگر آشکار است. پرچم‌های سیاه هم در زمان اختلاف سران بنی امیه از مشرق سر بر آورد. اما کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتن لشکر در بلد حرام - که ظاهراً مکه است - در آن زمان رخ نداد و اگر نفس زکیه را محمد بن عبدالله حسنی بدانیم او در مکه کشته نشد و شهادتش پس از استقرار حکومت بنی عباس بود. از طرفی نمی توان انتظار بنی امیه دیگری در آخرالزمان را داشت چون روایات قبل و بعد آن تصریح دارد که تا روز

۱. «لا يزال القوم على نبيج من امرهم حتى تنزل بهم احدى اربع خلال: يلقي الله بأسهم بينهم او تجبى الرايات السود من قبل المشرق فتستبيحهم او تقتل النفس الزاكية في البلد الحرام فيتخلى الله منهم او يعيشوا جيشاً الى البلد الحرام فيخسف بهم» (الفتن، ص ۱۲۴، ح ۵۱۳).

۲. «عن عبيده قال سمعت علياً رضي الله عنه يقول لا يزال هؤلاء القوم آخذين بشيخ هذا الامر ما لم يختلفوا فاذا اختلفوا بينهم خرجت منهم فلم تعد اليهم الى يوم القيامة يعني بنى اميه» (همان، ح ۵۱۲).

۳. «عن ابن عباس: لا يزال هذا الامر في بنى امية ما لم يختلف بينهم رمحان...» (همان، ح ۵۱۴).

قیامت حکومت به آنان باز نمی‌گردد. باید توجه داشت که سند این روایت به معصوم نمی‌رسد و موقوف است.

﴿۲۳﴾ عبدالله بن مروان از ارطاة از تبع از کعب الاحبار نقل کرده است:

مدینه در آن هنگام مباح شمرده می‌شود و نفس زکیه کشته خواهد شد.^۱

﴿۲۴﴾ ولید از شیخ خود از جابر جعفی از ابو جعفر علیه السلام نقل می‌کند: لشکر به

مدینه می‌رسد و هر که از آل پیامبر است به مکه می‌گریزد... آن‌گاه یکی از

خاندان رسول خدا را نزد احجارالزیت می‌کشند.^۲

گرچه در این روایت ترکیب نفس زکیه به کار نرفته، مضمون آن با روایات

مربوط به نفس زکیه، از جمله روایتی منسوب به امام باقر علیه السلام که در پی خواهد

آمد، یکی است.

﴿۲۵﴾ از عبدالله بن مسعود نقل شده که لشکری به مدینه گسیل می‌شود و

بین جمّاوین (تپه‌های سمت راست مدینه) در زمین فرو رفته و نفس زکیه

کشته می‌شود.^۳

﴿۲۶﴾ ابو عثمان از جابر جعفی از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده است: وقتی سفیانی از

کشته شدن نفس زکیه مطلع می‌شود - و او همان کسی است که کشته شدنش

مقدّر است [!؟] - همه مسلمانان از حرم پیامبر به مکه می‌گریزند. پس

۱. «عبدالله بن مروان عن ارطاة عن تبع عن كعب: تستباح المدينة حينئذ و يقتل النفس الزكية» (همان، ص ۲۲۳، ح ۸۷۹ و يوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۶۶ به نقل از همان).

۲. «حدثنا الوليد قال اخبرني شيخ عن جابر عن ابي جعفر قال: فيبلغ اهل المدينة فيخرج الجيش اليهم فهرب من كان من آل محمد عليه السلام الى مكة... فيدركون نفساً من آل محمد عليه السلام فيذبحونه عند احجار الزيت» (الفتن، ص ۲۲۵، ح ۸۸۳ و يوسف مقدسی، ص ۶۶ به نقل از: همان).

۳. «رشدین عن ابن لهيعة عن عبدالعزیز بن صالح عن علی بن رباح عن ابن مسعود قال یبعث جيش الى المدينة فیخسف بهم بین الجمّاوین و یقتل النفس الزکیة» (الفتن، ص ۲۲۷، ح ۸۹۴).

لشکری به مدینه می‌فرستد که فرماندهی آن با مردی از کلب است و آن‌گاه که به بیداء رسیدند فرو می‌روند و فرمانده‌شان می‌گریزد. بعضی گویند او از قبیله مذحج است.^۱

نعیم بن حماد چهار روایت اخیر را در باب‌های «فرستادن لشکر از سوی سفیانی به مدینه» و «فرو رفتن لشکر سفیانی» ذکر کرده و مضمون آنها کشته شدن نفس زکیه در مدینه است از این رو، امکان تطبیق همه آنها بر محمد بن عبدالله حسنی وجود دارد؛ به خصوص که روایت ۲۴ به احجارالزیت تصریح می‌کند و بنا به گزارش تاریخ، محمد نیز در آن جا کشته شد.

علاوه بر این: ۱. در مجموع پنج روایتی که گذشت سخنی از ظهور مهدی یا نشانه‌های آن نیست. ۲. این روایات جز در کتاب نعیم بن حماد نیامده است. ۳. روایت‌ها از صحابه و تابعین نقل شده و دو مورد منسوب به امام باقر علیه السلام هم مرسله است. ۴. چهار حدیث اخیر، کشته شدن نفس زکیه را در مدینه می‌داند و روایت ۲۲ و برخی دیگر که در پی خواهد آمد کشته شدن او را در شهر حرام یا مکه ذکر کرده است.

بنابراین، احتمال دارد بخشی از این روایات از سوی زیدیه به مناسبت شهادت محمد نفس زکیه در احجارالزیت مدینه یا شهید فخر در مکه، تحریف یا جعل شده باشد و اگر خیلی خوش‌بینانه به این احادیث بنگریم خواهیم گفت ناقلان یا سازندگان آنها، بخشی از رویدادهای آینده را که در پیش‌گویی‌های معصومان آمده، با بخشی از حوادث تاریخی آمیخته و به عنوان ملاحم رواج داده‌اند. شاید ضعف این روایات باعث شده که منابع پس از الفتن به ندرت آنها را گزارش کنند.

۱. «اذا بلغ السفیانی قتل النفس الزکیة و هو الذی کتب علیه فہرب عامة المسلمین من حرم رسول اللہ الی حرم اللہ تعالیٰ بمکة فاذا بلغه ذلک بعث جنداً الی المدینہ علیہم رجل من کلب حتی اذا بلغوا البیداء خسف بہم...» (همان، ص ۲۲۸، ح ۸۹۹).

﴿۲۷﴾ از عمار یاسر نقل شده است که وقتی نفس زکیّه به قتل رسد و برادرش در مکه با بی‌توجهی کشته شود، منادی از آسمان ندا کند که امیر شما فلانی است و او مهدی است که زمین را پر از حقیقت و عدالت خواهد کرد.^۱ بخش‌هایی از این روایت با سند واحد در چند مورد از کتاب الفتن ابن‌حماد آمده^۲ و شیخ طوسی مجموع آن را با اشتراک رجال آخر سند آورده است.^۳ برخی مانند ابن طاووس و صاحب عقدالدرر به پیروی از ابن‌حماد آن را قطعه قطعه کرده^۴ و برخی یک‌جا آورده‌اند.^۵ جالب این‌که در هر یک از کتاب‌ها کلمات زیادی تغییر کرده است. ابوعمرو دانی معاصر شیخ طوسی نیز این روایت را در کتاب سنن خود آورده است.^۶

اما اولین اشکال آن، عدم استناد به معصوم است و دوم این‌که، شباهت زیادی به کشته شدن محمد معروف به نفس زکیّه دارد؛ چون در آن به کشته شدن برادرش اشاره شده و گفتیم ابراهیم بن عبدالله برادر نفس زکیّه در قیام علیه عباسیان کشته شد.^۷ اشکال سوم این‌که، این نقل با دیگر احادیث مربوط به نفس زکیّه سازگاری

۱. «رشدین عن ابن‌لهیمة حدثنی ابوزرعہ عن عبدالله بن زریر عن عمار بن یاسر قال اذا قتل النفس الزکیة و اخوه یقتل بمکة ضیعة نادی من السماء ان امیرکم فلان و ذلک المهدی یملأ الارض حقاً و عدلاً» (الفتن، ص ۲۳۶، ج ۹۳۲ و الموسوعة فی احادیث المهدی، ص ۱۶۳).

۲. ر.ک: ص ۱۴، ۲۱۶، ۲۳۲ و ۲۳۶.

۳. الغیبة، ص ۴۶۴.

۴. عقدالدرر، ص ۴۶ و ۶ و التشریف بالمنن، ص ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸ و ۱۳۲.

۵. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۷.

۶. السنن الواردة فی الفتن، ج ۱، ص ۳۲۶.

۷. البته این روایت کشته شدن برادر نفس زکیّه را در مکه می‌داند که بر خلاف رویداد تاریخی است و آن‌که در مکه به قتل رسیده، پسر عموی او صاحب فسخ است.

ندارد، چون در هیچ‌کدام از آنها سخن از کشته شدن برادر او نیست. علاوه بر این، اختلاف در نقل‌های این روایت نشانه اضطراب در آن است.

﴿۲۸﴾ مجاهد از یکی از صحابه پیامبر نقل کرده‌است: تا نفس زکیه کشته نشود مهدی قیام نمی‌کند و وقتی کشته شد اهل آسمان و زمین خشمگین می‌شوند. پس مردم چنان‌که عروس را به خانه داماد می‌برند، دسته جمعی سراغ مهدی می‌آیند و او زمین را پر از عدل و داد می‌کند.^۱

این روایت از نظر محتوا اشکال خاصی ندارد اما سندش به معصوم نمی‌رسد و ناقل اصلی آن روشن نیست.

﴿۲۹﴾ ابن‌سیرین می‌گوید: مهدی قیام نمی‌کند مگر این‌که از هر نه نفر هفت نفر کشته شوند که از جمله آنان نفس زکیه است.^۲

این روایت صحیح نیست و نفس زکیه در آن به اشتباه آمده است، زیرا متقی هندی (متوفای ۹۷۵ ق) غالب احادیث کتاب خود از جمله این را به نقل از الفتن ابن‌حماد آورده و این حدیث در کتاب الفتن بدون نفس زکیه است. ضمن این‌که سند آن موقوف و متن آن از لحاظ بیان کشتار فراوان قابل تأمل و بررسی است.

روایاتی که تا این‌جا گذشت مربوط به منابع یا راویان اهل سنت بود که گاهی علمای شیعه هم از آنان نقل کرده بودند. ضمن این‌که این مطلب نشان می‌دهد منشأ روایات نفس زکیه، اهل سنت هستند و در بسیاری از آنها سخنی از نشانه ظهور وجود ندارد و در واقع بیان ملاحم و رویدادهای آینده است.

۱. «مجاهد عن رجل من اصحاب النبي قال لا يخرج المهدي حتى تقتل النفس الزكية فاذا قتلت النفس الزكية غضب عليهم اهل السماء و اهل الارض...» (ابن‌طاووس، التشریف بالمنن، ص ۲۷۵ به نقل از: الفتن سلیلی و ص ۳۴۷ به نقل از: الفتن زکریا).

۲. «عن ابن‌سیرین: لا يخرج المهدي حتى يقتل من كل تسعة سبعة منها قتل النفس الزكية» (متقی هندی، البرهان، ص ۱۱۲).

نفس زکیه و نشانه‌های پنج‌گانه

مهم‌ترین و مشهورترین روایات در موضوع نشانه‌های ظهور، اخباری است که در آنها پنج علامت برای ظهور قائم عجلایه یا به طور مطلق (بدون اشاره به قائم و ظهور او) ذکر شده است. این احادیث که هشت عددند در بیان چهار نشانه کاملاً اشتراک دارند ولی در مورد پنجمی بیان آنها مختلف است. آن چهار نشانه عبارت‌اند از: ندای آسمانی، فرو رفتن زمین بیداء، خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه. در مورد پنجمین نشانه، سه روایت به «یمانی»، یک روایت به «قائم»، دو روایت به «هلاکت یکی از بنی‌عباس» و یک روایت به «خراسانی» اشاره می‌کند. یک روایت هم درباره پنجمین نشانه ساکت است.

از این میان، دو روایت نشانه ششمی را اضافه کرده که عبارت از آشکار شدن دستی از آسمان است. گویا این دست همراه با ندای آسمانی به مهدی اشاره می‌کند تا مردم او را بشناسند. روایت دیگری هست که در آن ندا، سفیانی، قائم، نفس زکیه، اختلاف بنی‌عباس و طلوع خورشید از مغرب، از مسائل حتمی دانسته شده است، ولی به جهت اختلاف در نقل این روایت در منابع مختلف، بررسی آن را به بحث «طلوع خورشید از مغرب» موکول می‌کنیم. البته به جهت اشتغال این روایت بر نفس زکیه لازم است اکنون به اجمال اشاره شود که آن از لحاظ سند و متن پذیرفتنی نیست.

در این جا به بررسی این هشت روایت که ضمن پنج نشانه به نفس زکیه اشاره می‌کند می‌پردازیم. از آن جا که خروج سفیانی هم در کنار عنوان نفس زکیه در این هشت روایت ذکر شده است این بررسی در مورد سفیانی هم به کار می‌آید، ولی در آن جا تکرار نخواهد شد. شش روایت از این مجموعه فقط در غیبت نعمانی و یک روایت فقط در کمال الدین وجود دارد. هشتمین آنها که از عمر بن حنظله است

علاوه بر کتاب نعمانی در روضه کافی، کمال‌الدین و الغیبة شیخ نیز ذکر شده است. تفصیل این روایات و بررسی هر یک از آنها در پی می‌آید.

نمودار چگونگی بیان نشانه‌های پنج‌گانه

ردیف	منبع	عنوان روایت	مورد اول	مورد دوم	مورد سوم	مورد چهارم	مورد اختلاfi	مورد اضافه	شماره این‌جا
۱	الغیبة نعمانی	-	نفا	سفیانی	نفس زکیه	خسف	عباسی		۳۲
۲	الغیبة نعمانی	نشانه این امر	نفا	سفیانی	نفس زکیه	خسف	عباسی		۳۳
۳	الغیبة نعمانی	پنج علامت	نفا	سفیانی	نفس زکیه	خسف	خراسانی		۳۵
۴	الغیبة نعمانی	از امور حتمی	نفا	سفیانی	نفس زکیه	خسف	-		۳۴
۵	الغیبة نعمانی	از امور حتمی	نفا	سفیانی	نفس زکیه	خسف	قائم	دمت	۳۱
۶	الغیبة نعمانی	از امور حتمی	نفا	سفیانی	نفس زکیه	خسف	یعانی	دمت	۳۰
۷	الغیبة نعمانی: روضه کافی* الغیبة طوسی، کمال‌الدین	روایت عمر بن حفصه	نفا	سفیانی	نفس زکیه	خسف	یعانی		۳۶
۸	کمال‌الدین	علامت فراوان	نفا	سفیانی	نفس زکیه	خسف	یعانی		۳۷

﴿۳۰﴾ علی بن احمد بندنجمی از عبیدالله بن موسی علوی از یعقوب بن یزید از زیاد بن مروان قندی از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: نفا از حتمی‌هاست و سفیانی از امور حتمی است. یمانی حتمی است. کشته شدن نفس زکیه حتمی است و دستی که از آسمان آشکار می‌شود از حتمی‌هاست. فرمود: و صدایی در ماه رمضان که خوابیده را بیدار کند و بیدار را بترساند و دختران را از پرده بیرون کشاند (نیز حتمی است).^۱

به علت شباهت متن و سند این روایت با روایت بعدی، هر دو یک‌جا بررسی می‌شود.

۱. «عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال: النداء من المحتوم و السفیانی من المحتوم و الیمانی من المحتوم و قتل النفس الزکیة من المحتوم و کف یطلع من السماء من المحتوم. قال: و فرعة فی شهر رمضان توقف النائم و تفرع الیقظان و تخرج الفتاة من خدرها» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۱).

﴿۳۱﴾ ابن عقده از علی بن حسن بن فضال از یعقوب بن یزید از زیاد قندی از چند نفر یارانش نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفتیم: سفیانی از امور حتمی است؟ فرمود: بله، کشته شدن نفس زکیه هم حتمی است، قائم حتمی است، فرو رفتن زمین بیداء حتمی است، دستی که از آسمان آشکار شود و ندای آسمانی (هم حتمی است). گفتیم: نداء چیست؟ فرمود: آواز دهنده‌ای که نام قائم و نام پدرش را می‌گوید.^۱

در سند این دو روایت زیاد بن مروان قندی وجود دارد که واقفی است.^۲ کشی در گزارشی او را یکی از ارکان واقفه دانسته^۳ و علامه روایت وی را مردود می‌داند.^۴ حتی اگر روایت یعقوب از زیاد را پیش از وقف او بدانیم در روایت ۳۰ عبیدالله بن موسی (علوی عباسی) مجهول است و علی بن احمد بسندنیجی از سوی ابن غضائری تضعیف شده^۵ و دیگر رجالیون درباره او جرح یا تعدیلی بیان نکرده‌اند. هم‌چنین در طریق روایت ۳۱ ارسال وجود دارد.

از نظر متن در این دو روایت تصریحی به علامت بودن این موارد نشده و فقط تکیه بر حتمی بودن آنهاست. چه بسا این موارد به‌خصوص کشته شدن نفس زکیه

۱. «... زیاد القندی عن غیر واحد من اصحابه عن ابی عبدالله انه قال قلنا له: السفیانی من المحتوم؟ فقال: نعم و قتل النفس الزکیة من المحتوم و القائم من المحتوم و خسف البیداء من المحتوم و کفّ تطلع من السماء من المحتوم و النداء من السماء. قلت: و ائی شیء تکون النداء؟ فقال: منادٍ ینادی باسم القائم و اسم ابيه» (همان، ص ۲۶۵، باب ۱۴، ح ۱۵).

۲. رجال نجاشی، ج ۱ ص ۳۸۹.

۳. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۶۶.

۴. حلی، خلاصة الاقوال، ص ۳۴۹.

۵. رجال ابن غضائری، ص ۸۲.

که محل بحث ماست، اشاره به حوادثی باشد که نزد خداوند از امور حتمی مقرر شده و ائمه علیهم‌السلام از آن خبر داشته‌اند. این که در روایت دوم به حتمی بودن قائم در کنار چهار کلمه دیگر اشاره شده مؤید این مطلب است که الزاماً این موارد به معنی نشانه ظهور نیستند، بلکه رویدادهایی‌اند که در آینده حتماً رخ خواهند داد و از جمله آن ظهور قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

به نظر می‌رسد قسیم قرار گرفتن «قائم» در کنار آن چند مورد، نمایان‌گر آن باشد که آنها نمی‌توانند نشانه‌ای برای این قسیم قرار گیرند. حداکثر چیزی که می‌توان گفت این که امور غیر عادی مانند ندا مربوط به ظهورند و نفس زکیه و سفیانی و یمانی هم مانند ندای آسمانی هنگام ظهور، حتمی‌اند نه این که مربوط به آن زمان باشند و علامت به شمار آیند.

﴿۳۲﴾ ابن عقده از علی بن حسن بن فضال از علی بن مهزیار از حماد بن

عیسی از حسین بن مختار از عبدالله بن ابی‌یعفور نقل کرده است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: نابودی فلانی از بنی‌عباس و خروج سفیانی و قتل نفس و جیش خسف و صدا را به دست خود بگیر. گفتم: صدا چیست؟ آیا همان ندادنده است؟ فرمود: آری، به واسطه آن صاحب این امر شناخته می‌شود. سپس فرمود: تمام گشایش در نابودی فلانی از بنی‌عباس است.^۱

گرچه در این حدیث کلمه نفس زکیه نیامده است، به نظر می‌رسد مراد از

۱. «قال لی ابو عبدالله علیه‌السلام: امسک بیدک هلاک الفلانی... اسم رجل من بنی‌العباس و خروج السفیانی و قتل النفس و جیش الخسف و الصوت. قلت: و ما الصوت، هو المنادی؟ فقال: نعم، و به یعرف صاحب هذا الامر ثم قال: الفرج کلُّه هلاک الفلانی من بنی‌العباس» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۶، باب ۱۴، ح ۱۶) در چاپ دیگر (تحقیق آقای غفاری) و در نقل بحار الأنوار از الغیبة نعمانی (ج ۵۶، ص ۲۳۴) دو مورد که از بنی‌عباس نام برده شده، داخل گروه است. مورد اول هم در بحار الأنوار وجود ندارد. به فرض آن که این قید در اصل روایت هم نباشد، روایت بعدی که در متن می‌آید به هلاکت عباسی تصریح کرده است.

«قتل النفس» همان کشته شدن نفس زکیّه باشد؛ به‌خصوص که در کنار سفیانی و لشکری که در زمین فرو می‌رود (جیش الخسف) و صدا (= ندای آسمانی) آمده است.^۱ این روایت همراه روایت بعدی بررسی می‌شود.

﴿۳۳﴾ ابن عقده از قاسم بن محمد از عیسی بن هشام از عبدالله بن جبلة از پدرش (جبلة بن حیان) از محمد بن صامت نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه نشانه‌ای پیش از این موضوع وجود دارد؟ فرمود: هلاکت عباسی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیّه و فرو رفتن در بیداء و صدایی از آسمان. گفتم: فدایت شوم، می‌ترسم این امر به طول انجامد. فرمود: خیر، اینها دانه دانه پشت سر یک‌دیگر می‌آیند.^۲

این دو روایت نیز از جهاتی به یک‌دیگر شباهت دارند، چون در هر دو سخن از هلاکت فردی از بنی‌عباس به میان آمده و در هر دو، کلمه «الامر» به کار رفته است. از نظر سند روایت اولی صحیح نیست؛ چون حسین بن مختار قلانسی که شیخ طوسی در یک مورد او را واقفی می‌داند،^۳ توثیق صریحی ندارد.^۴ در سند

۱. جمله «امسک بیدک» به معنی آن است که این موارد را به عنوان نشانه‌ای نگه‌دار و در نظر بگیر.
 ۲. «عن ابی عبدالله علیه السلام قلت له: ما من علامه بین یدی هذا الامر؟ فقال: بلی، قلت: و ما هی؟ قال: هلاک العباسی و خروج الشفیانی و قتل النفس الزکیة و الخسف بالبیداء و الصوت من السماء. فقلت: جعلت فداک أخاف ان یتطول هذا الامر. فقال: لا، هو کنظام الخرز یتبع بمضه بمضاً» (نعمانی، الغیبه، ص ۲۷۰، باب ۱۴، ح ۲۱).

۳. رجال شیخ طوسی، ص ۳۳۴. البته انتساب وقف به برخی اصحاب امام کاظم علیه السلام در رجال شیخ محل تأمل است.

۴. شیخ مفید نام وی را در ردیف کسانی آورده است که نصّ بر امام رضا علیه السلام را گزارش کرده‌اند و از ایشان با عنوان خواص و ثقات امام کاظم علیه السلام یاد می‌کند (الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۸). اما نام بردن از زیاد بن مروان - چهره شاخص واقفه - در کنار او این توثیق را با تردید روبه‌رو می‌کند. از طرفی اگر اتهام وقف از سوی شیخ طوسی صحیح باشد نقل روایت نصّ بر امام هشتم و در عین حال توقف بر امام هفتم، دلیلی بر شدت انحراف وی خواهد بود، زیرا با این‌که خود مطلبی را از امام معصوم نقل می‌کند بر خلاف آن عمل می‌کند.

روایت دوم، قاسم بن محمد و محمد بن صامت و جبلة بن حیان مجهول‌اند و عبدالله بن جبلة که از سوی نجاشی توثیق شده واقفی است.^۱ اما این که واقفی‌ها در سند روایتی از امام ششم واقع شده‌اند و این پیش از فساد مذهبشان بوده است مشکلی را حل نمی‌کند و چه بسا آنان به نفع عقیده خویش از امامان پیشین مطالبی را جعل کنند.

از نظر متن، در این دو روایت همانند روایات قبلی بر موضوع مهدی و ظهور او تصریح نشده است. در روایت ۳۲ کلمات «هذا الأمر» و «فرج» آمده و در روایت ۳۳ هم «هذا الامر» دو بار تکرار شده است. کلمه «امر» در ادبیات سیاسی تاریخ اسلام مکرر به معنای حکومت و خلافت و امثال آن آمده است، ولی این جا می‌تواند علاوه بر حکومت جهانی مهدی، معنای فرج و گشایش برای شیعه را داشته باشد؛ چون در روایت اولی تصریح شده که گشایش در هلاکت فلانی است و به قرینه دومی، فلانی از بنی عباس است. حتی اگر بخواهیم «هذا الامر» را به معنای قائم بگیریم، نام بردن از عباسیان مانع از آن تفسیر خواهد شد، مگر آن که بگوییم آن چهار نشانه، متصل است و این پنجمی (هلاکت فلانی عباسی) علامت دور. یا این که بگوییم دولتی دیگر به نام بنی عباس خواهد آمد و مرگ یکی از آنان نشانه ظهور خواهد بود. با وجود این، هیچ کدام از این دو توجیه قابل پذیرش نیست و پیش تر درباره آن سخن گفته شد.

﴿۳۴﴾ ابن عقده از علی بن حسن بن فضال از برادرانش محمد و احمد از علی بن یعقوب هاشمی از هارون (مروان)^۲ بن مسلم از خالد قاط از حران بن اعین از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: از امور حتمی که پیش از قیام قائم رخ

۱. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۳.

۲. نعمانی در کتاب خود پیوسته از این شخص با عنوان هارون بن مسلم یاد می‌کند. در بسیاری از کتب روایی نیز به تصحیف و اشتباه چنین شده که درست نیست (ر.ک: ترجمه این راوی و روایت کردن علی بن یعقوب از او در رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۶۹).

می‌دهد خروج سفیانی و فرو رفتن بیداء و قتل نفس زکیه و منادی از آسمان است.^۱

این روایت که دربارهٔ پنجمین نشانهٔ اختلافی ساکت است، از نظر متن مشکلی ندارد و در آن به قیام قائم تصریح شده است. از نظر سند هم می‌توان به آن اعتماد کرد؛ زیرا این عقده و بنوفضال توثیق شده‌اند^۲ و علی بن یعقوب گرچه مهمل است و در کتب رجال نامی از او نیست؛ لیکن کثرت روایت بنوفضال از وی نوعی اطمینان ایجاد می‌کند. با این همه روایت صحیحه نیست.

﴿۳۵﴾ علی بن حسین از محمد بن یحیی العطار از محمد بن حسان رازی از محمد بن علی کوفی از عبدالله بن جبلة از علی بن ابی حمزه از ابوبصیر روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم قائم کی خروج می‌کند؟ فرمود: ای ابا محمد! ما اهل بیت وقت تعیین نمی‌کنیم و محمد [پیامبر؟] گفته است که هر که وقت تعیین کند دروغ‌گوست. ای ابا محمد! پیش از این امر پنج علامت هست: ندا در ماه رمضان است، خروج سفیانی، خروج خراسانی، کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتن بیداء. سپس فرمود: ای ابا محمد! علاوه بر اینها پیش از ظهور دو طاعون هم خواهد آمد: طاعون سفید و سرخ....^۳

۱. «عن ابی عبدالله علیه السلام : من المحتوم الذی لا یدان یكون قبل قیام القائم خروج السفیانی و خسفٌ بالبیداء و قتل النفس الزکیة و المنادی من السماء» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۲، باب ۱۴، ح ۲۶؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۴ و لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۵۶۳ به نقل: از نعمانی).

۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۲۴۰ (ابن عقده)، ج ۲، ص ۸۲ (علی بن حسن) و ج ۱، ص ۲۱۲ (احمد بن حسن). محمد بن حسن توثیق صریح ندارد و در این روایت با برادرش احمد در یک طبقه است.

۳. «عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له: جُعِلْتُ فداک متی خروج القائم؟ فقال: یا ابا محمد انا

این روایت که در باب «منع التوقیت و التسمیه» از کتاب نعمانی آمده از اخبار پیشین طولانی‌تر است و اضافاتی دارد، مانند این که ندای آسمانی در ماه رمضان خواهد بود و دو طاعون رخ خواهد داد. ادامه آن هم دربارهٔ این دو طاعون (که عبارت از مرگ دسته جمعی و شمشیر است) و هم چنین ندای آسمانی توضیح می‌دهد. اما در سند این روایت اشکال‌هایی وجود دارد: ۱. محمد بن حسان رازی تضعیف شده است.^۱ ۲. نجاشی درباره محمد بن علی کوفی - که همان ابوسمینه است و در موارد متعددی در طرق اسناد غیبت نعمانی واقع شده - می‌گوید: «ضعیف جداً، فاسد الاعتقاد، لا یعتمد فی شیء». آن‌گاه می‌گوید در کوفه به کذب مشهور بود و وقتی به قم آمد به غلو شهرت یافت.^۲ ۳ و ۴. عبدالله بن جبلة و علی بن ابی حمزه واقفی‌اند.^۳

از نظر متن، وجود خراسانی در روایت قابل تأمل است، چون این نام تنها در دو روایت آمده و روایت دیگر هم از لحاظ سند صحیح نیست.^۴ این احتمال قوی به نظر می‌رسد که مراد از خراسانی، ابومسلم، داعی عباسیان باشد یا به سبب وجود روات واقفی مذهب در آن بگوییم مقصود شورش‌هایی است که در مناطق شرقی و خراسان روی داد و سال‌ها پس از شهادت امام کاظم علیه السلام خلفا را به خود مشغول کرده بود. از این رو، واقفه برای امید دادن به منتظران هم عقیده خود جریانی

→ اهل بیت لا تُوقَت و قد قال محمد کذب الوقاتون یا ابا محمد انّ قدّامَ هذا الامر خمس علامات اولاهنّ النداء فی شهر رمضان و خروج السفیانی و خروج الخراسانی و قتل النفس الزکیة و خسف بالیداء ثم یا ابا محمد انه لا بدّ ان یتوکّم قدّام ذلک الطاعونان، الطاعون الابيض و الطاعون الاحمر...» (نعمانی، الغیبة، ص ۳۰۱، باب ۱۶، ح ۶).

۱. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳. همان، ص ۶۹ و ۱۳.

۴. ر.ک: به روایت شماره ۸۴.

خراسانی را به عنوان نشانه برگشت امام هفتم که وی را مهدی قائم می‌دانستند بیان کرده‌اند. چنان‌که اخبار سفیانی را نیز به دلخواه خود تأویل نمودند.^۱

روایاتی که تا این جا ذکر شد منحصر به کتاب نعمانی است و دیگر منابع روایی کهن آنها را نیاورده‌اند. اما روایتی که در آن به علائم پنج‌گانه اشاره شده و علاوه بر الغیبة نعمانی در روضه کافی، کمال‌الدین و الغیبة شیخ طوسی وارد شده، منسوب به امام صادق علیه السلام^۲ است. طبق این روایت:

﴿۳۶﴾ پنج علامت پیش از قیام قائم وجود دارد: سفیانی، یمانی، صیحه (یا

ندا)، کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداء.^۳

در روضه کافی این اضافه وجود دارد که راوی پرسید: اگر پیش از این نشانه‌ها کسی از اهل بیت قیام کرد آیا با او همراه شویم؟ امام فرمود: خیر. سند این روایت در این چهار کتاب به عمر بن حنظله می‌رسد، ولی شیخ صدوق یک بار دیگر همان را از شخصی به نام میمون البان از امام ششم نقل کرده است. بنابراین، برای آن دو سند وجود دارد. البته طریق هر یک از این چهار منبع به عمر بن حنظله متفاوت است ولی به هر حال راوی اصلی یک نفر است. با آن‌که متن این خبر تناقض

۱. ر.ک: قرب الاستاد، ص ۳۵۱ و ۳۵۲ که در آن به نقل از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم: ابن‌ابی حمزه روایاتی مثل سفیانی را به گونه‌ای نادرست تأویل کرد.

۲. این روایت با همین متن در عقدالدور (ص ۱۱۱) به امام حسین علیه السلام نسبت داده شده است. اما به نظر می‌رسد مؤلف کتاب، کنیه ابو عبدالله در منابع شیعه را بر امام سوم تطبیق کرده است. این کار در موارد دیگری از این نویسندگان به تبع او از سوی متقی هندی در البرهان تکرار و روایاتی از امام ششم به امام حسین علیه السلام نسبت داده شده است (برای نمونه ر.ک: عقدالدور، ص ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۹ و آنها را به ترتیب مقایسه کنید با نعمانی، الغیبة، ص ۲۳۷، ۲۳۹ و ۲۵۳). جالب این‌که در ص ۲۲۶ عقدالدور از حضور معلی بن خنیس (صحابی امام ششم) در کنار امام حسین علیه السلام نام برده شده است.

۳. کلینی، روضه کافی، ص ۳۱۰؛ نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۱، باب ۱۴، ح ۹؛ شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۷۷ و ۶۷۸، باب علائم، ح ۱ و ۷؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۲۶؛ یوسف مقدسی، عقدالدور، ص ۱۱۱ و فضل‌بن حسین طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۷۹.

درونی ندارد، اما در هر دو سند آن اشکال‌هایی وجود دارد که مهم‌ترین آنها به راویان اصلی یعنی عمر بن حفظله و میمون البان مربوط است، چون آن دو توثیق نشده‌اند. در عین حال، این خیر دارای بهترین منابع و اسناد در این مجموعه است و رد آن ممکن نیست. چون طریق کلینی به عمر بن حفظله صحیح است^۱ و عمر بن حفظله در میان علمای شیعه جایگاه خاصی دارد.

آخرین روایت از هشت روایتی که نشانه‌های پنج‌گانه را ذکر کرده خبری طولانی از شیخ صدوق است:

﴿۳۷﴾ محمد بن محمد بن عصام از محمد بن یعقوب کلینی از قاسم بن علاء از اسماعیل بن علی قزوینی از علی بن اسماعیل از عاصم بن حمید از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که قائم ما به وسیله رعب یاری می‌شود... گفتم: چه زمانی قائم شما خروج می‌کند؟ فرمود: آن‌گاه که مردان شبیه زنان شوند... و خروج سفیانی از شام و یمانی از ین و فرو رفتن در بیداء و کشته شدن جوانی از آل محمد صلی الله علیه و آله بین رکن و مقام که نامش محمد بن حسن نفس زکیه است و صیحه‌ای از آسمان بیاید که حق با او و شیعه اوست. در این هنگام قائم ما خروج خواهد کرد.^۲

۱. سند کلینی چنین است: محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن حکم عن ابی ایوب الخزاز [الخزاز] عن عمر بن حفظله. طرق دیگر حدیث چنین است: (نعمانی عن) محمد بن همام عن جعفر بن مالک الفزاری قال حدثنی عبدالله بن خالد التیمی قال حدثنی بعض اصحابنا عن محمد بن ابی عمیر عن ابی ایوب الخزاز عن عمر بن حفظله. (شیخ طوسی): و بهذا الاسناد عن ابن فضال عن حماد عن ابراهیم بن عمر عن عمر بن حفظله. (شیخ صدوق عن) ابن الولید - حسین بن ابان - حسین بن سعید - ابن ابی عمیر - عمر بن حفظله. (و شیخ صدوق قال) حدثنا ابی قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی عن الحسن بن سعید عن صفوان عن محمد بن حکیم عن میمون البان.

۲. «الفائم منا منصورٌ بالرعب... قلت: متى یرجخ قائمکم؟ قال: اذا تشبه الرجال بالنساء... و خروج

بخشی از این خبر را شیخ طوسی این‌گونه آورده است:

﴿۳۸﴾ قرقاره (یعقوب بن نعیم) از محمد بن خلف حدادی از اسماعیل بن ابان

ازدی از سفیان بن ابراهیم جریری نقل می‌کند که او از پدرش شنید: نفس

زکیه پسری از آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است، نامش محمد بن حسن که بی‌گناه کشته

می‌شود و وقتی او را کشتند عذرپذیر و یاوری برایشان نمی‌ماند و آن زمان

خداوند قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را می‌فرستد...^۱

در سند هر دو روایت افراد مجهول وجود دارند، ضمن این‌که سند دومی به

معصوم نمی‌رسد.^۲ از نظر متن نیز تصریح به نام محمد بن حسن بسیار مشکوک

است، چون از طرفی این نام مهدی موعود است و از سوی دیگر، نفس زکیه

تاریخی، محمد بن عبدالله بن حسن بوده و در ذکر نام‌های عربی، انداختن نام پدر

یا جدّ از سلسله نسب بسیار معمول است^۳ لذا ممکن است همان محمد بن (عبدالله

→ السفیانی من الشام و الیمانی من الیمین و خسف بالیبداء و قتل غلام من آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بین الرکن و المقام
اسمه محمد بن الحسن النفس الزکیة و جاءت صیحة من السماء بأن الحق فیہ و فی شیعته فعند ذلک
خروج قائمنا...» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۳۶۳ و ر.ک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲،
ص ۱۹۲).

۱. «عنه عن محمد بن خلف الحدادی عن اسماعیل بن ابان الازدی عن سفیان بن ابراهیم الجریری انه
سمع اياه يقول: النفس الزکیة غلام من آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اسمه محمد بن الحسن یقتل بلاجرم و لا ذنب فاذا
قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذرٌ و لا فی الارض ناصر فعند ذلک بیعت الله قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فی
عصبة...» (طوسی، النیة، ص ۴۶۴ و ر.ک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷).

۲. در پاورقی النیة طوسی آمده است که بخشی از روایت دوم منسوب به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است و به
کتاب الخرائج و الجرائح آدرس داده شده است. اما مراجعه به این کتاب نشان داد که روایت قبل از آن
از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده و مؤلف در ادامه گفته است «روی جعفر» و روایت شیخ را ذکر کرده است.
پیداست مقصود راوندی «ابوجعفر» یعنی شیخ طوسی است که این خبر را از او نقل می‌کند. بنابراین،
در آن تصحیف رخ داده و ربطی به حدیث قبلش ندارد و نباید آن را از امام سوم تلقی کرد.

۳. مثلاً محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب زهری، محمد بن شهاب یا محمد بن مسلم بن شهاب گفته

بن) حسن، یعنی نفس زکیه تاریخی باشد. وجود این نقل در میان راویان اهل سنت^۱ این تردید را بیشتر می‌کند که ممکن است در تصریح به این نام انگیزه‌ای وجود داشته باشد.

دیگر روایات

تا این جا هشت روایتی که نشانه‌های پنج‌گانه از جمله نفس زکیه را بیان می‌کرد به تفصیل بررسی شد. علاوه بر اینها چند روایت دیگر در منابع شیعه وارد شده است که به آنها می‌پردازیم:

﴿۳۹﴾ ثعلبه بن میمون از شعیب بن حداد از صالح از امام باقر علیه السلام نقل

می‌کند: بین کشته شدن نفس زکیه و قیام قائم پانزده روز بیشتر نیست.^۲

راویان این حدیث پیش از ثعلبه مختلف‌اند. شیخ صدوق از ابن ولید از صفار از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از عبدالله بن محمد حجال از ثعلبه نقل می‌کند و شیخ طوسی از فضل بن شاذان از حسن بن فضال از ثعلبه. شیخ مفید راویان پیش از ثعلبه را ذکر نکرده است. در مورد صالح هم شیخ طوسی مطلق آورده، شیخ صدوق صالح مولی بنی‌عذراء گفته و شیخ مفید صالح بن میثم نوشته است. در هر صورت، پیدا است که این روایت خبر واحدی است که به دو طریق، یعنی شیخ صدوق و شیخ مفید نقل شده و شیخ طوسی هم از استاد خود شیخ مفید یا مستقیماً از کتاب فضل نقل کرده است. سند شیخ صدوق تا شعیب صحیح است. خود شعیب

→ می‌شود (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵۰ و ج ۸، ص ۷۲). عبدالرحمن بن محمد بن اشعث در منابع غالباً ابن اشعث و گاه عبدالرحمن بن اشعث ذکر شده است (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۳۹ و ج ۷، ص ۳۱۰ و ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۹۷) و نمونه‌های فراوان دیگر مانند ابن الغسلی، ابن فرات، ابن مدبر و....

۱. نقل شیخ طوسی از راویان عامی است.

۲. «لیس بین قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و بین قتل النفس الزکیة الأخمسة عشر لیلة» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۷۷، باب علائم، ح ۲؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۴ و شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۴۵).

هم کسی جز شعیب بن اعین حدّاد نیست^۱ که مفید و طوسی در سند خود به آن تصریح کرده‌اند و نجاشی و شیخ او را ثقه می‌دانند.^۲ اما صالح که در طریق صدوق، با عنوان «مولی بنی عذراء» آمده، اگر غیر از صالح بن میثم باشد مجهول است و اگر همان باشد توثیقی ندارد. مطلق آوردن نام او از سوی شیخ هم بر این تردید می‌افزاید. بنابراین راویان دو سند تا صالح موثق‌اند، اما در مورد او که راوی اصلی است مشکل وجود دارد.

از نظر متن در این جا به کلام صاحب کشف الغمّه توجه می‌کنیم و بررسی بیشتر را به بعد از دو روایت ۴۰ و ۴۱ وامی‌گذاریم. علی بن عیسی اربلی پس از نقل این روایت می‌نویسد: «در آن باید تأمل کرد. یا مراد از نفس زکیّه غیر از محمد بن عبدالله است که در سال ۱۴۵ ق کشته شد و یا در روایت تردید خواهد شد».^۳

﴿ ۴۰ ﴾ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا به شما از انتهای حکومت بنی فلان خبر ندهم؟ گفتند: بله، فرمود: کشتن کسی که خوشش محترم است در روز حرام، در شهر حرام توسط گروهی از قریش. سوگند به کسی که دانه را شکافت پس از آن پانزده روز بیشتر حکومت نخواهند کرد. گفتم: آیا قبل و بعد از این هم چیزی هست؟ فرمود: صیحه‌ای در ماه رمضان که بیدار را بترساند و خواب را بیدار کند و دختر جوان را از پرده بیرون کشاند.^۴

۱. گرچه در کمال‌الدین «حذاء» نوشته شده و تصحیف در آن رخ داده است.

۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۴۳۵ و فهرست طوسی، ص ۱۴۵.

۳. کشف الغمّه فی معرفة الاثمه، ج ۳، ص ۲۵۹.

۴. «ابن عقده، علی ابن فضال، علی بن مهزیار، حماد بن عیسی، حسین بن مختار، عبدالرحمن بن سیابه، عمران بن میثم عن عبایة بن ربیع قال: دخلت علی امیر المؤمنین علیه السلام و انا خامس خمسة و اصغر القوم سنّاً فسمعتّه یقول... ألا أخبرکم بأخر ملک بنی فلان... قال: قتل نفس حرام فی یوم حرام فی بلد حرام عن قوم من قریش. و الذی فلق الحبة و برئ النّسمة ما لهم ملک بعده غیر خمس عشرة لیلة...» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۷، باب ۱۴، ح ۱۷).

﴿ ۴۱ ﴾ در گفت و گوی امام صادق علیه السلام با منصور عباسی که به تفصیل در روضه کافی نقل شده می‌خوانیم که منصور به امام گفت: سزاوار بود از آن چه خدا به ما داده خوشحال شوی و به مردم نگویی که حکومت حق شماست. امام فرمود: هر کس چنین گفته دروغ گوست [!]. ... ما به تو نیازمند تریم از شما به ما [!]. منصور گفت: آیا به یاد داری پرسیدم حکومت به ما خواهد رسید و گفתי بله، حکومتی عریض و طویل و شدید، و تا زمانی که خون محترمی را در ماه حرام در شهر حرام نریزید در وسعت خواهید بود. امام گوید فهمیدم که منصور سخن مرا حفظ کرده است. پس فرمود: شاید خداوند تو را کفایت کند و مقصود من تو نبودی، بلکه حدیثی بود که روایت کردم و شاید یکی دیگر از خاندان تو چنین کند. پس منصور ساکت شد.^۱

در جای دیگری از همین کتاب، این روایت با اختلاف کمی این‌گونه آمده است که امام پس از پیش‌گویی دربارهٔ به حکومت رسیدن بنی‌عباس فرمود: «اینان حکومت را خواهند داشت تا زمانی که خون حرامی از ما - امام به سینه خود اشاره کرد - نریزند.»^۲ ضمناً در روایت دیگری آمده است که امام ششم فرمود: حتماً جوانی در مدینه کشته خواهد شد.^۳

گرچه در این دو روایت (۴۰ و ۴۱) تعبیر نفس زکیه به کار نرفته، لیکن منابع متأخر آن دو را مربوط به او می‌دانند و به نظر می‌رسد علت این امر چند مطلب است: در برخی روایات آمده است که نفس زکیه در شهر حرام یا بین رکن و مقام کشته می‌شود^۴ و این مطلب در دو روایت بالا وجود دارد. هم‌چنین نفس زکیه از

۱. کلینی، روضه کافی، ص ۳۷، با ترجمه آزاد.

۲. همان، ص ۲۱۱.

۳. نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۰ و کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴. ابن حماد، الفتن، ص ۱۲۴، ح ۵۱۳؛ شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۶۳ و محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

خاندان پیامبر دانسته شده است.^۱ در روایت روضه کافی - در هر دو نقل آن - عبارت «خونی از ما» به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است. از طرفی در سخن منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام همانند روایت منسوب به امام باقر علیه السلام فاصله بین کشته شدن نفس محترم تا قیام قائم، پانزده روز گزارش شده است.^۲

از مقایسه این چند روایت به نظر می‌رسد کشته شدن این شخص مربوط به دوران بنی‌عباس و بنا به نقل روضه کافی باید در زمان منصور عباسی باشد و این مطلب با نفس زکیه تاریخی منطبق است. از این رو، احتمال جعل یا تحریف آن از سوی هواداران محمد بن عبدالله حسنی یا محمد بن عبدالله (مهدی عباسی) بعید نیست. چون زیدیه پس از نفس زکیه قیام‌های دیگری کردند و مدعی مهدویت آنها بودند چنان‌که مدتی پس از کشته شدن نفس زکیه، منصور عباسی فرزندش محمد بن عبدالله مهدی را جانشین خود کرد.^۳ اگر این مطلب را هم نپذیریم، محقق نشدن پیش‌گویی امام ششم درباره ضعف یا زوال حکومت خاندان منصور (عباسیان) پس از ریخته شدن خونی از خاندان آن حضرت، نشانه‌ای بر نادرستی این روایت خواهد بود، چه این‌که در زمان منصور و پس از او خون‌های زیادی از اهل بیت علیهم السلام از جمله خود ائمه ریخته شد، ولی این حکومت باز هم تا قرن‌ها دوام آورد. بنابراین، اگر این چند روایت از نظر سند هم اشکال نداشته باشند،^۴ از نظر محتوا قابل پذیرش نیستند؛ به‌خصوص مطالبی که در گفت‌وگوی امام با منصور عباسی نقل شده و امام خود را نیازمند عباسیان دانسته و این سخن را تکذیب کرده است که کسی بگوید حکومت حق اوست.

۱. شیخ صدوق، همان.

۲. گویا مقدسی شافعی متأثر از این روایات است که می‌گوید: «آخرین نشانه، کشته شدن نفس زکیه است.» (عقد الدرر، ص ۱۱۶).

۳. تاریخ خلیفه، ص ۲۷۸، ذیل سال ۱۴۷.

۴. سند کلینی در هر دو نقل صحیح است ولی در سند نعمانی افراد غیر موثقی قرار دارند.

﴿۴۲﴾ از امام باقر علیه السلام نقل شده است که قائم به یارانش می‌گوید: اهل مکه مرا نمی‌خواهند؛ ولی من برای اتمام حجت، شخصی را می‌فرستم. پس مردی از اصحابش را می‌خواند و او را به مکه می‌فرستد... مکیان او را بین رکن و مقام می‌کشند و او نفس زکیه است. وقتی خبر به امام می‌رسد به یارانش می‌گوید: نگفتم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند؟^۱

این روایت طولانی را مجلسی در ضمن چند خبر دیگر بدون ذکر مأخذ و با این سند نقل کرده است: «روی السید علی بن عبدالحمید باسناده الی کتاب الفضل بن شاذان یرفعه الی ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام». پیداست که از نظر علمی هیچ‌گونه اعتمادی بر این سند وجود ندارد. ضمن این که متن آن در منابع دیگر نیامده و مشتمل بر مطالبی است که شبیه آن در روایات دیگر وجود ندارد؛ مانند آنچه در ادامه روایت می‌خوانیم: «اولین کسی که با او (مهدی) بیعت می‌کند جبرئیل و میکائیل است و همراه آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام بر می‌خیزند و کتاب جدیدی به او می‌دهند...».

﴿۴۳﴾ در روایتی منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: از من پرسید قبل از آن که مرا از دست بدهید و قبل از آن که فتنه شریک دهد و برای آن نشانه‌هایی است: محاصره کوفه و سنگرسازی در کوچه‌های آن... قتل سریع و مرگ دسته جمعی و کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه همراه

۱. «و بالاسناد یرفعه الی ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث طویل الی ان قال: یقول القائم لأصحابه: یا قوم ان اهل مکه لا یریدوننی و لکنی مُرسل الیهم لأحتج علیهم بما ینفی لثلی ان یحتج علیهم. فیدعو رجلاً من اصحابه فیقول له امض الی اهل مکه فقل یا اهل مکه انا رسول فلان الیکم و هو یقول لکم انا اهل بیت الرحمة... فاذا تکلم هذا الفتی بهذا الکلام أتوا الیه فذبحوه بین الرکن والمقام و هی النفس الزکیة فاذا بلغ ذلك الامام قال لأصحابه الا أخبر تکم ان اهل مکه لا یریدوننا...» (محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ۵۲، ص ۳۰۷).

هفتاد نفر و سر بریدن شخصی بین رکن و مقام و کشته شدن اسقع در عبادتگاه بت پرستان.^۱

این روایت نیز در دو قسمت از کتاب بحارالأنوار به نقل از دو کتاب آمده است. سند اول آن چنین است: «رُوی فی کتاب سرور اهل الایمان عن السید علی بن عبدالحمید باسناده عن اسحاق یرفعه الی الاصبغ بن نباته قال سمعت امیر المؤمنین علیه السلام». ^۲ مآخذ دیگر وی کتاب مختصر بصائر الدرجات می باشد که در آن آمده است: «به کتاب خطبه‌های امیر مؤمنان علیه السلام دست یافتم که به خط سید ابن طاووس بر آن نوشته بود: نویسنده این کتاب، آن را بعد از امام صادق علیه السلام به رشته تحریر در آورده... برخی از آن به نقل از ابوروح فرج بن فروه از مسعدة بن صدقه از جعفر بن محمد علیه السلام و برخی را از دیگران نقل کرده است.» ^۳ مجلسی این خطبه را هم در نه صفحه بیان کرده که قسمتی از آن با نقل اصبغ بن نباته مشترک است. ولی نامی از اصبغ در میان نیست.

اما از نظر متن، پیش از این نشانه‌ها مطلبی دال بر ظهور یا نامی از مهدی نیامده است، بلکه سخن از فتنه‌ای مشرقی است. گویا عبارت «قُلْتُ مَاتَ او هَلَكَ بَأَى وادٍ

۱. «سلونی قبل ان تشر برجلها فتنه شرقیة و تطأ فی خطامها بعد موتها و حیاتها و تشب نار بالحطب الجزل من غربی الارض رافعة ذیلها تدعوا یا ویلها لرحلها و مثلها. فاذا استدار الفلک قلت مَات او هلك بَأَى وادٍ سلک فیومئذ تأویل هذه الایة: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ...﴾ (اسراء ۱۷) آیه ۵) و لذلك آیات و علامات اولهن احصار الكوفة بالرصد والخندق و تخریق الزوایا فی سكك الكوفة و تعطيل المساجد اربعین لیلة و كشف الهيكل و خفق رایات حول المسجد الاكبر تهتز. القاتل والمقتول فی النار و قتل سریع و موت ذریع و قتل النفس الزکیة بظهور الكوفة فی سبعین والمذبح بین الركن والمقام و قتل الأسقع صبراً فی پیعة الاصنام...» (همان، ج ۵۲، ص ۳۷۳ و ج ۵۳، ص ۸۲).

۲. همان، ج ۵۲، ص ۲۷۳.

۳. همان، ج ۵۳، ص ۸۲.

سَلَك»^۱ که غالباً دربارهٔ امام غایب به کار می‌رود، باعث شده است که این خطبه بر امام زمان علیه السلام تفسیر شود. اگر قسمت اول روایت هم پذیرفته شود، به نظر می‌رسد بخش‌های بعدی که مربوط به علائم است به این روایت اضافه شده باشد، چون اولاً: مطالب عجیب و غریبی در آن یافت می‌شود که در منابع معتبر نیست و ثانیاً: علامه مجلسی در جای دیگر قسمت اول روایت را از عیاشی نقل کرده و گفته است: «ادامه خبر تصحیف شده و آن را ترک کردم». ^۲ آن‌چه قابل توجه است این‌که شیخ مفید هم دو عنوان «کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه همراه هفتاد نفر از صالحان و سربریدن مرد هاشمی بین رکن و مقام»^۳ را ضمن مجموعه نشانه‌های ظهور قائم علیه السلام ذکر کرده است، ولی این نشانه‌ها مستند نیست و او فقط به قصد شمارش، آنها را ذکر نموده و در روایاتی که برای نشانه‌ها آورده برای آن دو عنوان، حدیثی نقل نکرده است.

﴿ ۴۴ ﴾ عیاشی از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: هیچ اقدامی نکن تا نشانه‌هایی که می‌گویم ببینی. در ادامه این روایت طولانی فقط به نفس زکیه اشاره شده است که: «... مهدی با ۳۱۳ نفری که بین رکن و مقام با او بیعت کرده‌اند از مکه بیرون می‌رود در حالی که عهد و سلاح پیامبر با اوست پس منادی به نام او صدا می‌زند و اهل زمین می‌شنوند. هر چیز برای شما شبهه ایجاد کند عهد و پرچم و سلاح پیامبر قابل تردید نیست و نفس زکیه از فرزندان حسین علیه السلام است. اگر این هم مشکل باشد ندای آسمانی مشخص است که به نام او می‌خواند».^۴

۱. این عبارت در روایات ائمه علیهم السلام دربارهٔ امام عصر علیه السلام آمده است. یعنی خواهید گفت: او کجاست؟ آیا از دنیا رفته است؟ (ر.ک: نعمانی، الغیبه، ص ۱۵۴ و ۱۵۵ و مجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۲۲۸، ۲۷۲، ۲۸۱ و...) .

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۱، ص ۵۷.

۳. الارشاد، ۲ ص ۳۶۸.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۲ و ۱۶۴ و محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

این خبر طولانی را نعمانی به همین سند با اختلاف مضمون ذکر کرده؛ ولی در آن چنین آمده است: «قائم در مکه است... ۳۱۳ یار او گردش جمع می‌شوند... پس بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. با او عهدی از رسول خداست که پسران از پدران ارث برده‌اند. ای جابر! قائم از فرزندان حسین علیه السلام است که امرش در یک شب اصلاح گردد. اگر این مطلب هم برای شما ایجاد شبهه کند... ندای آسمانی که به نام او می‌خواند جای تردید باقی نمی‌گذارد...»^۱

مقایسه این دو روایت به خوبی نشان می‌دهد که در نقل عیاشی نفس زکیّه درست نیست، چون علاوه بر آن که در گزارش نعمانی به جای آن به «قائم» تصریح شده، قبل و بعد آن هم ارتباطی به نفس زکیّه ندارد، بلکه دربارهٔ قائم و ندای آسمانی که به نام او می‌خواند سخن می‌گوید. بنابراین، به فرض این که روایت را صحیح هم بدانیم این مطلب روشن است که کلمه نفس زکیّه در آن به اشتباه کاتب یا راوی جای‌گزین شده است. این مقایسه ضمناً نشان می‌دهد که یک متن با یک سند تا چه اندازه با یک دیگر اختلاف دارند. مراجعه به کل روایت، مطلب را بسیار روشن‌تر خواهد نمود.

تا این جا همهٔ روایاتی که دربارهٔ نفس زکیّه بود بررسی شد. پیداست که این احادیث حتی برای اثبات مطلب کافی نیست چه رسد که دربارهٔ آنها ادعای تواتر شود.^۲

در انتهای مبحث نفس زکیّه مناسب است به دیدگاه‌های برخی از نویسندگان معاصر توجه کنیم: مرحوم صدر در تاریخ الغیبة الكبرى دلایلی آورده است تا اثبات کند مراد از نفس زکیّه در روایات علائم همان محمد بن عبدالله حسنی است. وی

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۲۹۰ و ۲۹۱، باب ۱۴، ح ۶۷.

۲. اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۸۲ و لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۵۶۸.

هم‌چنین دلایل مخالفان این نظریه را آورده و رد کرده است.^۱ با وجود این، استدلال‌های ایشان در هر دو طرف کافی به نظر نمی‌رسد. مهم‌ترین دلیل وی بر این مطلب روایاتی از ابوالفرج اصفهانی است که در مقاتل الطالبيين نفس زکیه را از فرزندان امام حسن علیه السلام گزارش می‌کند. دلیل دیگر روایاتی است که کشته شدن نفس زکیه را در احجارالزیت پیش‌گویی کرده و در واقع هم چنین شده است. در صورتی که این روایات اگر صحیح باشد پیش‌گویی است و در آنها سخنی از ظهور یا نشانه ظهور نیست. مطلب دیگر این‌که، هدف مؤلف محترم از پافشاری بر این مطلب آن است که بگوید این علامت محقق شده است، حال آن‌که گفتیم علامت نمی‌تواند با فاصله‌ای چند صد ساله رخ دهد. ضمن این‌که ممکن است کسانی اصل این روایات را ساخته عباسیان یا بنی‌حسن یا زیدیه بدانند.

نویسنده دیگری با اشاره به نظریه بالا گفته است: «برخی احتمال داده‌اند که مراد از نفس زکیه، محمد بن عبدالله است که در احجارالزیت نزدیک مدینه کشته شد اما این احتمال به چند دلیل درست نیست: ۱- لازمه‌اش این است که... پیش از آن‌که امامان از آن خبر دهند، رخ داده باشد؛ ۲- در روایات تصریح شده که نفس زکیه بین رکن و مقام کشته می‌شود ولی محمد در احجارالزیت کشته شد؛ ۳- قتل نفس زکیه از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است و محمد پیش از تولد مهدی علیه السلام به قتل رسیده است».^۲

نگارنده اصراری به تطبیق روایات نفس زکیه بر محمد بن عبدالله حسنی ندارد لیکن این سه اشکال قابل پاسخ‌گفتن است: ۱- امامانی که از کشته شدن نفس زکیه خبر داده‌اند قبل از محمد بن عبدالله بوده‌اند، یعنی ما روایتی از امام هفتم و پس از او

۱. تاریخ الغیبة الکبری، ص ۶۰۴-۶۱۴.

۲. اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۸۲.

دربارهٔ نفس نداریم. امام صادق علیه السلام هم تنها سه سال پس از محمد زنده بود. ۲- از میان اخبار متعدد دربارهٔ نفس زکیّه فقط دو روایت به کشته شدن او بین رکن و مقام تصریح دارد^۱ و دو روایت هم قتل او را در بلد حرام می‌داند.^۲ در بقیهٔ احادیث حرفی از محل کشته شدن او نیست یا به شهر مدینه تصریح شده است. ۳- این که قتل نفس زکیّه از نشانه‌های حتمی است در روایات وجود دارد، اما متصل بودن آن به ظهور ثابت نیست و منشأ آن روایتی است که فاصله این قتل و قیام قائم علیه السلام را پانزده روز می‌داند و گفته شد که این روایت با اشکال‌هایی روبه‌روست.^۳ ضمن این که اصل علامت بودن آن برای ظهور حجت علیه السلام محل تأمل است.

نتیجه

از مجموع ۲۳ روایتی که دربارهٔ نفس زکیّه ذکر شد - و بیش از آن نیافتیم - تنها یکی دو روایت قابل اعتماد است^۴ و بقیه از نظر سند یا محتوا اشکال اساسی دارند. برخی از آنها بر کشته شدن محمد نفس زکیّه در حکومت عباسیان تطبیق داشت و برخی ارتباطی به ظهور مهدی نداشت. برخی کشته شدن او را در مدینه، بعضی بین رکن و مقام و یک روایت هم محل قتل او را کوفه می‌دانست.

با این همه ممکن است کسی مجموع این روایات را مردود نداند و بگوید مجموعه‌ای از اخبار ضعیف می‌تواند به اجمال بر مطلبی دلالت کند. یا گفته شود

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۶۳ و محمد باقر مجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۲. الفتن، ص ۱۲۴، ح ۵۱۳ و نعمانی، الغیبه، ص ۲۶۷، باب ۱۴، ح ۱۷.

۳. رک: ذیل حدیث شماره ۳۹.

۴. خبر عمر بن حفصه (شماره ۳۶) با این که شخص وی توثیق صریحی ندارد، ولی به دلیل اعتماد علمای شیعه به روایات وی و هم‌چنین روایت ۱۲۲ اگر توثیق شیخ مفید درباره حسین بن مختار را بپذیریم و روایت ۱۳۴ اگر روایت بنوفضال از علی بن یعقوب هاشمی را دلیل اعتماد بر او بدانیم، از نظر سند بهترین روایات مربوط به نفس زکیّه به شمار می‌روند.

اصل عنوان «قتل نفس زکیّه» می‌تواند به عنوان یک پیش‌گویی دربارهٔ آینده و حتی درباره ظهور قائم (عج) صحیح باشد چون از مجموع روایات استفاده می‌شود که چنین مطلبی ارتکاز ذهنی مردم در طول تاریخ اسلام بوده و در هر زمان بر شخصی تطبیق یا به نفع او تحریف شده است. اما مهم‌ترین اشکال این توجیه آن است که روایات نفس زکیّه از ائمه پس از نفس زکیّه تاریخی (محمد بن عبدالله حسنی) صادر نشده است. حداکثر چیزی که ممکن است از مجموع روایات استفاده کرد، به‌خصوص از هشت روایتی که بر حتمی بودن قتل نفس بدون هیچ‌گونه توضیحی تأکید می‌کرد - و به ویژه روایت عمر بن حنظله که سند و متن آن نسبت به بقیه کمترین اشکال را داشت - این است که شخص پاک و بی‌گناهی کشته خواهد شد و با توجه به الف و لام در «النفس الزکیّه» که نشانهٔ معرفه است نمی‌توان او را هر شخص پاک و بی‌گناهی دانست بلکه به نظر می‌رسد مراد از آن فرد خاصی است، پس نشانه بودن نفس زکیّه را بدون توجه به شخص یا واقعهٔ خاصی می‌توان پذیرفت. با وجود چنین اجمالی که آن هم به سختی از مجموع روایات استفاده می‌شود، طرح جزئیات کشته شدن نفس زکیّه و خلط روایات تاریخی با روایات علائم، غیر علمی و بی‌دلیل خواهد بود.

سفیانی

مهم‌ترین، مشهورترین و در عین حال مشکل‌ترین نشانه‌ای که برای ظهور مهدی علیه السلام به طور گسترده در منابع قدیم و جدید بیان می‌شود ظهور سفیانی است. بر خلاف آنچه برخی این نشانه را مخصوص منابع شیعه می‌دانند^۱، روایات مربوط به سفیانی در مصادر اهل سنت کمتر از منابع شیعه نیست. تنها روایات نعیم بن حماد در کتاب الفتن چندین برابر اخبار شیعه است. وی در این کتاب که قدیمی‌ترین منبع مربوط به ملاحم و علائم ظهور شمرده می‌شود، بیش از ده باب را به سفیانی و جنگ‌های او اختصاص داده و در آن حدود ۱۲۰ خبر نقل می‌کند. البته در تعدادی از آنها عنوان سفیانی وجود ندارد؛ ولی در ابواب مربوط به سفیانی ذکر شده است. از منابع شیعه، نعمانی یک باب از کتاب الغیبة را به احادیث سفیانی اختصاص داده و در آن هیجده حدیث گزارش کرده است. در باب علائم عمومی (باب ۱۴) نیز به دوازده حدیث در این باره اشاره می‌کند. شیخ صدوق و شیخ

طوسی هم در باب علائم ظهور مجموعاً پانزده روایت دربارهٔ سفیانی آورده‌اند و این تعداد، غیر از اخباری است که در ابواب دیگر از این سه کتاب ذکر شده است. به برخی از همین احادیث در کتاب‌های کافی و ارشاد و دیگر منابع شیعه برخورد می‌کنیم که همهٔ آنها به معصوم نسبت داده می‌شود.^۱ در منابع متأخر از جمله بحارالانوار حجم روایات مربوط به سفیانی بسیار بیشتر از آن است که گفته شد. کثرت این روایات و صحت سند یا مضمون برخی از یک سو و آشفتگی یا تفاوت مضامین آنها به اضافه وجود سفیانی‌هایی در تاریخ اسلام، اظهار نظر دربارهٔ این موضوع را بسیار مشکل کرده است. در این بحث ابتدا نگاهی کلی به مجموع روایات مربوط به این نشانه خواهیم داشت سپس با طرح فرضیه‌هایی به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

نمای کلی روایات سفیانی

الف) ویژگی‌ها

از آن‌جا که روایات مربوط به سفیانی در منابع شیعه و اهل سنت با هم تفاوت‌ها و اشتراک‌هایی دارد، لازم است روایات هر فرقه جداگانه ملاحظه گردد و آن‌گاه به مشترکات آنها پرداخته شود.

اول: منابع شیعه

در روایاتی که عالمان شیعه دربارهٔ سفیانی در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند چند خصوصیت به چشم می‌خورد:

۱. سند بیشتر روایات شیعه به معصوم می‌رسد و به ندرت روایتی وجود دارد

۱. شیخ طوسی علاوه بر هشت روایت منسوب به معصومان، روایات مقطوعه‌ای هم دربارهٔ سفیانی دارد.

که چنین نباشد،^۱ اما در منابع اهل سنت بر عکس، تعداد کمی از روایات مربوط به سفیانی از معصوم صادر شده است.

۲. در روایات فراوانی از شیعه بر حتمی بودن ظهور سفیانی تأکید شده است،^۲ در حالی که در منابع عامه سخنی از حتمی بودن سفیانی نیست. یک نمونه از روایات شیعه چنین است:

﴿ ۴۵ ﴾ عبدالمملک بن اعین گوید: نزد امام باقر علیه السلام سخن از قائم به میان آمد. من گفتم امیدوارم که (ظهور) او نزدیک باشد و سفیانی در کار نباشد. امام فرمود: نه، به خدا قسم او حتمی است و چاره‌ای از آمدن او نیست.^۳

۳. در روایات شیعه، سفیانی غالباً همراه چند علامت مشهور: نداء، نفس زکیه، فرو رفتن سرزمین بیداء و گاه یمانی یاد شده است؛^۴ اما منابع اهل سنت گرچه از آن نشانه‌ها هم سخن می‌گویند، لیکن در کنار سفیانی و به عنوان نشانه حتمی ظهور نیست.

۴. در منابع شیعه اگر سفیانی با موعود آخرالزمان ارتباط داده شده است، لفظ «القائم» به کار رفته؛ اما در منابع اهل سنت «المهدی» آمده است. به طور کلی در تمام منابع شیعه و اهل سنت این تفاوت چشم‌گیر است که در هر موضوعی از وجود مقدس امام دوازدهم نام برده شود، شیعه از لفظ قائم و اهل سنت از لفظ مهدی

۱. مانند شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۴۷ و ۴۶۳، ح ۴۴۴ و ۴۷۹.

۲. رک: نعمانی، الغیبه، باب ۱۸، ح ۲۰۱، ۴-۷ و ۱۰ و باب ۱۴، ح ۱۵ و ۲۶؛ شیخ صدوق، کمال‌الدین،

ص ۶۷۸ و ۶۸۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱ و شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۳۵.

۳. «عبدالمملک بن اعین قال کنت عند ابی جعفر فجرئ ذکر القائم فقلت له ارجو ان یکون عاجلاً و لا سفیانی فقال لا والله انه لمن المحتوم الذی لا بد منه» (نعمانی، الغیبه، ص ۳۱۲).

۴. تفصیل این روایات در بحث نفس زکیه گذشت.

استفاده می‌کند.^۱ حتی در روایاتی که کاملاً مضمون آنها یکی است، راوی شیعه و سنی یا منبع نقل‌کننده، این دو لفظ را تغییر داده‌اند.^۲

۵. در روایاتی از شیعه به ظهور سفیانی در ماه رجب اشاره شده است، ولی این مطلب در منابع اهل سنت وجود ندارد؛ برای نمونه:

﴿۴۶﴾ معلى بن خنيس از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند که موضوع سفیانی

حتمی است و خروج او در ماه رجب خواهد بود.^۳

۶. در روایات شیعه، مقابله سفیانی با مهدی و دشمنی او با شیعه و اهل بیت رسول خدا محسوس‌تر است، اما در منابع اهل سنت بیشتر از دشمنی او با مردم کوفه و مدینه و عموم بنی‌هاشم و گاه بنی‌عباس سخن گفته می‌شود.

دوم: منابع اهل سنت

این دسته از منابع موضوع سفیانی را بیشتر به صورت داستانی پیوسته طرح کرده و به تفصیل درباره جنگ‌های او با مردم مناطق مختلف سخن گفته‌اند،^۴ به گونه‌ای که اگر روایات به صورت مستقل گزارش شود کسی به ارتباط آنها با سفیانی پی نخواهد برد؛ به خصوص که در بسیاری از آنها نام سفیانی وجود ندارد.

در این مآخذ به مکان‌های تاریخی زیادی مانند قرقیساء، حرّان، خراسان، زوراء (بغداد)، جاییه روم، دمشق و... اشاره شده و هم‌چنین از بنی‌امیه، بنی‌عباس، برچم‌های سیاه و دیگر رویدادهایی که در تاریخ رخ داده، نام برده می‌شود. بر

۱. ر.ک: حسین مدرسی طباطبائی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۲۶.

۲. برای نمونه ر.ک: نعمانی، الغیبة، ص ۲۳۹ و مقایسه کنید با یوسف مقدسی، عقدالدرر، ص ۲۲۸.

۳. «عن المعلى بن خنيس عن ابي عبدالله قال ان امر السفیانی من الامر المحتوم و خروجه فی رجب» (شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۷۸ و ر.ک: نعمانی، الغیبة، باب ۱۸ ح ۲۰۱ و ۷).

۴. ر.ک: ابن منادی، الملاحم، ص ۷۷ به بعد؛ ابن حماد، الفتی، ص ۱۹۲ به بعد و یوسف مقدسی، عقدالدرر، ص ۹۲ به بعد.

خلاف روایات شیعه - که نام بیداء را مکرر آورده ولی کمتر به فرو رفتن لشکر سفیانی در آن تصریح دارد - در احادیث اهل سنت بیان این که لشکر اعزامی سفیانی به مدینه در منطقه بیداء فرو می‌رود بسیار بیشتر است.^۱ البته چنان که خواهیم گفت بسیاری از این اخبار از آخرالزمان یا ظهور مهدی سخنی نگفته‌اند.

سوم: وجوه مشترک

با آن که تفاوت‌هایی در مضمون و کیفیت نقل روایات مربوط به سفیانی در منابع شیعه و اهل سنت وجود دارد، وجوه مشترکی نیز در میان آنها دیده می‌شود، از جمله این که در روایات هر دو گروه موضوع دشمنی سفیانی و مهدی به چشم می‌خورد. هم‌چنین از قتل و غارت توسط سفیانی سخن گفته شده و ارتباط ظهور سفیانی با دوران بنی امیه و بنی عباس و پرچم‌های سیاه و... در هر دو دسته از منابع وجود دارد.^۲

مطلب دیگری که هم در منابع شیعه و هم منابع اهل سنت ملاحظه می‌شود، اخذ آن دو از یک دیگر است. به نظر می‌رسد روایاتی که نعیم بن حماد از جابر جعفی و به نقل از امام پنجم در الفتن آورده، در محافل شیعی آن زمان رواج داشته است. از طرفی بسیاری از احادیث شیعه با آنچه اهل سنت نقل کرده‌اند (غیر از آنچه به سند جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده است) شباهت دارد. این مطلب در الغیبه شیخ طوسی بیشتر نمایان است.

وجه اشتراک مهم‌تر دو فرقه، در عدم ارتباط روایات سفیانی با ظهور است. نکته قابل توجهی که درباره همه نشانه‌های ظهور به ویژه سفیانی - که از

۱. ر.ک: الفتن، ص ۲۲۶، باب ۴۱.

۲. درباره این موضوع در فرضیه اول سخن خواهیم گفت.

مشهورترین آنهاست - وجود دارد، این است که بخش عمده اخبار به نشانه بودن آن برای ظهور مهدی تصریح و حتی اشاره نکرده‌اند. مراجعه به کتاب الغیبة نعمانی که بیشترین اخبار سفیانی در منابع شیعه را در بردارد و هم چنین کتاب الفتن این حماد از منابع مهم اهل سنت که باب‌های متعددی را به موضوع سفیانی اختصاص داده، نشان می‌دهد که تنها بخشی از روایات نام مهدی و سفیانی را در کنار هم ذکر می‌کند و به تعبیر دیگر در ارتباط با ظهور قائم است و این روایات نیز از سند صحیحی برخوردار نیست.^۱ در این جا به نمونه‌هایی از این روایات توجه می‌کنیم:

﴿۴۷﴾ عیسی بن اعین از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: سفیانی حتمی است و در ماه رجب خروج می‌کند. از اول تا آخر قیامش پانزده ماه طول می‌کشد که شش ماه می‌جنگد و وقتی بر مناطق پنج‌گانه مسلط شد نه ماه حکومت می‌کند.^۲

چنان‌که پیداست در این روایت سخنی از ظهور مهدی و ارتباط سفیانی با آن نیست.

﴿۴۸﴾ در نقل محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام آمده است:.... بر شما بشارت باد به آنچه می‌خواهید. آیا نمی‌خواهید دشمنانتان در راه معصیت با یک‌دیگر بجنگند و به خاطر دنیا برخی، برخی دیگر را بکشند و شما در

۱. بررسی سند و متن برخی از این روایات در بحث نفس زکیه و علائم پنج‌گانه گذشت. برخی دیگر نیز که در الغیبة شیخ و دیگر منابع آمده است دارای اشکال سندی یا متنی است، مانند روایات ۴۴۴ و ۴۶۳ این کتاب که یکی مرسله و دیگری از غیر معصوم است.

۲. «السفیانی من المحتوم و خروجه فی رجب و من اول خروجه الی آخره خمسة عشر شهراً، ستة اشهر یقاتل فیها فاذا ملک الکور الخمس ملک تسعة اشهر ولم یزد علیها يوماً» (نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۰، باب ۱۸، ح ۱).

خانه‌هایتان در امان باشید؟ سفیانی برای دشمنان شما کافی است و آن از نشانه‌هاست...^۱

در این روایت نیز سخنی از قائم و ظهور او و آخرالزمان وجود ندارد، بلکه از ادامه آن بر می‌آید که حادثه‌ای مربوط به زمان ائمه علیهم‌السلام است، چون از امام می‌پرسند: وقتی سفیانی آمد چه کنیم؟ امام می‌فرماید: به مکه و دیگر شهرها بروید. و در روایت دیگری می‌فرماید: به سوی ما بیایید.^۲ ولی در آن روایت هم اشاره‌ای به ظهور یا آخرالزمان نیست.

به نظر می‌رسد دسته‌ای از روایاتی که خروج سفیانی را حتمی دانسته، به فرض صحت، پیش‌گویی حوادثی است که در تاریخ اسلام رخ داده است.^۳ این‌که در روایتی خروج سفیانی و خروج قائم هر دو از امور حتمی دانسته شده و در کنار هم آمده است،^۴ این نکته را به ذهن می‌رساند که سفیانی حادثه‌ای است که در طول تاریخ حتماً رخ خواهد داد چنان‌که قائم از امور قطعی است.

﴿۴۹﴾ ابن عباس می‌گوید: اگر سفیانی در سال ۳۷ خروج کند مدت حکومتش ۲۸ ماه و اگر در سال ۳۹ خروج کند مدت حکومتش ۲ ماه خواهد بود.^۵

۱. «محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر الباقر عليه السلام يقول... فابشروا ثم ابشروا بالذی تريدونه ألتتم ترون اعدائکم يقتتلون فی معاصی الله و یقتل بعضهم بعضاً علی الدنیا دونکم و انتم فی بیوتکم آمنون فی عزلة عنهم و کفی بالسفیانی نعمة لكم من عدوکم و هو من العلامات لکم مع ان الفاسق لو قد خرج لمکتتم شهراً او شهرین بعد خروجه لم یکن علیکم بأس حتی یقتل خلقاً کثیراً دونکم» (نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۱، باب ۱۸، ح ۳ و معجم احادیث الهدی، ج ۳، ص ۲۷۱ به نقل از: نعمانی).

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۳، باب ۱۸، ح ۷.

۳. ر.ک: همین کتاب، بحث سفیانی‌های تاریخی.

۴. این روایت در بحث نفس زکیه (شماره ۳۱) ذکر شد.

۵. «عکرمة عن ابن عباس قال: اذا کان خروج السفیانی فی سبع و ثلاثین کان ملکه ثمانیة و عشرين شهراً و ان خرج فی تسع و ثلاثین کان ملکه تسعة اشهر» (الفتن، ص ۱۹۴).

این حدیث علاوه بر این که به معصوم نمی‌رسد از زمان ظهور سفیانی در سال‌های اولیه حکومت اسلامی سخن می‌گوید.

این چند خبر نمونه‌ده‌ها روایتی است که در آن از سفیانی نام برده شده، اما هیچ ارتباطی با ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام در آن دیده نمی‌شود. این مطلب در روایات اهل سنت، که منشأ بسیاری از کتب شیعه می‌باشد، نمایان تر است؛ مثلاً در کتاب الفتن از باب ۳۰-۳۶ در میان ده‌ها حدیث تنها در چهار مورد نام مهدی آمده است.

ب) ضعف سند

با مراجعه به اسناد و راویان نشانه‌های ظهور از جمله سفیانی در می‌یابیم که تقریباً سند هیچ‌یک از این روایات صحیح نیست و مطلب علمی با آن اثبات نمی‌شود، گرچه با مسامحه می‌توان به بخشی از آنها اعتماد کرد و از مجموع آنها اجمالاً به مطلبی دست یافت؛ با این تلقی، کثرت روایات به خصوص در موضوع سفیانی ممکن است اشکال‌های تک تک آنها را جبران کند. در این جا اسناد همه روایات سفیانی را در کتاب الغیبة نعمانی که از قدیمی‌ترین کتاب‌های شیعی است و به تفصیل از علائم ظهور سخن گفته، بررسی می‌کنیم.

نعمانی در باب ۱۸ که مخصوص سفیانی است هیچ‌چند روایت نقل کرده است.

جرح و تعدیل راویان این روایات به ترتیب در پی می‌آید:^۱

۱. ابن عقده (احمد بن محمد بن سعید)، محمد بن مفضل، حسن بن علی بن فضال، ثعلبة بن میمون و عیسی بن اعین؛ همه این افراد توثیق شده‌اند، گرچه

۱. درباره مدارک این جرح و تعدیل‌ها ر.ک: گفتار دوم از فصل اول و هم‌چنین ذیل نام هر یک از این افراد در رجال نجاشی و طوسی و فهرست او.

ابن عقده زیدی جارودی است و حسن بن علی بن فضال فطحی مذهب. با وجود این، ارتباط آنان با محافل غیر شیعه و فرقه‌های مخالف امامیه مانند زیدیه، روایات آنان را با مشکل جدی روبه‌رو می‌کند. بنابراین ممکن است اخباری نقل کرده باشند که با روایات غیر امامیه مطابق است. حتی به فرض پذیرش این روایت، خواهیم گفت دلیلی بر نشانه ظهور بودن در آن وجود ندارد.

۲. ابن عقده، قاسم بن محمد، عبیس بن هشام، محمد بن بشر، عبدالله بن جبلة، عیسی بن اعین، معلی بن خنیس؛ عبدالله بن جبلة واقفی می‌باشد اما توثیق شده است. درباره معلی بن خنیس پیش‌تر سخن گفته شد. محمد بن بشر و قاسم بن محمد مجهول‌اند.

۳. ابن عقده، علی بن حسن بن فضال، حسن بن محبوب، ابویوب، محمد بن مسلم؛ اشکال این سند همانند اولی است.

۴. ابن عقده، علی بن حسن، عباس بن عامر، عبدالله بن بکیر، زراره، عبدالملک بن اعین؛ گذشته از ابن عقده (زیدی) و علی و عبدالله (فطحی)، عبدالملک توثیق صریح ندارد اما مدح شده است.

۵. ابن عقده، علی بن حسن، محمد بن خالد اصم، ابن بکیر، ثعلبة بن میمون، زراره، حمران بن اعین؛ در این سند محمد بن خالد شناخته شده نیست.

۶. ابن عقده، محمد بن سالم ازدی، عثمان بن سعید طویل، احمد بن سلیم، موسی بن بکر، فضیل بن یسار؛ در این سند محمد بن سالم و عثمان و احمد مجهول‌اند. این در حالی است که واقفی بودن موسی بن بکر را نپذیریم.

۷. محمد بن همام، جعفر بن محمد بن مالک فزاری، عباد بن یعقوب، خلاد صائغ؛ جعفر در این روایت ضعیف است.

۸. احمد بن هوذه، ابراهیم بن اسحاق، عبدالله بن حماد، عمرو بن شمر، جابر جعفی؛

گرچه دربارهٔ جابر جعفی اختلاف نظرهایی وجود دارد اما وجود ابراهیم بن اسحاق در تضعیف این روایت کافی است. دربارهٔ هر دو نفر قبلاً توضیح داده شد.

۹. محمد بن همام، جعفر بن محمد فزاری، حسن بن علی بن یسار، خلیل بن راشد، علی بن ابی حمزه؛ در این خبر جعفر فزاری ضعیف، حسن و خلیل مجهول و علی بن ابی حمزه واقفی است.

۱۰. محمد بن همام، احمد خالنجی، ابوهاشم جعفری؛ احمد در این سند مجهول است.

۱۱. علی بن احمد بندنیجی، عبیدالله بن موسی، محمد بن موسی، احمد بن ابی احمد، محمد بن علی، حسن بن علی، حسن بن جهم؛ در این سند احمد بن ابی احمد و عبیدالله بن موسی مجهول‌اند، علی بن احمد توسط غضائری تضعیف شده و محمد بن علی ضعیف است.

۱۲. احمد بن هوده، ابراهیم بن اسحاق، عبدالله بن حماد، حسین بن علاء، ابن ابی یغفور؛ در این سند احمد مجهول و ابراهیم ضعیف است.

۱۳. ابن عقده، علی بن حسن، عباس بن عامر، محمد بن ربیع، هشام بن سالم که محمد بن ربیع توثیقی ندارد.

۱۴. علی بن احمد بندنیجی، عبیدالله بن موسی، عبدالله بن محمد، محمد برقی، حسن بن مبارک، ابواسحاق همدانی، حارث همدانی؛ نفر دوم و سوم مجهول‌اند و نفر اول در قول ابن غضائری ضعیف است.

۱۵. علی بن احمد، عبیدالله بن موسی، ابراهیم بن هاشم، ابن ابی عمیر، هشام بن سالم؛ اشکال این سند نیز مربوط به عبیدالله و علی بن احمد است.

۱۶. علی بن احمد، عبیدالله بن موسی، محمد بن موسی، احمد بن ابی احمد، اسماعیل بن عیاش، مهاجر بن حکیم، مغیره بن سعید؛ وجود مغیره لعنت شده بر زبان امام در ردّ این خبر کافی است.

۱۷. محمد بن همام، جعفر فزاری، حسن بن وهب، اسماعیل بن ابان، یونس بن ابی‌یعفور؛ اگر ضعف فزاری هم توجیه شود، حسن و اسماعیل ناشناخته‌اند.

۱۸. ابن‌عقده، حمید بن زیاد، علی بن صباح، حسن بن محمد حضرمی، جعفر بن محمد بن سماعه، ابراهیم بن عبدالحمید، ابویوب خزاز، محمد بن مسلم؛ حمید بن زیاد و جعفر بن محمد واقفی اما نقه‌اند و علی بن صباح شناخته شده نیست.

از بین سند هیجده روایتی که گذشت ممکن است با وجود ابن‌عقده، به روایت اولی و سومی اعتماد کنیم که آن دو خبر هم قابل تطبیق بر سفیانی‌های تاریخی است و می‌تواند پیش‌گویی ظهور آنان از سوی ائمه علیهم‌السلام باشد. در بقیه روایات دست کم یک نفر ضعیف یا مجهول قرار دارد. بنابراین اعتماد قطعی به آنها نیست، گرچه می‌تواند اجمالاً مؤید دیگر اخبار و جبران‌کننده ضعف آنها باشد. سند دیگر روایات مربوط به سفیانی در کتاب نعمانی و دیگر منابع اصلی بهتر از این اسناد نیست و اگر استثنایی وجود داشته باشد روایت از نظر متن قابل توجیه است. همه این مطالب درباره راویان شیعی است. اما آنچه در کتب اهل سنت آمده، قابل اعتماد نیست چون یا سند آن به معصوم نمی‌رسد و یا به معصوم نسبت داده شده؛ ولی راویان آن حتی از نظر اهل سنت قابل اعتماد نیستند. با این همه جای تعجب است که چگونه برخی عالمان شیعه و به‌خصوص نویسندگان متأخر، از آن منابع فراوان اخذ کرده و می‌کنند!

ج) تناقض و ابهام

در این قسمت، قطع نظر از اسناد روایت‌ها، به تناقض درونی اخبار مربوط به سفیانی می‌پردازیم.

۱. از نظر نام و نسب، در منابع شیعه و سنی نام‌های عبدالله، عثمان، عنبسه،

معاویه، حرب، عتبه و عروه برای سفیانی^۱ و نام‌های یزید، عنبسه، هند و عتبه برای پدرش^۲ ذکر شده است. گاهی نسب او به عتبه بن ابی سفیان^۳ و گاه به خالد بن یزید بن معاویه^۴ می‌رسد.

۲. محل خروج او را حمص، وادی یابس، ایلیاء (بیت المقدس) اندرا و روم نوشته‌اند.^۵

۳. تناقض اصلی درباره مدت حکومت سفیانی است. در بیشتر روایات آن را نه ماه دانسته‌اند،^۶ ولی روایات دیگری بر خلاف آن تصریح دارد. چنان‌که دو حدیث زیر کاملاً با هم متناقض است:

﴿۵۰﴾ سفیانی نه ماه حکومت می‌کند و یک روز هم بر این مدت افزوده نمی‌شود.^۷

﴿۵۱﴾ عبدالله بن ابی منصور بجلی گوید: از امام صادق ع پرسیدم... نه ماه حکومت می‌کند؟ فرمود: نه، هشت ماه، یک روز هم به آن افزوده نمی‌شود.^۸

۱. درباره این نام‌ها به ترتیب ر.ک: الفتن، ص ۱۹۱؛ شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۷۹؛ ابن منادی،

الملاحم، ص ۷۷؛ یوسف مقدسی، عقدالدرر، ص ۸۰ و ۹۱ و قرطبی، التذکره، ص ۶۹۴ و ۷۰۲.

۲. الفتن، ص ۱۹۱؛ شیخ صدوق، همان، ص ۶۷۹؛ ابن منادی، همان، ص ۷۷ و یوسف مقدسی، همان،

ص ۸۰.

۳. الغیبة طوسی، ص ۴۴۴.

۴. شیخ طوسی، الفتن، ص ۱۹۳.

۵. الفتن، ص ۱۹۷، ۱۹۳، ۱۸۸ و شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۴۳.

۶. شیخ طوسی، همان، ص ۴۴۹ و الفتن، ص ۱۸۸ و ۴۴۵.

۷. متن و آدرس این حدیث در شماره ۴۷ گذشت.

۸. «عبدالله بن ابی منصور البجلی قال سألت ابا عبدالله عن اسم السفیانی فقال ما تصنع باسمه اذا ملک

کور الشام الخمس: دمشق و حمص و فلسطين و الاردن و قنسرین فتوقعوا عند ذلك الفرج. قلت

یملك تسعة اشهر؟ قال لا، لكن یملك ثمانية اشهر لا یزید یوماً» (شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۸۰

و فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۸۲).

در روایات دیگری مدت حکومت سفیانی، سه سال و نیم^۱ و یا به اندازه بارداری شتر^۲ ذکر شده است. در این مورد به روایت ۴۹ نیز توجه شود.

۴. بر خلاف مجموع روایاتی که سفیانی را ظالم و متعدی وصف می‌کند، اخباری وجود دارد که حاکی از خوبی اوست. در کتاب الفتن روایت شده که سفیانی کسی است که خلافت را به مهدی می‌سپارد.^۳ سید بن طاووس نیز همان خبر را آورده است.^۴ وی روایت دیگری نقل می‌کند مبنی بر این که سفیانی با مهدی ملاقات و با او بیعت خواهد کرد.^۵ جالب‌تر از اینها روایتی منسوب به علی علیه السلام است که در آن از عدالت سفیانی سخن گفته شده، به گونه‌ای که مردم خواهند گفت هر چه درباره او شنیده بودیم دروغ بود.^۶

۵. در بسیاری از روایت‌ها می‌خوانیم: سفیانی زنان را می‌کشد یا شکم زنان باردار را می‌درد.^۷ اما در احادیثی هم آمده است که فقط زنان از دست او در امان‌اند یا به آنان آسیبی نمی‌رساند.^۸

۶. در روایتی از عبادت کردن سفیانی سخن گفته می‌شود^۹ و روایاتی دیگر می‌گویند او هیچ‌گاه عبادت نکرده است.^{۱۰}

۱. الفتن، ص ۱۸۸.

۲. شیخ طوسی، همان، ص ۴۵۰.

۳. الفتن، ص ۲۴۷ و ۴۷۳ و الموسوعة فی احادیث المهدی، ص ۲۱۰.

۴. التشریف بالمتن، ص ۱۴۱.

۵. همان و الفتن، ص ۲۴۴.

۶. یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۹۱.

۷. الفتن، ص ۱۸۹.

۸. الفتن، ص ۱۹۲، ح ۷۸۶: نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۲، باب ۱۸، ح ۳.

۹. الفتن، ص ۱۹۰، ح ۷۸۰.

۱۰. همان، ص ۲۰۳-۲۰۲ ح ۸۲۵ و نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۸، باب ۱۸، ح آخر.

۷. در بسیاری از روایات سفیانی مطالبی آمده که مبهم و سؤال‌انگیز است؛ مثلاً در منابع شیعه از مقابله نام حضرت علی علیه السلام با سفیانی سخن گفته می‌شود:

﴿۵۲﴾ ابو حمزة ثمالی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام باقر علیه السلام می‌فرمود: خروج سفیانی حتمی است. امام فرمود: آری، اختلاف بنی عباس هم حتمی است، قتل نفس زکیه حتمی است، خروج قائم حتمی است. گفتم: ندا چگونه است؟ فرمود: آواز دهنده‌ای اول روز فریاد می‌زند که حق با علی علیه السلام و شیعیان اوست. سپس ابلیس در آخر روز ندا می‌کند که حق با سفیانی و پیروان اوست. آن‌گاه عده‌ای به شک می‌افتند.^۱

در این روایت به اختلاف بنی عباس اشاره شده و ظهور یکی از سفیانی‌های تاریخی هم در زمان اختلاف بنی عباس (امین و مأمون) رخ داده است.^۲ علاوه بر این که خروج قائم علیه السلام در کنار اموری حتمی مانند نشانه‌ها بیان شده است. آنچه قابل گفت و گو است این که سفیانی در مقابل علی علیه السلام قرار داده شده، در حالی که سفیانی دشمن مهدی است و ندا باید برای آن باشد. در روایت دیگری گفته شده ابلیس ندا می‌کند که حق با عثمان بن عفان است و ندا دهنده آسمانی می‌گوید حق با علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۳ این نقل‌ها با آنچه در تاریخ دو حزب مشهور عثمانی و شیعه علی علیه السلام وجود داشته است ابهام ایجاد می‌کند، چون مناسبتی ندارد که در آن زمان نام علی علیه السلام و عثمان در ندا بیاید.

۱. «عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان اباجعفر کان یقول ان خروج السفیانی من الامر المحتوم. قال: نعم، و اختلاف و ولد العباس من المحتوم و قتل النفس الزکیة من المحتوم و خروج القائم من المحتوم فقلت له: کیف یکون النداء؟ قال: ینادی من السماء اول النهار ألا ان الحق فی علی و شیعته ثم ینادی ابلیس لعنة الله فی آخر النهار ألا ان الحق فی السفیانی و شیعته فیرتاب المبطلون» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۸۰، باب علائم، ح ۱۴).

۲. ر.ک: همین کتاب، مبحث سفیانی‌های تاریخی.

۳. نعمانی، النبیة، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

ابهام دیگر در روایتی است که می‌گوید خراسانی و سفیانی و یمانی در یک روز قیام خواهند کرد.^۱

نمونه سوم روایتی از امام رضا علیه السلام است که درباره علی بن ابی حمزه بطائنی فرمود: «آیا او همان کسی نیست که روایت می‌کرد سر مهدی به عیسی بن موسی که صاحب سفیانی است هدیه می‌شود؟»^۲ اگر مراد امام همان مهدی عباسی و ولیعهدش عیسی بن موسی است پس سفیانی یا صاحب سفیانی در این جا چه معنایی خواهد داشت؟ آیا مقصود امام، تاریخی بودن و نادرست بودن آن است یا مقصود آن است که سفیانی غیر از آن کسی است که علی بن ابی حمزه تصور می‌کرده است؟

تا این جا نمایی کلی از روایات سفیانی ارائه شد. اکنون با سفیانی‌هایی که در تاریخ، ظهور کرده‌اند آشنا می‌شویم.

سفیانی‌های تاریخ

نقد و بررسی روایات مربوط به سفیانی، مستلزم آشنایی با کسانی است که مدعی بوده‌اند سفیانی موعودند یا دیگران چنین ادعایی درباره آنان نموده‌اند. این مبحث به‌رغم لزوم و اهمیتش، مورد بی‌توجهی کسانی قرار گرفته که به تفصیل درباره نشانه‌های ظهور و سفیانی بحث کرده‌اند.

گفتنی است که انتخاب نام اول و دوم و... برای سفیانی‌هایی که در تاریخ اسلام ظهور کرده‌اند از سوی نگارنده است و در منابع تاریخی ارتباطی بین آنها وجود ندارد.

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۴۷.

۲. همان، ص ۷۰.

سفیانی اول

از دوران خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک (ولید دوم) اختلاف در درون بنی‌امیه (آل مروان) شدت یافت. از آن‌جا که او همانند پدرش مردی عیاش و بی‌توجه به حکومت بود، پسر عمویش یزید بن ولید بن عبدالملک (یزید سوم) به مخالفت با او برخاست و با استفاده از اختلاف قیس و کلب، همراه گروهی از بنی‌امیه دمشق را به تصرف در آورد و ولید را که در قصر خود خارج از شهر سکونت داشت محاصره کرد و سپس کشت. مروان حمار به خون‌خواهی خلیفهٔ مقتول از موصل، محل فرمانروایی‌اش به سوی دمشق آمد و ابراهیم بن ولید را که پس از مرگ یزید بن ولید جانشین برادر شده بود خلع کرد و آخرین خلیفه بنی‌امیه شد.

بلاذری می‌گوید: ولید دوم، سفیانی یعنی ابومحمد زیاد بن عبدالله بن یزید بن معاویه را خواست و برای نبرد با یزید سوم به دمشق گسیل کرد. وقتی ابومحمد نزدیک دمشق رسید یزید شخصی را به مقابلهٔ او فرستاد ولی کار آن دو به صلح انجامید و سفیانی به بیعت یزید تن داد. این مورخ در جای دیگری می‌گوید: بین مروان بن عبدالله بن عبدالملک عامل ولید بر حمص و ابومحمد سفیانی اختلاف شد و سفیانی مطالبی دربارهٔ او گفت که ناخواسته قتل وی را باعث شد. پس از آن مردم حمص، با سفیانی بیعت کردند ولی یزید سوم، سلیمان بن هشام را به جنگ او فرستاد و سلیمان توانست سفیانی را همراه گروهی دستگیر و زندانی کند. هواداران او برای آزادی‌اش تلاش کردند و پس از موفقیت، او را با زنجیر اسارت بر منبر نهادند و به طرفداری از مروان حمار با او بیعت کردند. بلاذری تأکید می‌کند که هر کس گمان کرده ابومحمد سفیانی در زندان کشته شده است، اشتباه می‌کند.^۱

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۹، ص ۱۵۷، ۲۰۳ و ۲۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۴۳، ۲۴۴ به بعد.

تا این جا چنین استفاده می‌شود که یکی از نوادگان یزید بن معاویه به نام زیاد بن عبدالله معروف به سفیانی بر حمص حاکم شد و این واقعه حدود سال ۱۲۶ق یعنی زمان به خلافت رسیدن مروان حمار رخ داده‌است. پس از این تا سال ۱۳۲ق سخنی از این سفیانی نیست. گویا وی از سوی مروان عامل حمص و دمشق بوده است چون خود مروان مرکز خلافت را در حرّان قرار داد.

هنگامی که عبدالله بن علی عباسی برای تصفیة شام از امویان به این منطقه رفت، ابو محمد زیاد بن عبدالله سفیانی به طمع حکومت و ادعای این که او سفیانی موعود است و دولت اموی را بر می‌گرداند، از مردم بیعت گرفت. عبدالله بن علی، برادرش عبدالصمد را به جنگ سفیانی فرستاد و عبدالصمد شکست خورد. بار دیگر عبدالله و عبدالصمد و حمید بن قحطبه به نبرد سفیانی و ابوالورد - یکی از فرماندهان او - رفتند و آنان را شکست دادند. سفیانی گریخت و برخلاف عباسیان سرخ پوشید و مردم را به سوی خود خواند. عبدالله بن علی او را دنبال کرد و سفیانی متواری شده به مدینه رفت که عامل عباسی این شهر با او جنگید و او را کشت.^۱

سفیانی دوم

ابوالحسن، علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه معروف به ابوالعمیطر به سال ۱۹۵ق در دمشق ادعای خلافت کرد و مردم با او بیعت کردند. مادرش نفیسه دختر عبدالله بن عباس بن علی رضی الله عنه بود و به این جهت خود را فرزند دو شیخ صفین رضی الله عنهما و معاویه می‌دانست. سفیانی که هشتاد سال داشت، عامل امین را از دمشق بیرون کرد و بر آن جا مسلط شد. مردم بارها از او خواسته بودند قیام کند

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۲۳ و تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۴۴، ۴۴۵.

ولی اقدام نمی‌کرد، تا این‌که گروهی چندین شب در سرداب خانه‌اش پنهان شدند و او را ندا کردند که قیام کن. سفیانی ابتدا این آواز را از شیطان می‌دانست؛ ولی سرانجام به آن ترتیب اثر داد. دربارهٔ سرانجام این سفیانی، گزارش زیادی در دست نیست. ذهبی به اشاره می‌گوید برای او حوادثی رخ داد؛ سپس فرار کرد و خود را خلع کرده، پنهان شد و مرد.^۱

سفیانی سوم

یکی از شورش‌هایی که در اواخر حکومت معتصم (۲۲۷ ق) رخ داد، قیام ابو حرب یمانی معروف به میرقع است. در نام و نسب و لقب او ارتباطی با سفیانی وجود ندارد؛ اما طبری می‌گوید: «او ادعا می‌کرد اموی است و کسانی که دعوتش را اجابت کردند گفتند او سفیانی است.»^۲ این مورخ علت خروج این سفیانی را این‌گونه می‌نویسد: یکی از سربازان حاکم بدون اجازه و در غیبت ابو حرب وارد خانه‌اش شد و چون همسر یا خواهرش ممانعت کرد او را زد. وقتی ابو حرب به خانه بازگشت شمشیر گرفت و آن سرباز را کشت. سپس از ترس حاکم گریخت و نقابی بر صورت زد تا شناخته نشود. وی به یکی از کوه‌های اردن رفت و هر که را می‌دید، علیه حاکم تحریک می‌کرد و معایب وی را می‌گفت تا آن‌که گروهی از کشاورزان و روستاییان و برخی از بزرگان یمن و دمشق مانند ابن بیهس دعوتش را پذیرفتند. او همراه صد هزار نفر قیام کرد و معتصم که در مرض مرگ بود، رجاء بن ایوب را به جنگ او فرستاد. بسیاری از یاران ابو حرب از دورش پراکنده شدند و

۱. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴۳، ص ۲۴؛ محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۲۸۴ و تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۱۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۱۶ و ۱۱۸.

لشکر شکست خورد و ابو حرب دستگیر شد.^۱ یعقوبی نام ابو حرب یمانی را تمیم لخمی و خروج او را در زمان واثق ذکر کرده است.^۲

سفیانی چهارم

طبری در حوادث سال ۲۹۴ ق می‌نویسد: «در این سال مردی را در شام دستگیر کردند که ادعا می‌کرد سفیانی است؛ سپس او و همراهانش را از شام نزد خلیفه آوردند. گفته‌اند او دیوانه بود.»^۳ این مورخ یا دیگران توضیح بیشتری دربارهٔ این شخص نداده‌اند.

سفیانی پنجم

وجود این شخص قطعی نیست و به نظر می‌رسد همان ابو محمد زیاد بن عبدالله (سفیانی اول) باشد. چون بلاذری هنگام گزارش سفیانی اول (قیام‌کننده در زمان سفاح) می‌گوید: برخی نام او را عباس بن محمد بن عبدالله بن یزید بن معاویه می‌دانند و می‌گویند زیاد بن عبدالله به حمایت از ولید بن یزید قیام کرد و کسی که در زمان عبدالله بن علی خروج کرد شخص دیگری است.^۴

البته بلاذری در ادامه تصریح می‌کند که هر دو، یکی هستند؛ ولی به هر حال این اختلاف نظر وجود داشته که سفیانی زمان بنی‌امیه، با سفیانی ابتدای خلافت عباسیان فرق دارد. از آن‌جا که در منابع سخنی از سفیانی اول در فاصله سال‌های ۱۲۶-۱۳۲ ق نیست، شاید بتوان احتمال داد که او از صحنه کنار رفته یا مرده باشد

۱. همان.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۱۳۵.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۲۳.

و آن‌که در زمان عبدالله بن علی قیام کرده، همان عباس سفیانی است. ولی قول بلاذری قوی‌تر به نظر می‌رسد.

در پایان این قسمت ذکر این نکته لازم است که در روایتی از کتاب الفتن سلیلی (مذکور در ملاحم سید بن طاووس)، از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که اولین فتنه، سفیانی و آخرین فتنه هم سفیانی است. آن‌گاه سلیلی (متوفای اوایل قرن چهارم) می‌گوید: مراد از سفیانی اول در کلام آن حضرت، ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی است.^۱ ولی این مطلب فقط تطبیقی از سوی سلیلی است و دلیلی بر آن وجود ندارد.

چنان‌که اشاره شد، ظهور سفیانی تنها نشانه‌ای به‌شمار می‌رود که روایات آن از نظر حجم و مضمون به‌گونه‌ای است که اظهار نظر قطعی درباره آن را غیر ممکن می‌سازد، زیرا از یک سو برخی از آن اخبار قابل تطبیق بر حوادث تاریخی است یا مطالب نادرستی در آنها به چشم می‌خورد و از سوی دیگر، اصل سفیانی و بلکه همه علائم، مربوط به آینده‌اند و نمی‌توان درباره آن چه قرار است در آینده رخ دهد و دلیل آن هم جز این روایات نیست، قضاوت قطعی کرد؛ به‌خصوص که مضمون تعدادی از این اخبار اشکال خاصی ندارد، یعنی دلیل بر رد آنها نیست و از نظر سند هم معتبرند.^۲

فرضیه‌ها

به منظور بررسی همه جوانب این موضوع، بهتر است فرضیه‌ها و احتمالاتی را که از مطالعه اخبار سفیانی به ذهن می‌رسد یا دیگران آن را گفته‌اند، بیان و ضمن آن به

۱. ابن طاووس، التشریف بالمتن، ص ۲۷۱.

۲. تعبیر «معتبر» به جهت آن است که برخی روایات اصطلاحاً «صحیح» نیستند اما به آنها می‌توان اعتماد کرد.

نقد روایات پرداخته شود. در این قسمت فقط به محتوای روایات توجه می‌کنیم و از سند بحث نخواهیم کرد.

فرضیه اول: ظهور سفیانی نشانه‌ای حتمی برای ظهور

مراد از سفیانی، شخصی است که نزدیک ظهور حجت حق از شام قیام می‌کند و پس از مبارزه با مهدی کشته می‌شود. او از نسل ابوسفیان است و....

این نظریه مشهور درباره سفیانی است، بلکه باید گفت کسی - دست کم در شیعه - برخلاف آن اظهار نظر قطعی و کتبی نکرده، گرچه نقض و ابرام‌هایی درباره آن صورت گرفته است. مرحوم صدر ضمن پذیرش این روایات به چهار مورد از نقاط ضعف اخبار سفیانی اشاره کرده، ولی از وجود سفیانی‌های تاریخی سخنی نگفته است. وی احتمال این‌که سفیانی همان دجال باشد را بررسی کرده، اما به جزئیات این روایات نمی‌پردازد.^۱

استاد امینی ضمن اشاره به احتمال جعل درباره احادیث سفیانی می‌نویسد: «به صرف احتمال و وجود یک مدعی باطل، نمی‌شود حکم به مجعولیت و بطلان کرد.»^۲ در نوشته دیگری اخبار مربوط به نام و نسب سفیانی و هم‌چنین ارتباط او با دولت بنی‌عباس تضعیف و سمبلیک بودن سفیانی تقویت شده است. نویسنده ضمن بیان احتمال جعل در این اخبار، آن را دلیلی بر سوء استفاده از آنها دانسته و در عین حال جزئیاتی را که درباره سفیانی نقل شده، پذیرفته است.^۳ نگارنده به کتاب یا مقاله دیگری که اخبار سفیانی را نقد کرده باشد برخورد نکرد و سه مورد

۱. سیدمحمد صدر، تاریخ الغیبة الکبری، ص ۲۶۷ به بعد.

۲. ابراهیم امینی، دادگستر جهان، ص ۲۲۲.

۳. اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۵۳ و ۲۷۳.

فوق هم‌گرچه اشکال‌هایی در این باره بیان کرده‌اند، لیکن اصل روایات مربوط به این نشانه را پذیرفته‌اند. غالب مؤلفان کتاب‌های مربوط به ظهور و نشانه‌ها، چند روایت دربارهٔ سفیانی نقل کرده و توضیحاتی در اطراف آن داده‌اند، اما به مجموع روایات و اشکالاتی که متوجه آنهاست یا مدعیان تاریخی، اشاره‌ای نمی‌کنند.

اشکال‌های فرضیه

در اخبار سفیانی مطالبی به چشم می‌خورد که اعتماد بر سخن مشهور را سست می‌کند. این مطالب عبارت‌اند از:

۱. ارتباط ظهور سفیانی با دولت‌های عباسی و اموی و مروانی

در منابع شیعه و سنی، بسیاری از اخبار سفیانی با موضوع اختلاف یا سقوط بنی‌عباس آمیخته یا در آنها از امویان یا مروانیان نام برده می‌شود. نمونه‌هایی از این اخبار چنین است:

﴿۵۳﴾ احمد بن هوزه باهلی از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبدالله بن حماد

انصاری از حسین بن علاء از عبدالله بن ابی‌یعفور از امام باقر علیه السلام نقل

می‌کند: برای فرزندان عباس و مروانی حادثه‌ای در قرقیسیاء رخ خواهد

داد که در آن جوان قدرتمند پیر می‌شود... سپس سفیانی ظهور می‌کند.^۱

﴿۵۴﴾ علی بن احمد بندنیجی از عبیدالله بن موسی علوی از محمد بن موسی

۱. «قال لی ابو جعفر الباقر علیه السلام ان لولد العباس والمروانی لوقعة بقرقیسیاء یشیب فیها الفلام الحزور و یرفع الله عنهم النصر و یوحی الی طیر السماء و سباع الارض: اشبعی من لحوم الجبارین ثم یشخرج السفیانی» (نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۵، باب ۱۸، ح ۱۲ و محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰ به نقل از: نعمانی).

از احمد بن ابی‌احمد از محمد بن علی قرشی از حسن بن جهم نقل کرده‌است: به امام رضا علیه السلام عرض کردم می‌گویند سفیانی وقتی قیام می‌کند که سلطنت بنی‌عباس از بین رفته است. فرمود دروغ می‌گویند. او قیام می‌کند در حالی که سلطنت آنان بر پاست.^۱

﴿۵۵﴾ محمد بن همام از جعفر بن مالک از علی بن عاصم از احمد بن محمد بن ابی‌نصر از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: پیش از این امر، سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح خروج می‌کنند. پس این چه حرف‌هایی است که این و آن می‌گویند؟^۲

﴿۵۶﴾ در نقل ابن‌عقده از یحیی بن زکریا از یوسف بن کلیب از حسن بن علی بن ابی‌همزه از سیف بن عمیره از ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام آمده‌است: بنی‌عباس حتماً به حکومت می‌رسند سپس اختلاف خواهند کرد و میان آنان تفرقه به‌وجود خواهد آمد آن‌گاه خراسانی و سفیانی یکی از مشرق و دیگری از مغرب قیام خواهند کرد و به سرعت به کوفه خواهند آمد. نابودی آنان به دست این دو نفر است و هیچ‌کس را باقی نخواهند گذاشت.^۳

۱. «قلت للرضا علیه السلام: اصلحك الله أنهم يتحدثون ان السفیانی یقوم و قد ذهب سلطان بنی‌العباس. فقال: کذبوا انه لیقوم و ان سلطانهم لقائم» (نعمانی، همان، ح ۱۱).

۲. «قبل هذا الامر السفیانی والیمانی والمروانی و شعیب بن صالح فکیف یقول هذا و هذا» (همان، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۲).

۳. «عن ابی‌جعفر علیه السلام: لابد ان یملك بنو‌العباس فاذا ملکوا واختلفوا و تشتت امرهم خرج علیهم الخراسانی والسفیانی هذا من المشرق و هذا من المغرب یتبقان الی الکوفة کفرسی رهان هذا من هاهنا و هذا من هاهنا حتی یکون هلاکهم علی ایدیها. اما انهما لا یبقون منهم احداً ابداً» (همان، ص ۲۶۷، باب ۱۴، ح ۱۸) نعمانی این روایت را ضمن حدیث طولانی دیگری با سند دیگر آورده است (همان، ص ۲۶۴).

در روایت از نشانه‌های پنج‌گانه نیز هلاکت عباسی و خروج سفیانی در کنار هم ذکر شده است.^۱ همچنین است روایت دیگری که شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ طوسی آن را به اختلاف مضمون آورده‌اند: ولی در هر سه کتاب «اختلاف عباسیان و خروج سفیانی» در کنار یک‌دیگر ذکر شده است.^۲

این‌گونه روایات در منابع اهل سنت به‌خصوص الفتن فراوان‌تر است؛ به‌طوری که مؤلف آن ابن حماد نام برخی از ابواب کتاب خود را این‌گونه انتخاب کرده است: «باب ۳۳ آن‌چه میان بنی‌عباس و اهل مشرق و سفیانی و مروانی‌ها در سرزمین شام رخ می‌دهد»؛ «باب ۳۷ پرچم‌های سیاه مهدی پس از پرچم‌های بنی‌عباس و آن‌چه بین آنان و اصحاب سفیانی و عباسی روی می‌دهد». از روایات اهل سنت نیز در این موضوع دو نمونه را ذکر می‌کنیم:

﴿۵۷﴾ عبدالله بن مروان از پدرش از ابو‌عامر از ابواسماء از ثوبان (غلام پیامبر) نقل کرده است که رسول خدا از بنی‌عباس و دولت آنان سخن گفت. سپس به ام‌حبیبه (همسرش و دختر ابوسفیان) رو کرد و فرمود: نابودی آنان به دست مردی از جنس این زن است.^۳

﴿۵۸﴾ عبدالله بن مروان از ارطاة از تبیع از کعب‌الأخبار نقل می‌کند: وقتی اختلاف دوم در بنی‌عباس رخ داد - و این بعد از خروج سفیانی فرزندان هند جگرخوار است و نابودی در آن خواهد بود - در این هنگام منتظر حوادث ثنیه و تدمر (روستای غربی سلمیه و حصص) باشید که

۱. این دو خبر در شماره‌های ۳۲ و ۳۳ ذکر شد.

۲. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۸۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۷۱؛ شیخ طوسی، الغیبه، ۴۳۵ و رک: نعمانی، همان، ص ۲۷۸ و ۲۸۹، ۱۴۹.

۳. «عن النبی ﷺ انه قال لأم حبیبه - و ذکر بنی‌العباس و دولتهم فالتفت الی ام حبیبه ثم قال - هلاکم علی یدی رجل من جنس هذه» (الفتن، ص ۲۰۱، ح ۸۱۵).

بنی عباس و اهل مشرق پیروز می‌شوند و زنان را اسیر می‌کنند و داخل کوفه می‌شوند.^۱

۲. شباهت با سفیانی‌های تاریخ

عامل دیگر تردید در روایات سفیانی و برداشت مشهور، آن است که میان برخی از این روایات و بعضی از آنچه برای سفیانی‌های تاریخی رخ داده، شباهت‌هایی وجود دارد. در روایت ۴۷ خواندیم که سفیانی بر پنج منطقه مسلط می‌شود؛ در روایت دیگری نام این پنج منطقه چنین آمده است: دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین.^۲ این در حالی است که سفیانی‌های مدعی هم در برخی از این مناطق ظهور و حکومت کرده‌اند. هم‌چنین در روایات علائم گفته شده که سفیانی از فرزندان خالد بن یزید بن معاویه است^۳ و مورخان می‌گویند نام سفیانی دوم که در سال ۱۹۵ق ظهور کرد، علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه است.^۴ شباهت سوم این که در روایات علائم ظهور سخن از خروج سفیانی در زمان اختلاف بنی عباس است که به این احادیث اشاره شد. در روایات اهل سنت هم آمده است که هفتمین از بنی عباس چنین و چنان می‌کند و دشمنی از خاندانش او را می‌کشد...

۱. «عن كعب قال اذا وقع الاختلاف الآخر في بني العباس - و ذلك بعد خروج ابن آكلة الأكباد و في اختلافهم الآخر الفناء - فحينئذ فانظروا وقعة الثنية و وقعة تدمر قرية غربي سلمية و وقعة بالحص عزيمة فيغلب بنو العباس و اهل المشرق حتى تسبي نساءهم و يدخلوا الكوفة» (همان، ص ۲۰۶، ح ۸۳۲).

۲. شیخ صدوق، همان، ص ۶۸۰؛ در نعمانی، الغيبة، ص ۳۱۶، باب ۱۸، ح ۱۳ به جای قنسرین، حلب آمده است.

۳. الفتن، ص ۱۸۹، ح ۷۷۷ و ص ۱۹۳، ح ۷۹۲ و یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۹۱.

۴. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۱۵ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۰.

تا آن‌که سفیانی خروج می‌کند.^۱ علی بن عبدالله (سفیانی دوم) نیز در بحبوحه اختلاف امین و مأمون قیام کرد. در روایتی منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام پس از اشاره به اختلاف در شام و... به خروج فرزند هند جگرخوار از وادی یابس و تکیه زدنش بر منبر دمشق اشاره می‌شود.^۲ در صورتی که فرزند هند جگرخوار همان سفیانی باشد - و چنین است - و اگر «اختلاف بنی فلان» در برخی روایات^۳ را به بنی‌امیه یا بنی مروان تفسیر کنیم، این روایات با سفیانی اول تطبیق خواهد کرد که در زمان اختلاف شاخه مروانی بنی‌امیه در شام ظهور کرد.

مورد دیگر شباهت روایتی از نشانه‌های ظهور با گزارشی تاریخی و تطبیق آن

دو بر سفیانی دوم است:

﴿۵۹﴾ عبدالقدوس از ابوبکر بن ابی‌مریم از مشایخ خود نقل کرده است: در خواب به سفیانی می‌گویند بر خیز و قیام کن. او از خواب بر می‌خیزد ولی کسی را نمی‌بیند. مرتبه دوم هم این اتفاق می‌افتد. بار سوم به او گفته می‌شود بر خیز و ببین چه کسی بر در ایستاده است. سفیانی سراغ در می‌رود و می‌بیند هفت یا نه نفر^۴ با پرچم ایستاده‌اند و می‌گویند ما یاران تو هستیم. او همراه آنان قیام می‌کند و مردمی از روستاهای وادی یابس او را پیروی می‌کنند... والی دمشق در این زمان از بنی‌عباس است.^۵

۱. الفتن، ص ۱۴۱، ح ۵۷۹ و ص ۲۰۷، ح ۸۳۷.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۷، باب ۱۸، ح ۱۶.

۳. همان، ص ۱۷۷ و ۲۶۴.

۴. در روایات دیگری از اهل سنت، تعداد یاران سفیانی هفت نفر بیان شده است. ر.ک: الفتن، ص ۱۸، ح

۷۶۷ و ص ۱۹۳، ح ۷۹۱.

۵. «عن ابی‌بکر بن ابی‌مریم عن اشیاخه قال: یؤتی السفیانی فی منامه فیقال له قم فأخرج فیقوم فلا یجد احداً ثم یؤتی الثانية فیقال مثل ذلك ثم یقال له الثالثة: قم فأخرج فانظر من علی باب دارک فینحدر فی

ابن عساکر در تاریخ خود روایت می‌کند: احمد بن حنبل از هیشم بن خارجه پرسید خروج سفیانی در دمشق هنگام حکومت ابن زبیده (محمد امین) چگونه بود؟ هیشم ضمن وصف او گفت: بارها از او خواستند قیام کند؛ ولی نپذیرفت: پس خطاب دمشق و چند نفر دیگر تونلی زیر خانه او کردند و شبانه وارد آن شده فریاد می‌زدند: «قیام کن که وقتش رسید» سفیانی می‌گفت: این ندای شیطان است. در شب دوم این کار تکرار شد، اما توجهی نکرد. در شب سوم، هم آمدند و صبح که شد خروج کرد.^۱

طبری پس از نقل گزارش خروج او گوید: «والی دمشق در این زمان سلیمان بن منصور عباسی بود».^۲ نکته جالب این‌که ولید بن مسلم - که روایتگر بیشترین اخبار ملاحم و فتن و نشانه‌های ظهور مهدی در اهل سنت به شمار می‌رود - بارها گفته است اگر از سال ۱۹۵ق یک روز هم باقی مانده باشد سفیانی ظهور خواهد کرد و ابوالعظیر (علی بن عبدالله سفیانی) در همان سال خروج کرد.^۳

فرضیه دوم: جعلی بودن احادیث سفیانی

این فرضیه را برخی از نویسندگان متأخر اهل سنت و مستشرقان مطرح کرده‌اند و در میان شیعه طرفداری ندارد.^۴

→ الثالثة علی باب داره فاذا هو بسبعة او تسعة نفر معهم لواء فيقولون نحن اصحابك فيخرج فيهم و يتبعه ناس من قریبات وادی الیابس فيخرج الیه صاحب دمشق ليلقاه و يقاتله فاذا نظر الی رايته انهزم. و والی دمشق یومئذ والی لبني العباس» (همان، ص ۱۹۲).

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۳، ص ۲۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۱۵.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۲۸۵ و ابن عساکر، همان، ص ۲۷.

۴. منابع زیر به رد این مطلب پرداخته‌اند: ابراهیم امینی، دادگستر جهان، ص ۲۲۲؛ معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۴۱۳ و اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۵۴.

منشأ این نظریه گزارش مصعب بن عبدالله زبیری (متوفای ۲۳۶ق) است که در کتاب نسب قریش ذیل شرح حال خالد بن یزید بن معاویه می‌نویسد: «او اهل دانش و شعر بود و گمان کرده‌اند او کسی است که موضوع سفیانی را جعل کرد و آن را رواج داد، چون می‌خواست پس از غلبه مروان بن حکم بر حکومت، مردم را امیدوار (به بازگشت آل ابی سفیان) نگاه دارد».^۱ پس از مصعب بسیاری از مورخان و محدثان مانند ابوالفرج اصفهانی، ابن عساکر، ذهبی و ابن حجر این مطلب را به نقل از او در کتب خود آورده‌اند.^۲

ابوالفرج پس از این گزارش می‌نویسد: «مصعب اشتباه کرده است؛ چون موضوع سفیانی را یک نفر روایت نکرده، بلکه روایت خاصه و عامه درباره آن فراوان است».^۳ اما فلوتن می‌گوید: «بعید نیست خالد پیش‌گویی مربوط به سفیانی را ساخته باشد تا توازن در آل امیه را حفظ کند و از تکبر و غرور حاکمان مروانی بکاهد. چنان‌که یکی از خاندان ابوسفیان و از فرزندان همین خالد در آخر خلافت بنی امیه ظهور کرد و ادعا کرد سفیانی منتظر است و بسیاری با او همراه شدند. پس از او هم مکرر به تلاش‌های ناکام بنی سفیان در تاریخ برخورد می‌کنیم».^۴

احمد امین می‌نویسد: «بر خلاف استدلال ابوالفرج، من سخن مصعب را می‌پذیرم. خالد انسان بلندپروازی بود که به شیمی روی آورد تا وقتی پیروز شد

۱. «كان خالد يوصف بالعلم و يقول الشعر و زعموا انه الذي وضع ذكر السفیانی و كثره و اراد ان يكون

لناس فيه طمع حين غلبه مروان على الحكم» (نسب قریش، ص ۱۲۹).

۲. برای نمونه ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۷، ص ۲۱۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج

۱۶، ص ۳۰۳ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۶، ص ۵۸.

۳. ابوالفرج اصفهانی، همان. ذهبی پس از نقل گزارش مصعب، گفته ابوالفرج اصفهانی را به ابن جوزی

نسبت داده است. با توجه به این‌که در کتاب‌های ابن جوزی این مطلب یافت نشد به نظر می‌رسد

ذهبی، ابوالفرج اصفهانی را با ابوالفرج بن جوزی اشتباه کرده است (ر.ک: تاریخ الاسلام، همان).

۴. السیادة العربية، ص ۱۲۱.

یارانش را با طلا بی‌نیاز گرداند. آنگاه احادیث مهدی را جعل کرد؛ اما نامی اموی بر آن نهاد و آن «سفیانی» اشاره به جدش ابوسفیان بود... و آنگاه که شیعه دید بنی‌امیه قائل به سفیانی شدند احادیثی جعل کردند که می‌گوید وقتی مهدی ظهور کند به مقابله سفیانی خواهد رفت.»^۱

نویسنده دیگری از اهل سنت با اشاره به ترس بنی مروان از عقیده به مهدی در شیعه و عقیده به سفیانی در بنی‌امیه می‌گوید: «برخی شعرای مروانی ادعا کردند که خلیفه حاکم همان مهدی منتظر است و هدفشان مقابله با انتظار در شیعه و بنی‌امیه بود.»^۲ وی سپس به شعر فرزددق در مدح سلیمان بن عبدالملک اشاره می‌کند که در آن آمده است: «توکسی هستی که تورات و زبور برای ما وصف کرده است و چه بسیار از کشیشانی که خلافت مهدی را به ما خبر می‌دادند.»^۳ یا جریر شاعر گفته است: «سلیمان با برکت که می‌دانید مهدی است...»^۴ مسعودی نیز می‌گوید: اموی‌ها سلیمان را به مهدی لقب داده‌اند^۵ با این همه لامنس معتقد است که موضوع سفیانی مربوط به دوره بنی‌عباس است.^۶

به نظر می‌رسد این نقل قول‌ها در توضیح این نظریه کافی باشد. با آن‌که در لابه‌لای این گفته‌ها مطالبی هست که مطابق عقیده اهل سنت یا مستشرقان درباره

۱. احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۲. احمد محمد الحوفی، ادب السیاسة فی العصر الاموی، ص ۷۲.

۳. دیوان فرزددق، ج ۱، ص ۲۳۹:

فی ناطق التوراة والزُّبر
بسُخْلافَة المهدی والحبر

انْتَ الذی نعت الکتاب لنا
کم کان من قس یُخبرنا

۴. شرح دیوان جریر، ص ۳۲۷:

هو المهدی قد وضع السبیل

سلیمان المبارک قد عَلِمْتُم

۵. التنبیه والاشراف، ص ۲۹۰.

۶. خلیل ابراهیم، خالد بن یزید سیرته و اهتماماته، ص ۸۴.

مهدی موعود است و ما نمی‌پذیریم، لیکن حقیقت آن است که گزارش‌های تاریخی و روایات سفیانی برخی از این گفته‌ها را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد بخشی از این نظریه با واقعیت همراه است. اما گزارش‌های تاریخی را می‌توان دو گونه دانست که بخشی از آنها پیش از این ذیل عنوان سفیانی‌های تاریخ‌گذشت و اتفاقاً یکی از آنان نوهٔ خالد بود و دیگری فرزند برادرش عبدالله. ضمناً شباهت‌هایی که این گزارش‌ها به روایات سفیانی در علائم ظهور داشت، یادآوری شد. بخشی دیگر مربوط به شرح حال خالد بن یزید بن معاویه است که در پی می‌آید.

پس از کناره‌گیری معاویهٔ دوم از خلافت و مرگ او، انتظار می‌رفت برادرش خالد عهده‌دار حکومت شود و تلاش معاویهٔ اول برای موروثی کردن خلافت در این خاندان را به انجام رساند، اما به جهت سن کم او و بروز اختلاف میان دو شاخه قیسی و کلبی از طرفداران بنی‌امیه، مروان بن حکم فرصت را غنیمت شمرد و بر خلافت دست یازید. وی برای تحقیر خالد بن یزید که مردم اردن با او بیعت کرده بودند، ابتدا با مادرش ازدواج کرد و سپس با بیعت گرفتن برای فرزندش عبدالملک برای همیشه امید خالد را برای دست یافتن به حکومت از بین برد.^۱

مسعودی می‌گوید: مروان برای خالد به عنوان ولیعهد بیعت گرفته بود، اما از این کار منصرف شد و برای فرزندش عبدالملک بیعت گرفت.^۲ با آن‌که خالد به دنبال دانش‌اندوزی رفت و به علوم شیمی و نجوم و هم‌چنین شعر روی آورد،^۳ ممکن است او و برادران و خاندان اموی‌اش به طور مخفیانه در صدد برگرداندن حکومت به شاخه سفیانی از بنی‌امیه بوده باشند. بلاذری می‌گوید: «خالد بسیار

۱. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۱.

۲. مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۹۵ و ۹۷.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۸۵.

ساکت بود به طوری که یکی از غلامانش به او گفت مردم در موضوعی که تو به آن آگاه‌تر هستی وارد شده‌اند و تو سکوت اختیار کرده‌ای. گفت وای بر تو، من در جست‌وجوی حدیث و دانش هستم... خالد به کلبی‌ها که دایی‌های پدرش بودند تعصب می‌ورزید و آنان را علیه قیسی‌ها یاری می‌کرد.^۱ اختلاف خالد با مروان به حدی رسید که مادر خالد، همسر جدید مروان، او را کشت و این به دلیل اهانتی بود که مروان به فرزندش کرده بود تا او را از چشم شامیان بیندازد.^۲ یا بدین علت بود که او را از خلافت محروم کرده بود.^۳

اما روایات مربوط به سفیانی که گفته شد مؤید فرضیه فوق هستند فراوانند و بیشتر آنها در کتاب فتن ابن حماد به چشم می‌خورد؛ برای نمونه:

﴿٦٠﴾ ولید بن مسلم و رشدین از ابن لهیعه از ابو قبیله از سعید بن اسود از ذوقریات نقل می‌کند: مردم بر چهار نفر اختلاف خواهند کرد، دو نفر در شام: مردی از آل حکم که ازرق (نیلگون) و بور است و مردی از مضر که کوتاه و ستمگر است. و سفیانی و کسی که به مکه پناه می‌برد؛ اینها چهار نفرند.^۴

ممکن است بگوییم مردی از آل حکم، مروان بن حکم است که گفته‌اند ازرق بود.^۵ و مردی از مضر، ضحاک بن قیس که همراهان او از قبیله مضر (قیس) با

۱. همان، ص ۳۸۵ و ۳۸۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۱۱.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۷.

۴. «عن ذی قریات قال: فیختلف الناس علی اربع نفر: رجلاً بالشام رجلاً من آل الحکم أزرُق أصهب و رجلاً من مُضَرَ قصیر جبار و السفیانی و العائد بمکه، فذلک اربعة نفر» (الفتن، ص ۱۹۶، ح ۸۰۱ و ص ۱۹۸، ح ۸۰۴).

۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۶۲.

کلبی‌های طرفدار مروان جنگیدند و کسی که به مکه پناه می‌برد عبدالله بن زبیر است که ضحاک بن قیس نماینده او در دمشق بود. آن‌گاه سفیانی به خالد یا یکی دیگر از خاندان ابوسفیان تفسیر خواهد شد.

﴿۶۱﴾ ابوالغیره از ابن عیاش از بعض اهل علم از محمد بن جعفر نقل کرده است که علی رضی الله عنه فرمود: مردی از فرزندان خالد بن یزید قیام می‌کند (در نقل دیگر: سفیانی از فرزندان خالد بن یزید است)... در پرچم او پیروزی دیده می‌شود و هر که آن پرچم را ببیند شکست می‌خورد.^۱
از نظر برخی، سفیانی دوم علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بوده است.^۲

﴿۶۲﴾ احمد بن عبدالله مزنی از زکریا بن یحیی ساجی از محمد بن اسماعیل بن ابی سمینه از ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن ابی‌کثیر از ابوسلمه از ابوهیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: مردی که به او سفیانی می‌گویند در دمشق قیام می‌کند، پیروان او از قبیله کلب هستند. مردم را می‌کشد، شکم زنان را پاره می‌کند و بچه‌ها را به قتل می‌رساند. سپس قیسی‌ها در برابرش جمع می‌شوند و با او می‌جنگند و مردی از اهل بیت من در حرّه (مدینه) قیام می‌کند. سفیانی مطلع شده لشکری به سوی او می‌فرستد. پس آن لشکر را شکست می‌دهد سفیانی رهسپار مدینه می‌شود؛ ولی در بیداء فرو می‌رود و هیچ کس جز خبردهنده نجات نمی‌یابد.^۳

۱. «حدثني بعض اهل العلم عن محمد بن جعفر قال علي بن ابي طالب -رضي الله عنه-: يخرج رجل من ولد خالد بن يزيد... يعرفون في لوائه النصر يسير بين يديه علي ثلاثين ميلاً لا يرى ذلك العلم احد الا انهزم». طبق نقل دیگر: «محمد بن جعفر عن علي قال: السفیانی من ولد خالد بن یزید...» (الفتن، ص ۱۹۳، ج ۷۹۲ و ص ۱۸۹، ح ۷۷۷ و معجم احادیث المهدي، ج ۳، ص ۸۸ به نقل از: الفتن).
۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۱۵ و ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۴۳۵.
۳. «يخرج رجل يقال له السفیانی فی عمق دمشق و عامه من یتبعه من کلب فیقتل حتی یبقر بطون النساء

﴿۶۳﴾ عیاشی از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام (در حدیثی طولانی نقل می‌کند)... اهل شام بر سه پرچم اختلاف خواهند کرد: پرچم اصهب و ابقع و پرچم سفیانی که قبیله مضر، بنی ذنب الحمار (؟) را همراهی می‌کند و دایی‌های سفیانی از قبیله کلب با او هستند.^۱

مورخان گویند: «خالد بن یزید به دایی‌های پدرش که از قبیله کلب بودند تعصب می‌ورزید و آنان را در جنگ قیس و کلب یاری می‌کرد...»^۲ در دو روایت گذشته بر این قبایل تأکید شد.

﴿۶۴﴾ طبق نقل عمرو بن ابی مقدم از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام: قریه‌ای از شام به نام جایبه در زمین فرو می‌رود... سپس بر سه پرچم اختلاف می‌کنند: اصهب و ابقع و سفیانی... لشکر او از قرقیساء می‌گذرد و صد هزار نفر از ستمگران را می‌کشد.^۳

در روایاتِ علائم، سخن از فرو رفتن زمین بیداء فراوان است؛ اما این خبر به فرو رفتن جایبه اشاره دارد و در تاریخ می‌خوانیم بیعت مروان بن حکم در جایبه رخ داد و خالد بن یزید برای نبرد با زفر بن حارث در قرقیسیاء به سر برده است.^۴

→ و یقتل الصبیان فیجمع لهم قیس فیقتلها حتی لا یمنع ذنب تلعة و یخرج رجل من اهل بیتی فی الحرة فیبلغ السفیانی فیبعث الیه جنداً من جنده فیهزمهم فیسیر الیه السفیانی بمن معه اذا صار ببیداء من الارض خسف بهم فلا ینجوا مهم الا المخیر عنهم» (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۰).

۱. «... ان اهل الشام یختلفون عند ذلك علی ثلاث رایات: الأصهب و الابقع و السفیانی مع بنی ذنب الحمار مضر و مع السفیانی اخواله من کلب...» (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲).

۲. زبیری، نسب قریش، ص ۱۲۹ و نعمانی، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۸۸.

۳. نعمانی، الغیبة، ص ۲۸۹ و یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۸۸. این روایت در واقع روایت قبلی است که عیاشی نقل کرده است ولی مضمون آنها اختلاف زیاد دارد.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۷۳ و ج ۵، ص ۲۸۹.

﴿۶۵﴾ - ﴿۶۷﴾ شیخ صدوق از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرزند هند جگرخوار... نامش عثمان بن عنبسه است از فرزندان ابوسفیان...؛^۱ ولی عقدالدرر از آن حضرت نقل می‌کند که نامش حرب بن عنبسه بن مره... بن خالد بن یزید است.^۲ نعیم بن حماد از قول کعب الاحبار گوید: نامش عبدالله بن یزید است، ازهر بن کلبیه(؟)^۳

این چند خبر هم نمایان‌گر ارتباط سفیانی با خالد بن یزید و خاندان کلبی اوست. چنان‌که سخن از چند نفر بودن سفیانی‌ها احتمال تطبیق بر سفیانی‌های تاریخی را افزایش می‌دهد. علامه مجلسی با توجه به برخی روایات، تعدد سفیانی‌های آخرالزمان را احتمال داده است^۴ و ابن حماد به نقل از ارطاة می‌گوید: در زمان سفیانی دوم، صدایی خواهد آمد که هر کس گمان می‌کند در کنار او ویرانی رخ داده است.^۵ ابن منادی می‌گوید: «در کتاب دانیال^۶ آمده است که سفیانی‌ها سه نفرند و مهدی‌ها هم سه نفر.»^۷

این بخشی از روایاتی است که می‌تواند مؤید فرضیه دوم باشد. بخش دیگر، مربوط به بنی عباس است که به نظر می‌رسد آنان نیز روایات سفیانی را به نفع خود تحریف کرده‌اند، به تعدادی از این احادیث در ابتدای مبحث سفیانی اشاره شد و دو

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۷۹، باب علائم، ح ۹.

۲. همان.

۳. «اسمه عبدالله بن یزید و هو الأزر ابن الکلبیة او الزهری ابن الکلبیة» (الفتن، ص ۱۸۹، ح ۷۷۳). به این نکته باید توجه داشت که در گزارش‌های تاریخی، نام عبدالله بن یزید در کنار برادرش خالد، فراوان به چشم می‌خورد.

۴. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰.

۵. الفتن، ص ۱۹۴، ح ۷۹۶.

۶. درباره کتاب دانیال ر.ک: به ذیل روایت ۹۴ در کتاب حاضر.

۷. ابن‌المنادی، الملاحم، ص ۱۸۵.

نمونه دیگر چنین است:

﴿۶۸﴾ ابن‌حماد در باب حوادث مربوط به سفیانی با بنی‌عباس و... از عبدالله بن مروان از ارطاة از تبع از کعب‌الاحبار نقل می‌کند که او (سفیانی) در حمص ظهور می‌کند و در پی نابودی بنی‌عباس است.^۱

در این روایت، سفیانی دشمن بنی‌عباس به شمار آمده ولی در روایت بعدی گاه دوست و گاه دشمن آنان است.

﴿۶۹﴾ مقدسی شافعی در روایتی طولانی و بدون سند از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که سه پرچم افراشته می‌شود... در این هنگام بربرها با بنی‌عباس در جنگ هستند که سفیانی با لشکر شام با آنان روبه‌رو می‌شود. پس سه پرچم وجود دارد: یک دسته افراد بنی‌عباس که ترک و عجم هستند و پرچمشان سیاه است، دوم بربرها با پرچم زرد و سوم سفیانی با پرچم قرمز در اردن می‌جنگند و ششصد هزار نفر کشته می‌شوند. پس سفیانی پیروز می‌شود و به عدالت رفتار می‌کند به طوری که خواهند گفت هر چه درباره او می‌گفتند دروغ بود!^۲

اشکال‌های فرضیه

آنچه گذشت مؤیدهایی است که برای این فرضیه می‌توان ذکر کرد؛ اما اشکال‌هایی هم در آن وجود دارد که برخی از آنها متوجه احتمال جعل از سوی خالد و برخی متوجه احتمال جعل از سوی دیگران (مانند بنی‌عباس) است:

۱. الفتن، ص ۲۰۱، ح ۸۱۸.

۲. عقدالدرر، ص ۹۰ و ۹۱. باید توجه داشت که پرچم قرمز سفیانی و جنگ او در اردن، با سفیانی‌های دوران بنی‌عباس تطبیق می‌کند.

۱- تنها گزارشگر جعل در موضوع سفیانی، مصعب زبیری است و دیگر مورخان یا محدثان آن را ذکر نکرده‌اند؛ ضمن این‌که خود مصعب هم با عبارت «زعموا» این مطلب را بیان کرده که نشان ضعف و تردید درباره آن است.

۲- فراوانی روایات مربوط به سفیانی در مآخذ شیعه و سنی، مانعی برای پذیرش این سخن است. ابوالفرج اصفهانی پس از نقل گزارش مصعب می‌گوید: «این اشتباه است چون موضوع سفیانی را یک نفر روایت نکرده، بلکه روایت خاصه و عامه درباره آن فراوان است».^۱ این حجم از احادیث که در منابع متعدد شیعه و سنی تکرار و از ائمه معصومین علیهم‌السلام و هم‌چنین راویان مورد قبول اهل سنت نقل شده است، هرچند دست تحریف و حتی جعل در بسیاری از آنها آشکار است اما به نظر می‌رسد اصل آن را نمی‌توان نفی کرد و اثبات این‌که همه آنها از یک منبع گرفته شده باشد امکان‌پذیر نیست.

۳- مطالعه زندگی خالد بن یزید نشان می‌دهد که وی نمی‌تواند چنین اقدام گسترده‌ای را پایه‌ریزی کرده باشد و بر خلاف آنچه زبیری گفته، در گزارش‌های تاریخی اثر چندانی از علاقه و طمع خالد به خلافت و برگشت حکومت به خاندانش به چشم نمی‌خورد و مورخان از همراهی او با عبدالملک بن مروان مشورت خلیفه با او، گزارش‌هایی نقل کرده‌اند.

۴- در احادیث سفیانی بیش از آن‌که سخن از بنی مروان باشد به بنی عباس و اختلاف و نابودی آنان اشاره می‌شود و اگر خالد سازنده موضوع سفیانی بود باید در روایات از سقوط مروانیان و برگشت سفیانیان بیشتر سخن گفته می‌شد. حتی این مطلب که سفیانی برای برگرداندن بنی‌امیه در مقابل بنی‌عباس تلاش می‌کند چندان زیاد نیست بلکه آنچه هست سفیانی در برابر مهدی است؛ مگر آن‌که گفته

شود خالد اصل این اندیشه را خلق کرده و دیگران آن را پیر و بال داده و در دوره‌های دیگر به نفع خود رواج داده‌اند.

اما این‌که موضوع سفیانی را ساخته دست دیگران غیر از خالد بن یزید بدانیم باز هم کثرت آن در منابع متعدد و حتی معتبر، مانع از پذیرش آن است. ضمن این‌که روایات سفیانی به یک دوره مربوط نمی‌شود، بلکه از صدر اسلام تا زمان غیبت از آن سخن گفته شده و در بیان همه معصومین از رسول خدا ﷺ تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه آمده است. بنابراین نمی‌توان اصل آن را به سفیانی‌های تاریخ ارتباط داد، چون آنان بین سال‌های ۱۲۶ - ۲۹۴ ق ظهور کرده‌اند و آخرین خبر دربارهٔ سفیانی در سال ۳۲۹ ق از امام عصر (عج) صادر شده است؛^۱ گرچه سوء استفاده آنان و هوادارانشان از این احادیث و تحریف و تغییر آنها به نفع خود، امری است که مطالعهٔ احادیث به آن گواهی می‌دهد.

این احتمال هم که موضوع سفیانی برای سقوط عباسیان ساخته شده باشد از نظر تاریخی مؤیدی ندارد و هنگام سقوط آنان شخص یا اشخاصی چنین ادعایی نداشته و ظهور نکرده‌اند.

اشکال دیگر این فرضیه، آن است که گرچه سفیانی در روایات علائم، شباهت‌هایی به سفیانی‌های تاریخ دارد، لیکن بسیاری از آن روایات به هیچ صورتی با تاریخ تطبیق نمی‌کند و آن‌گونه که سفیانی آخرالزمان اهمیت دارد و شیعه و سنی به آن توجه داشته‌اند، سفیانی‌های تاریخ اهمیتی نداشته‌اند. آنها تنها در زمان کوتاهی ظهور کرده و گزارش‌های کمی دربارهٔ آنان هست. نمونه‌هایی از این عدم تطبیق این‌گونه است:

۱. «من ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصحیحة فهو کذاب مفتر» (شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۹۵).

(الف) در روایات تأکید می‌شود که سفیانی در ماه رجب ظهور می‌کند و حدود نه ماه حکومت خواهد کرد. این دو مطلب در گزارش‌های تاریخی نیامده و به راحتی نمی‌توان تطبیق آن را به دست آورد.

(ب) سفیانی آخرالزمان لشکری به کوفه و لشکری به مدینه می‌فرستد، در حالی که سفیانی‌های تاریخ لشکر آن‌چنانی نداشته‌اند تا به کوفه و مدینه بفرستند. تنها دربارهٔ سفیانی اول گفته‌اند پس از شکست از عباسیان به مدینه آمد و پس از مدتی پنهان شدن کشته شد. گاهی به ذهن می‌رسد لشکر سفیانی که در بیداء نزدیک مدینه فرو می‌رود، بر مخفی شدن سفیانی اول در اطراف مدینه^۱ تطبیق شود ولی این تطبیق کامل نیست.

(ج) در موضوع سفیانی آخرالزمان از شهرهایی مانند حَرَسْتَا^۲، مدینه، مکه و کوفه سخن فراوان است ولی مراجعه به تاریخ این مناطق، رویدادهای مشابه آن‌چه را درباره سفیانی گفته می‌شود، ندارد.

(د) نام سفیانی در روایات ملاحم متفاوت آمده، ولی هیچ‌کدام با نام سفیانی‌های تاریخ مطابقت نمی‌کند. البته این سخن به معنای صحت روایات مربوط به نام و نسب سفیانی نیست.

(ه) در روایات مربوط به سفیانی در منابع شیعه و سنی بر مطالبی تأکید شده و در بسیاری از آنها تکرار شده است که دربارهٔ سفیانی‌های تاریخ مشابه چنین گزارش‌هایی در دست نیست؛ مانند این‌که سفیانی شکم زنان و بچه‌ها را می‌درد، شیعیان را می‌کشد، و مهم‌تر از همه این‌که لشکرش در بیداء فرو می‌رود.

(و) بر خلاف این فرضیه که می‌گوید خالد، روایت سفیانی را برای مقابله با

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۹۴.

۲. روستایی در دمشق (یا قوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۵).

مروان وضع کرد، تطبیق تاریخی سفیانی بر مروان بن حکم بسیار ساده‌تر است، چون بیعت با او در ماه رجب بود^۱، حکومتش نه ماه طول کشید و دولشکر به مدینه و عراق گسیل کرد^۲.

فرضیه سوم: احتمال بداء

راه دیگری که برای خروج از بن‌بست موجود در اخبار سفیانی (آشفستگی و تناقض از یک سو و فراوانی و تأکید در روایات منسوب به معصومان و صحابه از سوی دیگر) به ذهن می‌رسد آن است که اخبار سفیانی را صحیح بدانیم، ولی بگوییم در ظهور قائم یا خروج سفیانی بداء حاصل شده است:

الف) بداء در ظهور قائم بدین معنا که سفیانی در شام خروج کرد^۳ و مقدمه ظهور فراهم شد، لیکن به تأخیر افتاد. دلیل این مطلب روایاتی است که می‌گوید زمان ظهور قرن دوم بود، ولی به تأخیر افتاد:

﴿۷۰﴾ ابن‌عقده از محمد بن مفضل و جمعی دیگر از حسن بن محبوب از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که این امر وقت معینی داشت و آن، سال ۱۴۰ بود، اما شما افشا کردید و خداوند آن را تأخیر انداخت.^۴

﴿۷۱﴾ کلینی از علی بن محمد و محمد بن حسن از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی از احمد بن محمد و همه آنان از حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی روایت

۱. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۶، ص ۲۷۳.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۱۱.

۳. ر.ک: به گزارش‌های سفیانی اول در کتاب حاضر.

۴. «سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: قد كان لهذا الامر وقت و كان في سنة اربعين و مائة فحدثتم به و اذعنتموه فأختره الله عز و جل» (نعمانی، الغيبة، ص ۳۰۳، باب ۱۶، ح ۸).

می‌کنند که از امام باقر علیه السلام شنیدم: خداوند سال هفتاد را برای این امر تعیین کرد، اما با شهادت امام حسین علیه السلام غضب الهی شدت گرفت و تا سال ۱۴۰ تأخیر افتاد؛ پس ما به شما گفتیم و افشا کردید و دیگر وقتی تعیین نکرد. ابو حمزه گوید این مطلب را به امام صادق علیه السلام هم گفتم و آن حضرت تأیید کرد.^۱

در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: این امر زمانی داشت که چون آشکار کردید تأخیر افتاد.^۲

بنابر این روایات، می‌توان گفت سفیانی ظهور کرده، ولی در ظهور مهدی بدهی حاصل شده است. پس سفیانی همان کسی است که در سال ۱۳۲ق در شام خروج کرد و بر حمص چیره گشت و در راه مدینه مخفی و سپس به دست منصور عباسی کشته شد.

ب) اما بدهی در ظهور سفیانی بدین معنا که قرار بود خروج او مقدمه ظهور باشد، ولی بدهی پیش آمد و دیگر نباید منتظر او ماند. دلیل این مطلب، روایت نعمانی از امام نهم است:

﴿۷۲﴾ محمد بن همام از محمد بن احمد خالنجی از ابوهاشم جعفری نقل می‌کند که نزد امام جواد علیه السلام از سفیانی و حتمی بودن خروج او سخن به میان آمد. گفتم: آیا در امر حتمی هم بدهی پیش می‌آید؟ فرمود: آری. گفتم:

۱. «عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت اباجعفر یقول: یا ثابت ان الله تعالی قد کان وقت هذا الأمر فی سنة السبعین فلما قتل الحسین علیه السلام اشتد غضب الله فأخره الی اربعین و مائة فحدثناکم بذلك فاذعنتم و کشفتم قناع الستر فلم یجعل لهذا الامر بعد ذلك وقتاً ﴿تَبْتَغُوا اللهَ مَا يَشَاءُ وَ يُبْتِغِ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (رعد(۱۳) آیه ۳۹) قال ابو حمزه: فحدثت بذلك اباعبدالله الصادق علیه السلام قال: قد کان كذلك» (نعمانی، همان، ص ۳۰۴، ح ۱۰).

۲. همان، ص ۲۹۹، باب ۱۶، ح ۱.

می‌ترسم درباره قائم هم بدها حاصل شود. فرمود: نه، قائم وعده الهی است و در آن تخلف نیست.^۱

از روایت استفاده می‌شود که راوی از آمدن سفیانی نومید بوده و در عین حال این موضوع برایش سؤال ایجاد کرده که چگونه روایات، آمدن او را حتمی دانسته‌اند و وقتی امام، بدها در امر حتمی را ممکن می‌داند، دوباره می‌پرسد: پس ممکن است در قائم هم بدها رخ دهد - یعنی همان‌گونه که در سفیانی پیش آمد - و امام آن را نفی می‌فرماید.

اشکال‌های فرضیه

این فرضیه هم در هر دو قسمش (بدها در ظهور قائم و بدها در خروج سفیانی) با اشکال روبه‌روست. در قسم اول، اشکال اصلی در روایاتی است که نقل شد: ۱. این روایت‌ها با احادیث منع تعیین وقت ظهور منافات دارد. ۲. این روایات با اخبار دوازده امام سازگار نیست؛ یعنی اگر در سال ۱۴۰ ق امام صادق علیه السلام قائم محسوب می‌شد سلسله امامان که امری قطعی بوده و هست چگونه ادامه می‌یافت و این که امام دوازدهم قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چگونه توجیه می‌شد؟ ۳. کلمه امر در این احادیث، تصریحی به ظهور مهدی ندارد. ۴. این که امام فرمود: ما گفتیم و شما افشا کردید، با گزارش‌های تاریخی تأیید نمی‌شود، چون دیده نشده که شیعیان در سال‌های ۷۰ یا ۱۴۰ ق یا مانند آن حرفی از ظهور زده باشند. ۵. در روایاتی که سخن از ظهور در سال ۱۴۰ ق به میان

۱. «كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عليه السلام فَجَرَى ذَكَرَ السَّفِيَانِيَّ وَمَا جَاءَ فِي الرَّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمَحْتَمِ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ: هَلْ يَبْدُو لَكَ فِي الْمَحْتَمِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا: نَخَافُ أَنْ يَبْدُو لَكَ فِي الْقَائِمِ. فَقَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِعَادِ وَ اللهُ لَا يَخْلُفُ الْمِعَادَ» (همان، ص ۳۱۵، باب ۱۸، ح ۱۰).

آمده است، احتمال جعل از سوی زیدیه و طرفداران محمد بن عبدالله حسنی وجود دارد، چون او را مهدی لقب داده بودند و از ابتدای خلافت عباسی (سال ۱۳۲ق) تا سال ۱۴۵ق که قیام خود را آشکار کرد، پنهان بود. ۶. از امام باقر نقل شد که «تا سال ۱۴۰ق تأخیر افتاد و ما به شما گفتیم و آن را افشا کردید» این مطلب با توجه به این که امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ق یا به قولی ۱۱۷ق رحلت کرده است^۱ درست نیست.

اما قسمت دوم فرضیه، از جهاتی قابل توجه است. یکی از محققان معاصر در پاسخ این اشکال که بدها با حتمی بودن یک امر سازگار نیست می‌نویسد: پیش‌گویی از رویدادهای آینده، گاهی با در نظر گرفتن شرایط و موانع است و گاه بدون در نظر گرفتن موانع. قسم دوم، همان مواردی است که در روایات، حتمی دانسته نمی‌شود. اما قسم اول، موارد حتمی است که پیش‌گویی آنها با در نظر گرفتن علت تأمه و تمام اجزا و شرایط و نبودن مانع است. لیکن در همین قسم نیز اراده الهی دخالت می‌کند و آن را تغییر می‌دهد؛ همان‌گونه که اراده الهی بر همه سنت‌های موجود آسمان و زمین غالب خواهد آمد و در موعد مقرر نظام آفرینش از هم خواهد گسست. و این مشیّت الهی است که بر علت تأمه غالب می‌آید نه فقدان شرایط یا وجود موانع. پس ممکن است در امور حتمی نیز خواست حق تعالی دخالت کند و بدها حاصل شود. اما اموری هم هست که به هیچ روی تغییر پذیر نیست و حکمت الهی اقتضا می‌کند در آن بدها پیش نیاید چون خلف وعده خواهد شد و خداوند چنین نمی‌کند. قیام مهدی علیه السلام از این نوع می‌باشد و سخن امام جواد علیه السلام متوجه این دو مورد است.^۲

۱. قول اول از مرحوم کلینی است (الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹) و قول دوم از یعقوبی (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸).

۲. سیدجعفر مرتضی عاملی، درامه فی علامات الظهور، ص ۵۹-۶۴ (با تصرف و تلخیص).

با این تقریر می‌توان روایت ۷۲ را توضیح داد و گفت در آمدن سفیانی و به طور کلی نشانه‌های حتمی ظهور، بداء ممکن است و همه علائمی که در روایات آمده است، از جمله ظهور سفیانی، مربوط به دوران حضور معصومان بوده و قرار نیست در شرایط فعلی نیز منتظر چنین شخصی باشیم. عدم تأکید از سوی امامان هشتم به بعد درباره سفیانی هم این نظر را تأیید می‌کند.

آنچه گفته شد، قابل توجه است اگر سه اشکال زیر را نادیده بگیریم و به گونه‌ای پاسخ دهیم: ۱. روایت ۷۲ که مستند اصلی این نظریه است به دلیل ناشناخته بودن خالنجی ضعیف به شمار می‌رود، هر چند محمد بن همام و ابوهاشم جعفری مورد اعتمادند^۱ و کوتاه بودن طریق و سند، ارزش و اعتبار روایت را افزون می‌کند.^۲ قبول این که امر حتمی تغییر پذیر باشد و در آن بداء حاصل شود، به آسانی ممکن نیست چون در روایات دیگر، امور حتمی با عنوان «لا بد منه» تعبیر می‌شود، یعنی گریز و چاره‌ای از آن وجود ندارد.^۳ از سوی دیگر اصل ظهور قائم هم با همین تعبیر «لا بد منه» یا حتمی آمده است^۴ و فرض چنین است که همه این روایات از نظر منبع و جرح و تعدیل تقریباً در یک حد هستند؛

۱. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۰۳ و ۳۶۲.

۲. در این سند ارسال نیز وجود ندارد، چون محمد بن همام در سال ۳۲۷ق برای نعمانی حدیث گفته (الغیبة، ص ۲۵۷) و ابوهاشم جعفری امام هشتم تا دوازدهم را درک کرده است (فهرست طوسی، ص ۱۲۴) یعنی حدود سال‌های ۱۹۰-۲۷۰ق زنده بوده است.

۳. نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۲، ۳۱۲ و ۳۱۳.

۴. همان، ص ۲۷۷ و شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۶۸۰. در روایت دیگری نیز امر حتمی به «آنچه غیر آن نمی‌شود» و امر غیر حتمی به آنچه «خواست خداوند در آن دخالت دارد» تفسیر شده است (نعمانی، همان، باب ۱۸، ح ۵). این روایت در چاپ اخیر -تحقیق حسن- کامل چاپ نشده است. ر.ک: چاپ تحقیقی آقای غفاری و محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹ و معجم احادیث المهدی، ج ۵، ص ۹۶.

یعنی اگر قرار بر ردّ اینها باشد روایت ۷۲ نیز همان اشکال‌ها را دارد. ۳. حصول بداء در امر حتمی مطلبی است که در روایات دیگر از آن سخنی نیست. با این همه امکان دارد اشکال‌های بالا را که مربوط به روایت است نادیده بگیریم، چون قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: خداوند برای هر امری زمانی مقرر کرده و هر چه را بخواهد، محو می‌کند یا برقرار می‌سازد و حکم اصلی نزد اوست.^۱ علامه طباطبایی می‌نویسد: حکم محو و اثبات، برای همهٔ حوادثِ زمان‌بردار عمومیت دارد و این حوادث، عبارت است از همهٔ آنچه در آسمان‌ها و زمین و ما بین آنها هست.^۲

خلاصه

مطالعهٔ روایات مربوط به سفیانی نشان می‌دهد که بسیاری از آنها، به‌خصوص آنچه در منابع اهل سنت آمده، نادرست است. اما از طرفی، مجموع روایات به‌خصوص آنچه دربارهٔ نشانه‌های پنج‌گانه مکرر از ائمه علیهم‌السلام نقل شده است و هم‌چنین برخی از روایات که متن و سند آن جای خدشه ندارد، به ضمیمه این مبنا که روش علمای شیعه بر پذیرش روایات معاضد - هر چند ضعیف - بوده، این نتیجه را به دست می‌دهد که اصل موضوع سفیانی در کلام معصومان قابل انکار نیست؛ گرچه جزئیات آن، حتی آنچه در منابع معتبر و کهن ذکر شده، ممکن است برای ما حجت نباشد، زیرا به نظر می‌رسد پاسخ ائمه به پرسش‌های مکرر شیعه در این مورد برخاسته از جوّ غالب آن زمان بوده و در بسیاری از کلمات آن حضرات،

۱. ﴿لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَخُونَا اللَّهُ مَا نَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (رعد (۱۳) آیات ۳۸ و ۳۹).

۲. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۹.

تصریحی به این‌که سفیانی پیش از قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَام ظهور کند، نیست. توجه به منبع‌شناسی احادیث سفیانی هم تردید را برطرف نمی‌کند؛ چون غالب آنها مربوط به کتاب‌های غیبت و ملاحم اصحاب امام پنجم به بعد است.

به نظر می‌رسد همان‌گونه که قطعی بودن ظهور مهدی عَلَيْهِ السَّلَام سبب شد مدعیانی در تاریخ به نام «مهدی» قد علم کنند، اصل ظهور سفیانی هم مسلم بوده است. از این‌رو، افرادی مدعی این عنوان شده‌اند؛ هر چند جداسازی اخبار صحیح و سقیم در این میان کار مشکلی است و بی‌تردید، اخباری به سود این مدعیان ساخته شده و حاکمان غاصب از آن به خوبی بهره‌برداری کرده‌اند. چنان‌که بخشی از روایات، به‌خصوص آنچه در منابع اهل سنت رواج دارد، مربوط به سفیانی اول است و عباسیان خواسته‌اند ظهور او را نشانه حکومت خود معرفی کنند؛ همان‌گونه که مهدی رانیز از نسل عباس بن عبدالمطلب معرفی نمودند و روایات زیادی برای آن ساختند.

سفیانی دوم که پس از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام و در زمان اختلاف امین و مأمون عباسی ظاهر شد، دستاویز واقفه بود تا بازگشت امام هفتم را با آن ترویج کنند. در عین حال، روایات دیگری هست که گرچه سند کاملاً صحیحی ندارند، اما توجیه یارد یا تطبیق آنها به راحتی میسر نیست. مبنای پذیرش خبر موثوق الصدور هم از رد مجموع آنها جلوگیری می‌کند و پراکندگی و کثرت بیش از حد روایات مربوط به سفیانی و بیان آنها در منابع معتبر شیعه و هم‌چنین صحیح بودن سند تعدادی از آنها - به‌خصوص آنچه بدون قید و توضیحی سفیانی را از مسلمانات تلقی می‌کند - اجازه رد همه این احادیث را به ما نمی‌دهد. به تعبیری، می‌توان با پذیرش اصل

اخبار سفیانی، دربارهٔ جزئیات مربوط به آن، قائل به توقف شد^۱ و به این نکته توجه داشت که جزئیات مطرح شده در احادیث و آثار، مانند نبردهای سفیانی، چگونگی و محل قیام او، دوستان و دشمنانش، و حتی واقعی یا رمزی بودن این نشانه نباید به گونه‌ای غیر علمی و تحقیقی در نوشته‌ها مطرح شود، بلکه لازم است با بررسی همه جانبه و تحلیل گفتار ائمه معصومین علیهم‌السلام در این باره به نتیجه‌ای صحیح و برگرفته از مبانی حدیث شیعه دست یافت.

۱. برخی نتیجه‌گیری نگارنده را نپذیرفته و معتقدند: «این‌گونه روایات، نشان‌گر ذهنیت محدود آن زمان است که نزاع‌ها را بین حکومت‌های شناخته شده نزد خود تصور می‌کردند و نقطه مقابل عباسیان را امویان و سفیانیان می‌دانستند. اگر معصوم را عالم به غیب می‌دانیم، نباید چنین روایاتی را به او نسبت دهیم و برای توجیه آن به دلایلی سست تمسک کنیم. اثبات خرافاتی بودن این‌گونه اخبار، بزرگ‌ترین خدمت به ساحت مقدس ائمه معصومین علیهم‌السلام است. امروزه با به هم خوردن معادلات قدرت‌ها و پیدایش قدرت‌هایی که در ذهن مردمان سدهٔ دوم و سوم رسوخ نمی‌کرد، چگونه می‌توان منتظر فردی از قبیله بنی‌امیه بود؟» والله اعلم!

گفتار چهارم:

طلوع خورشید از مغرب

یکی از نشانه‌هایی که برای ظهور قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام شمرده می‌شود، طلوع خورشید از سمت مغرب است.

روایات مربوط به این نشانه، بیشتر در منابع اهل سنت آمده و آنچه در کتاب‌های شیعه وجود دارد، همان مضمون را تکرار کرده است. بخش عمده این احادیث، ذیل آیه ۱۵۸ سوره انعام وارد شده و در آنها طلوع خورشید، کنایه یا نشانه‌ای برای برپایی قیامت گرفته شده است. بخش دیگر روایات که مستقل از تفسیر آن آیه ذکر می‌شود نیز طلوع خورشید از مغرب را نشانه قیامت می‌داند. در این میان، تنها چند خبر وجود دارد که ظهور مهدی را با این موضوع مرتبط می‌کند که به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

اما روایاتی که در ارتباط با آیه ۱۵۸ سوره انعام یا در تفسیر آن وارد شده، فراوان است، از جمله:

﴿۷۳﴾ محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام روایت کرده است که مقصود از «بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» (برخی نشانه‌های پروردگارت...) طلوع

خورشید از سمت مغرب و خروج دابه و دود است و وقتی این نشانه‌ها ظاهر شود، کسی که برگناهان اصرار کرده و عمل شایسته‌ای نداشته، ایمانش سودی نخواهد داشت.^۱

﴿۷۴﴾ طبق نقل ابن مسکان، امام باقر علیه السلام درباره آیه «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ» فرمود: وقتی خورشید از مغرب بیاید، ایمان آوردن در آن روز فایده‌ای نخواهد داشت.^۲

﴿۷۵﴾ نزال بن سبره گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای خواند و فرمود: پیش از آن که مرا از دست بدهید از من پرسش کنید. صعصعة بن صوحان بلند شد و پرسید: ای امیرمؤمنان! دجال چه زمانی خواهد آمد؟ علی علیه السلام فرمود... برای این موضوع نشانه‌هایی است... وقتی مردم نماز نخوانند و امانت را ضایع کنند و دروغ بگویند... سپس دابة الارض سر بر می‌آورد و این پس از طلوع خورشید از مغرب خواهد بود. آن هنگام توبه برداشته می‌شود، یعنی نه توبه‌ای پذیرفته می‌شود و نه عملی بالا می‌رود و «هر کس تا آن زمان ایمان نیاورده، ایمان آوردنش سودی ندارد»...^۳

۱. «عن زراره و حمران و محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام فی قوله «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيمَانُهَا» قَالَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنَ الْمَغْرِبِ وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ وَالدَّخَانُ وَالرَّجُلُ يَكُونُ مُصْرًا وَ لَمْ يَعْمَلْ عَمَلِ الْاِيْمَانِ ثُمَّ تَجِيءُ الْاَيَاتُ فَلَا يَنْفَعُهُ اِيْمَانُهُ» (تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۲۸ و علامه طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۴۰۴).

۲. ابراهیم بن هاشم عن صفوان عن ابن مسکان عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ»... قَالَ اِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَكُلُّ مَنْ اَمَنَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَا يَنْفَعُهُ اِيْمَانُهُ. (المیزان، ج ۷، ص ۴۰۴ به نقل از: تفسیر قمی).

۳. عن الضحاک بن مزاحم عن النزال بن سبره قَالَ خَطَبَنَا اميرالمؤمنين علي بن ابی طالب علیه السلام... ثُمَّ قَالَ سَلُونِي اَيُّهَا النَّاسُ قَبْلَ اَنْ تَفْقَدُونِي - ثَلَاثًا - فَقَامَ اِلَيْهِ صَعْصَعَةُ بْنُ صُوحَانَ فَقَالَ يَا اميرالمؤمنين علیه السلام مَتَى يَخْرُجُ الدَّجَالُ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام... احْفَظْ فَإِنَّ عَلَامَةَ ذَلِكَ اِذَا اَمَاتَ النَّاسُ الصَّلَاةَ وَاضَاعُوا الْاَمَانَةَ

﴿۷۶﴾ امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر برانگیخت که سه تای آن کشیده است و غلاف نخواهد شد تا جنگ تمام شود و جنگ تمام نمی‌شود تا آن‌که خورشید از مغرب طلوع کند. آن‌گاه که خورشید از مغرب در آید، همه مردم ایمان آورند و آن روز «هر کس تا آن زمان ایمان نیاورده یا عمل شایسته‌ای نداشته، ایمانش سودی ندارد...»^۱

﴿۷۷﴾ رسول خدا فرمود پیش از شش چیز به انجام عمل روی آورید:
 ۱- طلوع خورشید از مغرب؛ ۲- دابه؛ ۳- دجال؛ ۴- دود؛ ۵- خویسه یعنی مرگ؛ ۶- امر عمومی.^۲

﴿۷۸﴾ ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: مقصود از آیه «روزی که نشانه‌های پروردگارت آشکار شود، ایمان آوردن بی‌فایده است» طلوع خورشید از سمت مغرب است.^۳

→ و استحلوا الكذب... ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخاقين باذن الله جل جلاله و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فمعد ذلك ترفع التوبة فلا توبة تقبل ولا عمل يرفع و «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۵۵۲ و ۵۵۴). بخش اول این روایات در منابع اهل سنت هم آمده است (ر.ک: عثمان بن سعید دانی، السنن الواردة فی الفتن (= سنن دانی)، ص ۱۴۵).

۱. المنقری عن حفص بن غیاث عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألت رجلاً ابی - صلوات الله علیه - عن حروب امیر المؤمنین و كان السائل من محبباً فقال له ابو جعفر علیه السلام: بعث الله محمداً صلی الله علیه و آله بخمسة اسیاف ثلاثة منها شاهرة فلا تفتد حتى تضع الحرب اوزارها و لن تضع الحرب اوزارها حتى تطلع الشمس من مغربها فاذا طلعت الشمس من مغربها آمن الناس كلهم فی ذلك الیوم فیومئذ «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» و سیف منها مكفوف و سیف منها مغمود... (کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۰ و ر.ک: معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۵۱۹).

۲. «عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله قال بادروا بالاعمال ستاً: الدجال و الدخان و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و امر العامة و خویصة احدکم» (صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۹۰ و معجم احادیث المهدی، ج ۲، ص ۲۰۵ به نقل از: مسند احمد و دیگران).

۳. «و کعب عن ابی ایللی عن عطیة العوفی عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و آله فی قوله یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ لَا یَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا قَالَ: طلوع الشمس من مغربها» (مسند احمد، ج ۳، ص ۹۸ و ۳۱؛ شیخ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۷۱ و مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه ۱۵۸ سوره انعام).

این روایت و آثاری با همین مضمون، از دیگر صحابه نیز نقل شده و در منابع اهل سنت فراوان است. به طور کلی، از این مجموعه چنین به دست می‌آید که طلوع خورشید از مغرب، یا علامت واقعی بر پایی قیامت است یا کنایه از آن؛ به گونه‌ای که هرگاه سخن از طلوع خورشید از مغرب به میان می‌آید، بر پایی قیامت فهمیده می‌شود. این که در این روایات تأکید شده «وقتی خورشید از مغرب در آید ایمان آوردن سودی نخواهد داشت» بدان جهت است که این، نشانه پایان دنیاست و پس از آن، تکلیفی وجود ندارد تا ایمان و عمل مؤثر باشد. شیخ طوسی گوید: «پس از مرگ امامان تکلیف برداشته می‌شود؛ چون نشانه‌های قیامت مانند طلوع خورشید از مغرب و خروج دابه و... آشکار خواهد شد.»^۱ هم چنین در موارد دیگری زمان طلوع خورشید از مغرب، آخرین فرصت برای توبه بندگان به درگاه خداوند تعیین شده است، چنان که در روایت ۷۵ به آن اشاره شد و در روایات مستقل دیگری چنین آمده است:

﴿۷۹﴾ ابوهریره از رسول خدا نقل می‌کند: هر که پیش از طلوع خورشید

از مغرب توبه کند، توبه‌اش پذیرفته می‌شود.^۲

ممکن است گفته شود عنوان طلوع خورشید از مغرب، کنایه از ظهور امام عصر است؛ چنان که صعصعه از کلام علی علیه السلام این گونه برداشت کرده است؛^۳ اما به فرض

۱. شیخ طوسی، همان، ج ۵، ص ۴۹.

۲. «عن ابن سیرین عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله: من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه» (خالد بن ناصر غامدی، اشراف الساعة فی مسند احمد و زوائد الصحیحین، ج ۲، ص ۶۲۹ و ۶۳۰). در این کتاب چند روایت مشابه از مسند احمد و دیگر منابع روایی بدین مضمون آمده است.

۳. در پایان روایت ۷۵ نزال بن سبره از صعصعه می‌پرسد: مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام چیست؟ صعصعه می‌گوید: ای ابن سبره! کسی که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش نماز می‌خواند دوازدهمین عترت و نهمین فرزند حسین بن علی علیه السلام است و همو خورشید طلوع کننده از مغرب است که نزد رکن و مقام ظاهر می‌شود و زمین را پاک می‌کند» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۱۵۵۴).

صحت این نقل، باید گفت در آن صورت دیگر این موضوع، نشانه ظهور مهدی نخواهد بود؛ بلکه خود، عنوان و کنایه‌ای برای آن حضرت است و بنابراین، تحوّل در آفتاب، جزو نشانه‌های ظهور تلقی نخواهد شد. لیکن این برداشت که از سوی فاطمیان دامن زده شده، از جهاتی محل اشکال است: ۱- در روایات دیگری تصریح و حتی قرینه‌ای بر این که منظور از خورشید مغرب وجود مقدس امام دوازدهم باشد وجود ندارد. ۲- در روایات متعددی که به برخی از آنها اشاره شد آمده است که با طلوع خورشید از مغرب، توبه و عمل فایده ندارد، در حالی که ظهور امام عصر علیه السلام ابتدای زندگی واقعی است و معنا ندارد تکلیف برداشته شود و توبه و عمل صالح پذیرفته نشود. ۳- در روایات زیادی تصریح شده که طلوع خورشید مغربی نشانه قیامت است. ۴- در برخی احادیث، طلوع خورشید از مغرب و ظهور مهدی قائم علیه السلام در کنار هم قرار گرفته‌اند که نشان می‌دهد دو موضوع ارتباطی به یکدیگر ندارند بلکه هر دو، نشانه برای مطلب دیگری به شمار می‌روند.

﴿۸۰﴾ ابو حمزه ثمالی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا آمدن سفیانی حتمی است؟ فرمود: آری، ندا هم حتمی است، طلوع خورشید از مغرب هم حتمی است... قیام مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله هم حتمی است.^۱

﴿۸۱﴾ ابوظیفیل عامر بن وائله از حدیفة بن اسید (در روایت دیگر از ابوسریحه) نقل کرده است: گروهی در حال گفت و گو بودیم که رسول خدا بر ما وارد شد و فرمود: از چه سخن می‌گویید؟ گفتیم: درباره قیامت. فرمود: قیامت بر پا نمی‌شود، مگر ده نشانه را ببینید: دود، دجال، دابه، طلوع

۱. «الفضل بن شاذان عَمَن رواه عن ابي حمزة قال قلت لابي جعفر علیه السلام: خروج السفیانی من المحتوم؟ قال نعم و النداء من المحتوم و طلوع الشمس من مغربها محتوم و اختلاف بنی العباس فی الدولة محتوم و قتل النفس الزکیة محتوم و خروج القائم من آل محمد صلی الله علیه و آله محتوم...» (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱ و شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۳۵).

خورشید از مغرب، فرود آمدن عیسی علیه السلام، یأجوج و مأجوج، فرو رفتن زمین در مشرق، و در مغرب، و در جزیره العرب، آتشی که مردم را به محشر بکشاند.^۱

همین خبر به گونه‌ای دیگر در منابع شیعه آمده است:

﴿۸۲﴾ ابوظفیل از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: ده چیز پیش از قیامت حتمی است: سفیانی، دجال، دود، قیام مهدی علیه السلام، طلوع خورشید از مغرب، فرود آمدن عیسی علیه السلام فرو رفتن زمین در مشرق، (و در مغرب)، و در جزیره العرب، آتشی که مردم را به محشر بکشاند.^۲

گرچه تفاوت‌های جدی در مضمون روایات شیعه و سنی^۳ اعتماد به آنها را کم می‌کند، این نکته در همه روایات وجود دارد که طلوع خورشید از مغرب نشانه‌ای برای قیامت است.

تا این جا نتیجه چنین شد که مفاد احادیثی که در آنها به طلوع خورشید مغربی اشاره شده، بیان نشانه‌های قیامت (اشراف الساعه) است و تصریحی به ظهور

۱. «عن ابی الطفیل عن حذیفة بن اسید: اطلع النبی علینا و نحن نتذکر الساعة فقال ما تذاکرون قالوا نذکر الساعة، فقال انما لن تقوم حتی ترون عشر آیات: الدخان و الدجال و الدابة و طلوع الشمس من مغربها و نزول عیسی بن مریم و یأجوج و مأجوج و ثلاث خسوف: خسف بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزیره العرب و آخر ذلك نار تخرج من الیمین (قعدة عدن) تطرد الناس الی محشرهم» (مسند احمد، ج ۴، ص ۶ و ۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۶ و ۶۶۷ و لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۵۵۱ به نقل از: سنن ابن ماجه).

۲. «ابن فضال عن حماد عن الحسن بن المختار عن ابی نصر عن عامر بن واثله عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله عشر قبل الساعة لا ید منها: السفیانی و الدجال و الدخان و الدابة و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها و نزول عیسی علیه السلام و خسف بالمشرق و خسف بجزیره العرب و نار تخرج من قعدة عدن تسوق الناس الی المحشر» (شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۳۶).

۳. در روایت ۸۱ که از منابع اهل سنت نقل شد، سفیانی و خروج قائم وجود ندارد و به جای آن دابه و یأجوج و مأجوج آمده است. سند هر دو روایت هم به ابوظفیل کنانی می‌رسد.

مهدی ندارد. اما علت این‌که این موضوع، نشانه ظهور مهدی علیه السلام قلمداد شده، آمیختگی علائم ظهور با نشانه‌های قیامت است و آنچه درباره نشانه‌های برپایی قیامت گفته شده، فراوان بر نشانه ظهور قائم علیه السلام حمل می‌شود. اختلاف مضمون برخی روایات شیعه با اهل سنت در شمارش این نشانه‌ها نیز دلیل دیگر این آمیختگی است که نمونه آن در روایت ۸۱ و ۸۲ گذشت. مطلب دیگری که گویا باعث شده طلوع خورشید از مغرب را نشانه ظهور بدانند، آن است که شیخ مفید در ردیف ده‌ها علامتی که برای ظهور قائم علیه السلام بیان کرده طلوع خورشید از سمت مغرب را نیز آورده است، اما باید توجه داشت که وی این مطلب را به عنوان روایت نیاورده بلکه در ردیف نشانه‌ها ذکر کرده و سرانجام هم می‌گوید خداوند آگاه‌تر است.^۱ روایتی هم که او و شاگردش شیخ طوسی در این زمینه آورده‌اند، گذشته از آن‌که ابهام‌هایی دارد،^۲ تنها از حتمی بودن برخی حوادث سخن می‌گوید و حتمی بودن بدان معناست که قضای الهی بر وقوع آنها تعلق گرفته و الزاماً مربوط به ظهور قائم نیست؛ به‌خصوص که در این روایت، طلوع خورشید از مغرب و قیام مهدی در کنار هم ذکر شده‌اند و معنا ندارد که آن دو نشانه ظهور باشند.

علت اصلی مطلب را باید از سوی اسماعیلیان دانست که از روایات

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸ و ۳۷۰.

۲. این روایت که به شماره ۸۰ گذشت در کمال الدین (ص ۶۸۰) از همان راوی و در روضه کافی (ص ۳۱۰) از راوی دیگری نقل شده و در آنها اختلاف‌هایی وجود دارد: از جمله این‌که طلوع خورشید از مغرب در کمال الدین و روضه نیست. هم‌چنین در آن به اختلاف عباسیان اشاره شده که در گفتارهای پیشین درباره تاریخی بودن آن بحث شد. البته اگر حتمی را به این معنا بگیریم که قضای الهی بر آن تعلق گرفته، این اشکال بر طرف خواهد شد. ابهام دیگر در این است که در ادامه روایت از ندای آسمانی به نام علی علیه السلام و ندای شیطانی به نام عثمان سخن به میان آمده که محل تأمل است، چون ندای آسمانی وقت ظهور، به نام مهدی است و آن زمان حقانیت امیرمؤمنان علیه السلام و در مقابل آن عثمان، مورد نزاع نیست.

طلوع خورشید از مغرب سوء استفاده کردند و آن را بر مهدی فاطمی تطبیق نمودند.

بهره‌برداری فاطمیان^۱

عبیدالله مهدی که درباره انتساب او به اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد، پس از یک دوره استتار و دعوت برای فرقه اسماعیلیه، از سلمیه به مغرب رفت و پس از جنگ و گریز، در سال ۲۹۷ دولت فاطمیان را بنا نهاد. از آن‌جا که فرقه اسماعیلیه با دوران استتار و ظهور همراه بود و از زمان وفات امام صادق علیه السلام یا فرزندش اسماعیل تا ظهور دولت فاطمی در مغرب پنهان بوده‌اند، این احتمال هست که مقدماتی برای ظهور خود فراهم کرده و روایاتی جعل کرده باشند. در کتاب‌های ملاحم و فتن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در سال سیصد، خورشید از سمت مغرب طلوع خواهد کرد.^۲

قاضی نعمان مغربی مورخ اسماعیلی مذهب (متوفای ۳۶۳ق) نیز این حدیث را گزارش و آن را پیش‌گویی رسول خدا درباره مهدی فاطمی دانسته و در توجیه آن تلاش کرده است. وی می‌گوید: «این، حدیث مشهوری است و تاکنون خورشید از مغرب طلوع نکرده و پس از این هم نخواهد کرد، پس مقصود رسول خدا، قیام مهدی از مغرب است و مهدی همان خورشیدی است که فرموده سیصد سال پس از

۱. فاطمیان نام دولتی شیعی است که از سال ۲۹۷-۵۶۷ق بر مغرب (مراکش) و مصر حکومت کردند. از آن‌جا که پایه‌گذاران این دولت خود را از نسل اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام می‌دانستند و معتقد به امامت او (اسماعیلی مذهب) بودند و بدین طریق نسب خود را به حضرت فاطمه علیها السلام می‌رساندند، به فاطمی مشهور شدند.

۲. «ارطاة بن منذر عن شریح و... قالوا بلغنا ان رسول الله قال... فی الثلاثمائة طلوع الشمس من مغربها و یطبع کل قلب بما فیہ...» (الفتن، ص ۴۷۵، ح ۱۴۸۴ و ابن منادی، الملاحم، ص ۳۴۳).

هجرت من طلوع خواهد کرد و چنین هم شد و مهدی علیه السلام در سال ۲۹۷ ق آشکار گشت.^۱ وی سپس مشکل سه سال اختلاف باقی مانده نسبت به حدیث منسوب به پیامبر (سال ۳۰۰ ق) را توجیه کرده و اشعاری را که پیش از تشکیل دولت فاطمی سروده شده است، ذکر می‌کند. در این اشعار می‌خوانیم: در سال ۹۶ (مقصود ۲۹۶ ق است که به جهت نظم شعری خلاصه شده) پرچمی از غرب بلند می‌شود و خورشید الهی از سمت مغرب طلوع می‌کند. در آن هنگام توبه توبه کننده فایده‌ای ندارد. او هم‌نام پیامبر و فرزند وصی پیامبر است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. عیسی بن مریم علیه السلام دجال را می‌کشد...^۲ در شعر دیگری که احمد بن رمضان بلز می‌پیش از ظهور مهدی فاطمی سروده، چنین پیش‌گویی شده است: گویا می‌بینم که خورشید از مغرب بر ما طلوع کرده و زمین را از عدالت پر می‌کند.^۳ با توجه به قدمت کتاب‌های قاضی نعمان و شیعه بودن او، تطبیق روایات طلوع خورشید از مغرب بر مهدی از وی گرفته شده اما به این نکته توجه نشده است که مقصود قاضی نعمان، مهدی فاطمی است نه مهدی موعود امامیه.

۱. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۱۸ و ۴۱۹.

۲. همان، ص ۴۲۱.

من الغرب فی جمع کثیر المواکب
فلا توبة تُرجی هناک لثائب
واکرم مولود و اشرف طالب
بایام صدق طیبات مکاسب
و یقتله من بعد عیسی...

و فی السّت و التسمین تهبط رایة
و تطلع شمس الله من غرب ارضه
سمی نبی الله و ابن وصیه
فیملأ ارض الله عدلاً و رحمة
و بالأعور الدجال...

۳. همان، ص ۴۲۶.

من الغرب مقروناً إليها هلالها
بما ضم منها سهلها و جبالها

کاتی بشمس الارض قد طلعت لنا
فیملأ ارض الله قسطاً بعدله

مطلب دیگری که سوء استفاده اسماعیلیه از این روایات را نشان می‌دهد سخنی است که در ردّ دلایل واقفیه، روایت زیر را مورد استدلال آنان دانسته است:

﴿۸۳﴾ سعید مکی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: اماان دوازده

نفرند؛ وقتی شش نفرشان بگذرند، خداوند به دست هفتمی پیروزی

می‌آورد. پنج نفر از ما اهل بیت حکومت می‌کند و به دست ششمی خورشید

از مغرب طلوع خواهد کرد.^۱

شیخ طوسی می‌گوید: ابتدای این خبر به این‌که ائمه دوازده نفرند تصریح دارد،

اما بقیه مطالب آن سخن راوی است که براساس مذهب اسماعیلیه بیان شده

است.^۲ گویا مقصود شیخ این است که موضوع طلوع خورشید از مغرب به دست

ششمین نفر از اهل بیت امام صادق علیه السلام، ساخته اسماعیلیه است.

بنابراین، شکی نیست که احادیث طلوع خورشید از مغرب مورد تحریف و

سوء استفاده اسماعیلیه قرار گرفته است؛ اما این‌که همه آن احادیث را ساخته آنان

بدانیم صحیح نیست، چون اولاً: کثرت و شهرت آن روایات به اندازه‌ای است که

جعل کردن همه آنها غیر ممکن می‌نماید و گرچه مضمون بسیاری از آنها واحد یا

شبهه هم‌دیگر است؛ اما به طرق مختلفی در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است.^۳

ثانیاً: انگیزه‌ای در جعل آن همه حدیث برای اسماعیلیه دیده نمی‌شود، چون

۱. «عن خالد اللؤلؤی قال حدثنی سعید المکی عن ابی عبدالله علیه السلام وکان له منزلة منه: یا سعید! الائمة

اثنا عشر اذا مضی ستة فتح الله علی السابع و یملک منّا اهل البيت خمسة و تطلع الشمس من مغربها علی ید السادس» (شیخ طوسی، الغیبة، ص ۵۳).

۲. همان.

۳. برای دست‌یابی به مجموعه این احادیث ر.ک: معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۸۷، ۲۶۲، ۵۱۹ و

ج ۲، ص ۱۱۳، ۱۳۱ و ۲۰۴-۲۱۴ و خالد بن ناصر غامدی، اشراف الساعه فی مسند احمد و زوائد

الصحیحین، ج ۲، ص ۶۲۴ به بعد.

در آنها سخنی از مهدی نیست و هیچ کدام تصریح نمی‌کند که طلوع خورشید از مغرب به معنای ظهور مهدی است. اگر بنا بود آنان روایاتی در این موضوع جعل کنند، به این مقدار اکتفا نمی‌کردند و بی‌تردید منافع خود را در آن، پیش‌گویی و جای‌گزین می‌نمودند. آنچه هست روایات انگشت شماری است که طلوع خورشید مغربی را در سال سیصد هجری می‌داند و تردیدی در رد پای اسماعیلیه (فاطمیان) در آنها نیست. البته ابهام‌هایی در این باره وجود دارد؛ مثلاً ممکن است مقصود از روایت کافی^۱ را مهدی بدانیم، چون می‌فرماید شمشیر محمدی زمانی غلاف خواهد شد که جنگ تمام شود و جنگ زمانی پایان می‌یابد که خورشید از مغرب طلوع کند و آن‌گاه همه ایمان می‌آورند، ولی ایمان فایده‌ای ندارد! ممکن است این ایمان را ایمان به مهدی تفسیر کنیم و از روایت استفاده کنیم که تا ظهور مهدی جنگ پیوسته در عالم برپاست. اما این یک احتمال بیش نیست و این روایت و دیگر احادیث، آن را تأیید نمی‌کند.

عدم فایده داشتن ایمان و عدم پذیرش توبه هم قابل بررسی است که آیا با عموماً قرآن سازگاری دارد یا خیر؟ ابهام مهم‌تر این‌که در اشعار مربوط به پیش‌گویی دولت فاطمیان - که پیش‌تر از شرح الاخبار نقل شد - شباهت‌هایی به روایات طلوع خورشید از مغرب وجود دارد، مانند بحث از پذیرفته نشدن توبه و نزول حضرت عیسی علیه السلام. از این رو، ممکن است این ذهنیت ایجاد شود که روایات مشابه آن هم ساختگی است؛ لیکن به نظر می‌رسد این اشعار پس از تشکیل دولت فاطمی در مدح آنان سروده شده یا اگر به عنوان پیش‌گویی سروده‌اند، از همان روایات استفاده کرده و آن را تحریف نموده‌اند.

نتیجه‌گفتار

روایاتی که درباره طلوع خورشید از مغرب در منابع شیعه و بیش از آن در منابع اهل سنت وجود دارد، مربوط به نشانه‌های قیامت است و ارتباطی به ظهور مهدی ندارد و در هیچ کدام تصریحی به نشانه ظهور نیست. اما فرقه اسماعیلیه با نسبت دادن این سخن به پیامبر که فرمود: «در سال ۳۰۰ هجرت من خورشید از سمت مغرب طلوع می‌کند» خواسته‌اند این روایات را بر ظهور فاطمیان تطبیق دهند؛ ولی این به معنای خدشه‌دار بودن دیگر روایات نیست، بلکه آن‌چه به رسول خدا نسبت داده‌اند مردود است.

قیام خراسانی

یکی از نشانه‌هایی که برای ظهور مهدی بیان می‌شود، قیام فردی به نام یا عنوان خراسانی است. این نام در منابع معتبر چندان یافت نمی‌شود و آنچه هست سخن از خراسان و پرچم‌های سیاهی است که از آن منطقه می‌آید. بنابراین، اگر مراد از خراسانی که در منابع متأخر شهرت یافته، شخصی با همین نام است، دو روایت بیشتر درباره‌ او نرسیده و آن دو هم قابل اعتماد نیست و اگر مقصود، صاحب پرچم‌های سیاه یا کسی است که همراه اهل خراسان می‌آید او هم کسی جز ابو مسلم خراسانی نیست که پرچم‌های سیاه بنی‌عباس را از خراسان به کوفه آورد و مقدمات تشکیل دولت عباسیان را فراهم نمود. تفصیل این بحث در گفتار اول از فصل دوم گذشت. در همین روایات، گاهی از صاحب پرچم‌های سیاه به هاشمی یا مردی از بنی‌هاشم تعبیر می‌شود و از آن‌جا که برخی او را خراسانی مشهور در علائم ظهور به حساب آورده‌اند، روایات مشتمل بر آن را نیز بررسی خواهیم نمود. اما آنچه درباره شخص خراسانی گفته می‌شود، شهرتی کاذب است و هر کتابی از او به عنوان نشانه ظهور نام می‌برد تنها به همان دو روایت استدلال کرده

و یا به استناد کتابی غیر معتبر، مطالبی درباره خراسانی ساخته و پرداخته و بدون دلیل درباره آن قلم فرسایی کرده است.

از مجموع کتاب‌های متأخر و معاصر که از خراسانی یاد کرده‌اند، استفاده می‌شود که مؤلفان آنها این عنوان را از برخی روایات مربوط به خراسان یا غیر آن برداشت کرده و آن را رواج داده‌اند و گرنه در روایات علائم، چنین شهرتی وجود ندارد.

دو روایتی که درباره خراسانی وارد شده، این‌گونه است:

﴿۸۴﴾ ابن عقده از یحیی بن زکریا از یوسف بن کلیب از حسن بن علی بن ابی حمزه از سیف بن عمیره از ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: بنی عباس حتماً به حکومت خواهند رسید و آن‌گاه که حاکم شوند، اختلاف پیدا کنند و پراکندگی میان آنان ایجاد شود، خراسانی و سفیانی خروج خواهند کرد. یکی از شرق و دیگری از غرب، آن دو به سرعت سوی کوفه می‌آیند و بنی عباس را نابود می‌کنند و احدی از آنان را باقی نمی‌گذارند.^۱

نعمانی این روایت را در جای دیگر ضمن خبری طولانی به سند حسن بن علی بن ابی حمزه بظاننی از ابوبصیر از امام باقر علیه السلام آورده است؛ ولی در آن‌جا به جای بنی عباس، بنی فلان ذکر شده و در ادامه این جمله را اضافه دارد که: قیام سفیانی و یمانی و خراسانی در یک‌سال، در یک‌ماه و در یک‌روز خواهد بود و پرچمی

۱. «عن ابی جعفر علیه السلام: لا بد ان یملک بنو العباس فاذا ملکوا و اختلفوا و تشتت امرهم خرج علیهم الخراسانی و السفیانی هذا من المشرق و هذا من المغرب یتسبقان الی الکوفة کفرسی رهان هذا من هیهنا و هذا من هیهنا حتی یکون هلاکهم علی ایدیها انا انهما لایقون منهم احداً ابدأ» (نعمانی، النبیة، ص ۲۶۷، باب ۱۴، ح ۱۸).

هدایت شده‌تر از یمانی نیست که به حق (یا به صاحب الزمان) دعوت می‌کند.^۱ این ذیل در اثبات الرجعه - و به نقل از آن در الارشاد و الغیبة شیخ - هم آمده، ولی سند آن چنین است: ابن ابی عمیر از سیف بن عمیره از بکر بن محمد ازدی از امام صادق علیه السلام^۲. بنابراین، سیف بن عمیره بخش اول روایت را (که در کتاب نعمانی آمده) با یک واسطه از امام پنجم روایت کرده و بخش دوم آن را (که در اثبات الرجعه آمده) به یک واسطه از امام ششم نقل کرده است و نعمانی در روایت دیگری هر دو بخش را به ابوبصیر نسبت می‌دهد. در هر صورت، ما هر دو بخش را یک روایت به شمار می‌آوریم چنان‌که در الغیبة نعمانی وجود دارد. سند اثبات الرجعه صحیح، اما هر دو سند کتاب نعمانی ضعیف است؛ چون در هر دو، حسن بن علی بن ابی حمزه وجود دارد. احمد بن یوسف و یوسف بن کلب نیز مجهول‌اند.

از نظر متن، روایت مشتمل بر مطالبی است که اعتماد به آن را از بین می‌برد. این مطالب عبارت‌اند از:

۱. در بخش اول روایت بر حکومت بنی‌عباس تصریح شده و پیش‌تر گفته شد از مجموع روایات چنین بر نمی‌آید که بنی‌عباس بار دیگر به حکومت خواهند رسید و شخصی از بنی‌امیه (سفیانی) آنان را نابود خواهد کرد، بلکه این مطلب مربوط به تاریخ اسلام است که ائمه معصومین علیهم السلام بنا به مصالحی آن را فرموده یا راویان فرقه‌های منحرف، آن مطالب را در کنار نشانه‌های ظهور به ائمه نسبت داده‌اند.

۲. مطالعه روایت سه صفحه‌ای کتاب نعمانی که دو بخش مورد نظر ما در آن

۱. «خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد نظام کنظام الخرز...» و لیس فی الریایات رایة اهدی من رایة الیمانی هی رایة هدی...» (همان، ص ۲۶۴، باب ۱۴، بخشی از ح ۱۳).

۲. مختصر اثبات الرجعه (چاپ شده: در مجله تراننا، ش ۱۵، ص ۲۱۶)؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۵ و شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۴۷.

آمده است، کاملاً نشان می‌دهد که موضوع مربوط به دوران معصومین است، چون در آن از بنی عباس و بنی امیه و پرچم‌های سیاه و ندای ابلیس به قتل مظلومانه [عثمان؟] و کشتار فراوان [توسط سفاح و عبدالله بن علی؟] سخن به میان آمده است.

۳. این که خراسانی و یمانی و سفیانی در یک روز قیام کنند، با دیگر روایات تناقض دارد و این که سه حادثه مهم در یک روز اتفاق بیفتد، جای تأمل است.

۴. در هیچ روایتی از این سه نفر (سفیانی، یمانی و خراسانی) در کنار هم یاد نشده است؛ به خصوص که خراسانی در دو روایت بیشتر نیامده و به نظر می‌رسد راوی یا راویان در نام او به اشتباه افتاده باشند.

۵. طبق این روایت، خراسانی و سفیانی به سرعت (هم چون دو اسب مسابقه) سوی کوفه می‌آیند در صورتی که این تعبیر در روایات دیگر برای یمانی و سفیانی و یا سفیانی و مهدی آمده است.^۱

۶. با توجه به حضور راویان واقفی در این روایت (علی بن ابی حمزه و پدرش ابو حمزه بظائی و وهیب بن حفص) بعید نیست مقصود آنان از اختلاف بنی عباس نزاع امین و مأمون و مراد از سفیانی، علی بن عبدالله سفیانی و خراسانی هم رافع بن لیث باشد که هر سه حادثه هم‌زمان پس از شهادت امام کاظم علیه السلام رخ داده و واقفیه خواسته‌اند این موارد را نشانه برگشت آن حضرت و تأیید عقاید خود بدانند.

﴿۸۵﴾ امام صادق علیه السلام فرموده است: پیش از این امر پنج علامت وجود دارد: ندا، سفیانی، خراسانی، نفس زکیه و خسف در بیداء... .

متن و سند این خبر، در گفتار دوم (نفس زکیه) به شماره ۳۵ گذشت و همان‌گونه که آن جا گفته شد، سند آن کاملاً ضعیف است و هیچ اعتمادی به آن

۱. «عن ابی عبدالله علیه السلام: الیمانی و السفیانی کفرسی رهان» (نعمانی، الغیبه، ص ۳۱۷، ح ۱۵) و «السفیانی و المهدی کفرسی رهان» (الفتن، ص ۲۳۰، ح ۹۰۷).

وجود ندارد. از لحاظ متن نیز به نظر می‌رسد خراسانی با کلمه دیگری اشتباه یا جابه‌جا شده باشد، زیرا در هیچ یک از روایاتی که علائم پنج‌گانه را ذکر می‌کند،^۱ نامی از خراسانی نیست؛ یعنی این روایت بر خلاف آنها که از یمنی، عباسی یا قائم یاد می‌کنند، به خراسانی اشاره کرده است.

﴿۸۶﴾ علی بن احمد از عبیدالله بن موسی از عبدالله بن حماد از ابراهیم بن عبیدالله از پدرش از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امام حسین علیه السلام از پدرش پرسید: چه زمانی خداوند زمین را از ظالمان پاک می‌کند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زمانی که خون حرامی ریخته شود. آن‌گاه مطالبی درباره بنی‌امیه و بنی‌عباس فرمود و ادامه داد: وقتی قیام‌کننده در خراسان حرکت کند و بر کوفان و ملتان^۲ مسلط شود و از جزیره بنی‌کاوان^۳ بگذرد و قیام‌کننده‌ای از ما در گیلان به پاخیزد...^۴

این روایت از نظر متن، تصریحی به خراسانی ندارد ولی از آن‌جا که گاهی به آن استدلال می‌شود لازم است در این‌جا بررسی گردد. سند این خبر به جهت اشتمال بر راویان مجهول و غیر ثقه، ضعیف است. علی بن احمد بندنجی توثیقی ندارد و

۱. برای آگاهی از این روایات ر.ک: بحث نفس زکیه.

۲. کوفان روستایی در هرات و ملتان در هند است (ر.ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۶۰ و ۳۴۲، ذیل کوفان و ملتان).

۳. بنی‌کاوان جزیره‌ای در خلیج فارس و تا قرن چهارم آباد بوده است (یاقوت حموی، همان، ج ۲، ص ۵۷، ذیل جزیره کاوان).

۴. «ان امیرالمؤمنین علیه السلام حدّث عن اشیاء تكونُ بعده الی قیام القائم فقال الحسین علیه السلام یا امیرالمؤمنین متى یطهر الله الارض من الظالمین فقال امیرالمؤمنین علیه السلام: لا یطهر الله الارض من الظالمین حتی یسفک الدّم الحرام. ثم ذکر امر بنی‌امیه و بنی‌عباس فی حدیث طویل ثم قال اذا قام القائم بخراسان و غلب علی ارض کوفان و الملتان و جاز جزیره بنی‌کاوان و قام قائم منّا بجیلان و اجابته الأبر و الدیلمان ظهّرت لولدی رایات التّرك متفرقات...» (نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۳، باب ۱۴، ح ۵۵).

اگر نظر ابن غضائری را بپذیریم درباره او گفته است: «پرشان گوست و به او توجه نمی‌شود.»^۱ عبیدالله بن موسی علوی عباسی که در اسناد دیگری از کتاب نعمانی نیز قرار دارد شناخته شده نیست. عبدالله بن حماد انصاری توثیق صریحی ندارد و علامه درباره ابراهیم بن عبیدالله بن علاء می‌گوید: «من به تعدیلی درباره او برخورد نکردم و بنا به گفته ابن غضائری به روایت او اعتماد نمی‌کنم.»^۲ پدر او هم مجهول است. بنابراین، از نظر سند حتی یک راوی موثق در آن وجود ندارد؛ اما از نظر متن، علامه مجلسی در توضیح آن می‌گوید: «قائم به خراسان» هلاگو یا چنگیزخان و قیام‌کننده در گیلان، شاه اسماعیل صفوی است و قیام قائم لازم نیست بلافاصله پس از اینها رخ دهد.^۳ در کتاب دیگری احتمال داده شده که قیام‌کننده در خراسان ابومسلم خراسانی یا همان خراسانی نزدیک ظهور باشد.^۴ اما به نظر می‌رسد مراد از گوینده خبر هیچ یک از این افراد نباشد، بلکه از آن‌جا که در آن سخن از بنی امیه و بنی عباس به میان آمده و از طرفی در خراسان و گیلان قیام‌های زیادی صورت گرفته، ممکن است این خبر را متوجه آن قیام‌ها مانند علویان دیلم یا خراسان نماییم. در هر صورت، قیام‌کننده در خراسان و گیلان هر که باشد با توجه به ضعف سند نمی‌توان آن را نشانه ظهور مهدی علیه السلام به شمار آورد.

آن‌چه گذشت، همه روایاتی بود که عنوان خراسانی در آن وجود دارد. اما پرسش این است که اگر درباره خراسانی همین چند روایت وجود دارد و آنها هم ضعیف یا مردودند، پس شهرت موجود درباره خراسانی از کجاست؟

۱. رجال ابن‌غضائری، ص ۸۲.

۲. خلاصة الاقوال، ص ۳۱۵.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۶.

۴. معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۱۶.

به نظر می‌رسد، خراسانی عنوانی است که از روایات مربوط به خراسان و مشرق زمین و مردی که همراه اهل خراسان قیام می‌کند انتزاع شده و در واقع متأخران با استفاده از مضمون روایات، چنین عنوانی را جعل کرده‌اند. چنان‌که در معجم احادیث المهدی که منبعی برای کتب معاصر به شمار می‌رود بارها از خراسانی نام برده شده، اما به روایاتی ارجاع شده است که نامی از خراسانی و حتی مردی از خراسان در آنها نیست؛ مثلاً در فهرست این کتاب می‌خوانیم: «روایتی که می‌گوید آمدن خراسانی و شعیب ۷۲ ماه پیش از ظهور مهدی رخ می‌دهد...»^۱ آن‌گاه به خبری از الفتن ابن حماد آدرس می‌دهد که: «تخرج رایة سوداء لبني العباس ثم تخرج من خراسان اُخري سوداء قلانسهم سود و ثيابهم بيض علي مقدمتهم رجل يقال له شعيب بن صالح... يكون بين خروجه و ان يسلم الامر للمهدي اثنان و سبعون شهراً».^۲ مورد دیگری که در معجم از او به خراسانی تعبیر شده^۳ مردی از ماوراءالنهر است: «يخرج رجل من وراء النهر يقال له الحارث...».^۴ در مجموع از این کتاب و کتاب عصر الظهور که در آن هم نام خراسانی زیاد آمده است استفاده می‌شود نویسنده آن دو، صاحب پرچم‌های سیاه خراسان را همان خراسانی دانسته و به روایاتی استناد شده است که اولاً: به صراحت نامی از

۱. همان، ج ۲، ص ۵۰۳.

۲. پرچم سیاهی از بنی‌عباس آشکار می‌شود. سپس پرچم سیاه دیگری از خراسان بیرون می‌آید که صاحبان آن پرچم‌ها کلاه سیاه و لباس سفید بر تن دارند و جلودارشان مردی از بنی‌تمیم به نام شعیب بن صالح است. قیام او تا واگذاری حکومت به مهدی ۷۲ ماه طول می‌کشد (الفتن، ص ۲۱۳، ج ۱، ص ۸۵۱ و به نقل از آن: معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۳۹۷).

۳. «قد يكون الحارث المذكور في بعض الروايات هو نفس الخراساني» (معجم احادیث المهدی، ج ۲، ص ۵۰۲).

۴. ابن منادی، الملاحم، ص ۱۸۵ و به نقل از او: معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۳۹۶ و الموسوعة فی احادیث المهدی، ص ۲۱۷ به نقل از: سنن ابی‌داوود.

خراسان نبرده است. ثانیاً: قابل قبول نیستند، زیرا منبع آنها الفتن نعیم بن حماد است و بسیاری از این روایات از معصوم صادر نشده‌اند.^۱

مرد هاشمی

شخص دیگری که در نشانه‌های ظهور به عنوان خراسانی از او یاد می‌شود، مردی از بنی‌هاشم است که در برخی روایات اهل سنت وجود دارد و گفته می‌شود از خراسان قیام خواهد کرد. با این‌که در احادیث از او به خراسانی تعبیر نشده، برای تکمیل بحث و از آن‌جا که برخی معاصران او را همان خراسانی دانسته‌اند،^۲ لازم است روایات مربوط به آن را نیز بررسی کنیم.

﴿۸۷﴾ ولید و رشدین از ابن‌هلیعه از ابوقبیل از ابورومان از علی رضی الله عنه نقل می‌کند: سفیانی و پرچم‌های سیاه در منطقه اصطرخ با هم روبه‌رو می‌شوند. در میان آنان (صاحبان پرچم‌های سیاه) جوانی از بنی‌هاشم هست که در دست راستش خال وجود دارد و جلودار او مردی از بنی‌تمیم به نام شعیب بن صالح است. در آن رویداد کشتار بزرگی خواهد شد و آن‌گاه پرچم‌های سیاه آشکار می‌شود و لشکر سفیانی می‌گریزد و مردم به جست‌وجوی مهدی می‌روند.^۳

۱. درباره این روایات ر.ک: معجم احادیث المهدی، ج ۲، ص ۵۰۳ و ۵۰۴ و تطبیق کنید با روایات ج ۱، ص ۳۷۴-۴۰۵. هم‌چنین ر.ک: همان، ج ۱ ص ۴۰۳ و ج ۳، ص ۱۶، ۲۸، ۲۷۰ و ۴۷۷ و علی کورانی، عصر الظهور، ص ۲۳۸-۲۴۵ که در همه این موارد عنوان خراسانی از روایات انتزاع شده و به عبارتی برداشت مؤلف است.

۲. ر.ک: معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۲۷۰ و ۴۷۷ و علی کورانی، عصر الظهور، ص ۲۴۲.

۳. «عن علی رضی الله عنه قال يلتقي السفیانی و الرایات السود فیهم شاب من بنی‌هاشم فی کفه الیسری خال و علی مقدمته رجل من بنی‌تمیم یقال له شعیب بن صالح بیاب اصطرخ فتکون بینهم ملحمة عظیمة تظہر الرایات السود و تہرب خیل السفیانی فعند ذلک یتمنی الناس المهدی و یطلبونه» (الفتن، ص ۲۲۱، ح

این روایت در چند باب از کتاب الفتن با همین سند تکرار شده است. البته در برخی به جای «جوانی از بنی هاشم»، «هاشمی» و به جای دست راست، کتف راست آمده^۱ که ناشی از تصحیف دو کلمه «کف» و «کتف» است. گذشته از این که این حدیث در منابع شیعه وجود ندارد، راویان آن از نظر خود اهل سنت ضعیف هستند.^۲ متن خبر هم به دلیل آن که سخن از آیات سود گفته و مقصود از آن، پرچم‌های سیاهی است که مقدمه حکومت بنی عباس را فراهم کرد، قابل قبول نیست.

﴿۸۸﴾ تهرقی از معاویه بن صالح از شریح بن عبید و راشد بن سعد و ضمره بن حبیب و مشایخ آنان نقل می‌کند: سفیانی لشکر خود را به سمت مشرق و فارس گسیل می‌کند. اهل مشرق با آنها می‌جنگند و آن‌گاه که جنگ به درازا کشید با مردی از بنی هاشم که در آخرین نقطه شرق است بیعت می‌کنند. او با اهل خراسان قیام می‌کند و جلودار لشکرش مردی از موالی بنی تمیم است... سرانجام پیروزی با سفیانی است و هاشمی فرار می‌کند.^۳

این حدیث از نظر سند موقوف است و حجیت ندارد. از نظر متن نیز با روایاتی که پیروزی را از آن هاشمی می‌داند - از جمله خبر قبلی - تعارض دارد. به علاوه مضمون این خبر در جای دیگری همراه با ذکر بنی امیه و پرچم‌های سیاه خراسان

۱. همان، ص ۲۱۶، ح ۸۶۳ و ص ۲۱۸؛ ح ۸۶۸ و معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۷۷ و ۷۸ به نقل از: الفتن و دیگران).

۲. الموسوعه فی احادیث المهدی، ص ۱۳۷.

۳. «عن شریح... و مشایخهم قالوا بیعت السفیانی خيله و جنوده فیبلغ عامه الشرق من ارض خراسان و ارض فارس فیثور بهم اهل المشرق فیقاتلونهم و یکون بینهم وقعت فی غیر موضع فاذا طال علیهم قتالهم ایاه بايعوا رجلاً من بنی هاشم و هو یومئذ فی آخر الشرق فیخرج باهل خراسان علی مقدمته رجل من بنی تمیم... ثم تكون الغلبه لسفیانی و یهرب الهاشمی» (الفتن، ص ۲۲۱، ح ۸۷۱؛ معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۴۰۲ و الموسوعه فی احادیث المهدی، ص ۲۰۶).

آمده است^۱ که احتمال جعل آن را بیشتر می‌کند؛ زیرا مقابله مردی از بنی‌امیه و مردی از بنی‌هاشم همراه با عنوان کردن پرچم‌های سیاه خراسان، از نظر تاریخی کاملاً با نبرد بنی‌امیه و بنی‌عباس قابل تطبیق است. سفیانی در آن هم می‌تواند به سفیانی تاریخی که در آن دوران ظهور کرد تطبیق شود. به این نکته هم باید توجه داشت که مراد از بنی‌هاشم در بسیاری از روایات همان بنی‌عباس است؛ به خصوص که عباسیان برای انتساب خود به رسول خدا ﷺ گاه به جای عباس، هاشم را در نسب خود آورده‌اند، یعنی خود را به هاشم (جد عباس بن عبدالمطلب) نسبت داده‌اند تا نسب خود را با پیامبر و علی علیه السلام نزدیک‌تر کنند.

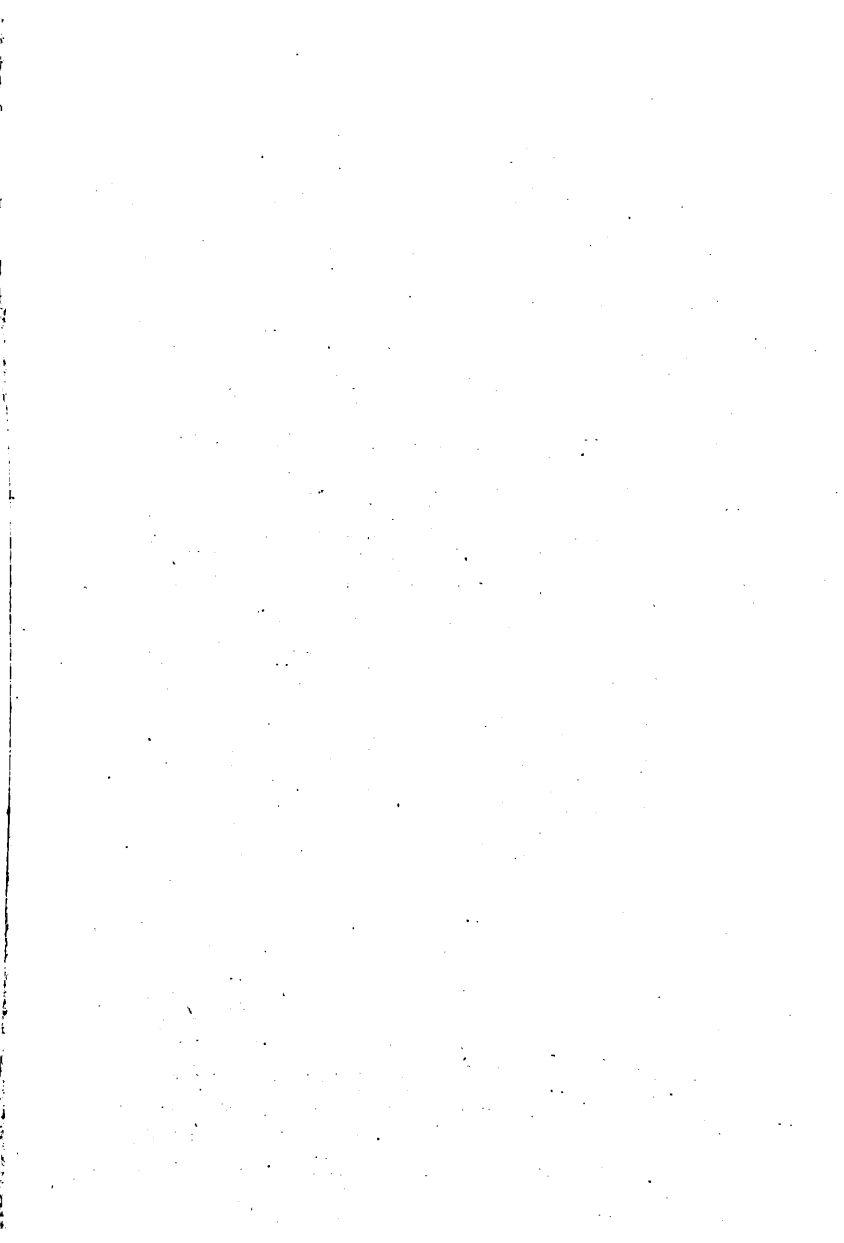
روایات دیگری درباره‌ی هاشمی وجود دارد که مضمون آنها کاملاً شبیه دو نمونه بالا است. آنچه در همه این احادیث مشترک است خال دست یا کتف او، فرماندهی پرچم‌های سیاه، ظهور او از مشرق یا خراسان و مبارزه او با سفیانی است. در این روایات از موضوع مهمی نیز سخن به میان آمده که مردی از بنی‌تمیم به نام شعیب بن صالح است و هیچ ردّ پایی برای تطبیق او در تاریخ اسلام وجود ندارد. مگر آن‌که گفته شود تمیمیان آن را برای قبیله خود ساخته‌اند تا همانند یمانی‌ها، قحطانی‌ها و سفیانی‌ها و... موعودی داشته باشند.

از مجموع این روایات استفاده می‌شود که مردی از بنی‌هاشم، حتی اگر همان خراسانی باشد، نمی‌تواند جزو نشانه‌های واقعی ظهور به حساب آید و اگر نام مهدی هم کنار آن آمده است، جز تحریف یا جعل نیست. البته این‌که مراد از این شخص خراسانی یا هاشمی کیست نمی‌توان اظهار نظر قطعی نمود. شاید مقصود ابومسلم خراسانی است که هم به خراسانی شهرت دارد - چون به عنوان دعوت کننده برای بنی‌عباس از سوی آنان به خراسان رفت و از آن‌جا همراه لشکری به

کوفه آمد و مقدمات تشکیل حکومت عباسی و سقوط امویان را فراهم کرد. و هم ادعای انتساب به بنی هاشم را داشته است.^۱ و شاید حارث بن سریج است که پیش از ابومسلم علیه بنی امیه در خراسان قیام کرد و گفته‌اند ادعا داشت صاحب پرچم‌های سیاه است و کمیت اسدی در شعری خطاب به او می‌گوید: پرچم‌های سیاه را علیه گمراهی برافزاید؛^۲ به خصوص که در کتب ملاحم نیز روایتی درباره حارث که از ماوراء النهر قیام می‌کند ذکر شده است.^۳

به هر حال، خراسانی یا هاشمی هر که باشد بدان جهت که در روایات ضعیف و گاه مردود و در منابعی غیر معتبر مانند الفتن ابن حماد همراه پرچم‌های سیاه و لشکر خراسان از او یاد شده - و گفتیم روایات سود هیچ ارتباطی به ظهور امام عصر علیه السلام ندارد بلکه مقصود ظهور عباسیان است - قابل اعتماد نیست.

۱. یکی از اعتراض‌های منصور عباسی به ابومسلم این بود که چرا ادعا کرده فرزند سلیط بن عبدالله بن عباس است و ابومسلم آن را رد نکرده است (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۱).
 ۲. همان، ج ۷، ص ۱۰۰ و ۳۳۱.
 ۳. ابن منادی، الملاحم، ص ۱۸۵ و معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۳۹۴.



ظهور حسنی

این موضوع که همانند قیام خراسانی در میان نشانه‌های ظهور شهرت زیادی یافته است، از اعتبار چندانی برخوردار نیست، زیرا روایاتی که درباره آن وجود دارد از نظر سند یا منبع اشکال دارند و تنها روایت صحیح در روضه کافی هم از نظر محتوا قابل قبول نیست. در این جا به بررسی روایاتی می‌پردازیم که در موضوع حسنی به آن دست یافته‌ایم.

﴿۸۹﴾ محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از یعقوب سراج روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: فرج شما چه زمانی است؟ فرمود: وقتی فرزندان عباس با هم اختلاف کنند و سلطنت آنان سست شود، شامی و میانی ظهور کنند و حسنی به حرکت درآید و صاحب‌الامر از مدینه به مکه آید... از خداوند اجازه ظهور می‌طلبد. آن‌گاه برخی از موالی او این خبر را برای حسنی می‌برد و او بر خروج پیش‌دستی می‌کند، اما اهل مکه او را می‌کشند و سرش را برای شامی می‌فرستند. در این زمان صاحب‌الامر آشکار می‌شود و مردم با او بیعت می‌کنند.^۱

۱. «عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبدالله علیه السلام متى فرج شیعتکم؟ فقال: اذا اختلف ولد العباس و

این روایت را کلینی در روضه کافی آورده و نعمانی ضمن دو روایت آن را نقل می‌کند.^۱ با این تفاوت که اولاً، طریق کلینی به یعقوب سراج صحیح است، اما طریق نعمانی به یعقوب ضعف دارد. ثانیاً، در الغیبه نعمانی به جای شامی، سفیانی آمده است. درباره محتوای این روایت چند اشکال به نظر می‌رسد: یکی این که در آن از اختلاف بنی عباس سخن گفته شده که مجموع روایت را با مشکل روبه‌رو می‌کند و عبارت هم به گونه‌ای نیست که بتوان گفت مقصود امام فاصله‌ای طولانی بین اختلاف بنی عباس و ظهور حسنی است. از طرفی تصور برگشت حکومت عباسیان یا تشکیل حکومتی به نام آنان در آخرالزمان بر هیچ دلیل و قرینه درستی متکی نیست. اشکال دوم، ابهام‌هایی است که در این روایت به چشم می‌خورد. این که مهدی پس از آمدن از مدینه به مکه، تازه اجازه ظهور بخواند و این که حسنی در برابر مهدی برای قیام پیش دستی کند، مطالبی قابل تأمل است. کشته شدن حسنی به دست اهل مکه و فرستادن سر او برای شامی هم مطلبی است که در احادیث دیگر وجود ندارد، ضمن این که به نظر نمی‌رسد در آخرالزمان و با وجود ارتباطات، لازم باشد سر مقتول را برای شخصی بفرستند؛ چون انگیزه ارسال سر در تاریخ، بیشتر جنبه تبلیغی و اطلاع رسانی داشته که با وجود ارتباطات آخرالزمان منتفی به نظر می‌رسد. روایت دوم درباره حسنی در ذیل حدیث مفضل چنین آمده است:

﴿۹۰﴾... مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام پرسید: سپس چه می‌شود؟ امام فرمود: حسنی جوان خوش صورت از سوی دیلم خروج می‌کند و با صدای

→ وهی سلطانهم... وظهر الشامی و اقبل الیمانی و تحرک الحسنی و خرج صاحب هذا الامر من المدینه الی مکه بتراث رسول الله... و یستأذن الله فی ظهوره فیطلع علی ذلک بعض موالیه فیأتی الحسنی فیخیره الخیر فینتدیر الحسنی الی الخروج فیثب علیه اهل مکه فیتقتلونه و یبعثون برأسه الی الشامی فیظهر عند ذلک صاحب هذا الامر فیبايعه الناس و یتبعونه...» (کلینی، روضه کافی، ص ۲۲۵).

رسا فریاد می‌زند: ای آل احمد! منادیِ جانبِ ضریح را پاسخ دهید. پس گنج‌های طالقان که مردانی آهنین هستند او را لیبک می‌گویند، فرمانده‌شان شعیب بن صالح تیمی است. حسنی سوی آنان می‌رود و صورتش چون ماه شب چهارده می‌درخشد. آن‌گاه بر کوچک و بزرگ و شیرخوار شمشیر می‌کشد تا آن‌که وارد کوفه شود و آن‌جا را پناهگاه خود قرار دهد. سپس خبر او به مهدی می‌رسد. یاران حسنی می‌گویند: این کیست که به قلمرو ما آمده است؟ حسنی می‌گوید: به سراغ او خواهیم رفت. سپس با چهار هزار لشکریان خود که به آنان زیدیه می‌گویند نزد مهدی می‌آید و از او معجزه می‌طلبد. مهدی عصا و انگشتر... پیامبر را نشان می‌دهد و درختی بر سنگ می‌نشانند که بارور شود. حسنی تسلیم مهدی می‌شود و با او بیعت می‌کند، اما چهار هزار نفر زیدی بیعت نمی‌کنند. مهدی با آنان می‌جنگد و همه را می‌کشد.^۱

این کلمات بخشی از حدیث طولانی مفضل بن عمر است که حسین بن حمدان در کتاب الهدایة الکبری نقل می‌کند. مجلسی هم این روایت را نقل کرده؛ اما به منبع آن اشاره‌ای ندارد، بلکه می‌گوید: در یکی از نوشته‌های علمای شیعه این روایت وجود دارد.^۲ ضمن این‌که در نقل مجلسی تقدّم و تأخر مختصری به چشم می‌خورد. سندی که در کتاب الهدایة الکبری برای این حدیث آمده چنین است:

۱. «قال المفضل: ثم ماذا يا سیدی؟ قال: ثم يخرج الحسنی الفنی الصبیح من نحو الدیلم یصیح بصوت فصیح: یا آل احمد! اجیبوا الملهوف و المنادی من حول الضریح. فتجیبه کنوز الله بالطالقان کنوزاً و ای کنوز لیست من فضة و لا ذهب بل هی رجال کزبر الحدید کانی أنظر الیهم علی البراذین الشهب فی ایدیهم الحراب، امیرهم رجل من تمیم یقال له شعیب بن صالح. فیقبل الحسنی الیهم ووجه کدرة البدر یربع الناس جمالاً.....» (خضیی، الهدایة الکبری، ص ۴۰۳).

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵.

«حسین بن حمدان الخضیبی حدثنی محمد بن اسماعیل الحسنی و علی بن عبدالله الحسنی عن ابی شعیب محمد بن نصر عن ابن الفرات عن محمد بن مفضل قال سألت سیدی ابا عبدالله الصادق...»^۱ که پیداست در این سند افتادگی یا تصحیف وجود دارد، چون در ادامه روایت، پیوسته مفضل بن عمر از امام پرسش می‌کند و امام می‌فرماید: ای مفضل... بنابراین، راوی اصلی نمی‌تواند محمد بن مفضل باشد. این اشکال در سند بحار الأنوار نیست و در آن محمد بن مفضل از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند.

با این حال، روایت سند خوبی ندارد و از جهات متعدد بر آن اشکال می‌شود: یکی شخص حسین بن حمدان صاحب کتاب الهدایة الكبرى است که کتابش غیر معتبر و مشتمل بر مطالبی نادرست و جعلی است و خود مؤلف هم جایگاهی میان رجال نویسان و دیگر عالمان شیعه ندارد. نجاشی او را فاسدالمذهب خوانده^۲ و از میان متأخران، آفندی حرف آخر را درباره او چنین گفته است که همه رجالیون به بدترین صورت ممکن بر او طعن زده و به دروغ‌گویی و انحراف و دیگر عیوب او اشاره کرده‌اند.^۳

علاوه بر او، افراد ناشناخته‌ای در سند وجود دارند که در یک طبقه آن، دو نفر حسنی هستند. درباره مفضل بن عمر هم گرچه اختلاف نظر فراوان است؛^۴ ولی آنچه آشکار است و همین روایت بر آن دلالت دارد این است که غالیان مطالب

۱. خضیبی، الهدایة الكبرى، ص ۳۹۲.

۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۵۱.

۴. نجاشی می‌گوید: فاسدالمذهب و مضطرب بالروایه است و به او اعتنایی نیست و گفته‌اند خطابی است (ج ۲، ص ۳۵۹). اما شیخ مفید او را جزء ثقات امام صادق علیه السلام می‌داند (الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۶) و شیخ طوسی او را در شمار سفرای ستوده ائمه آورده و روایاتی در مدح او نقل می‌کند (الغیبة، ص ۳۴۶).

زیادی بر او بسته‌اند. ضمن این که گفته شد در نقل الهدایة الکبری نامی از خود مفضل نیست و به اعتماد نقل مجلسی - که به احتمال قوی مصدر او جز کتاب الهدایه نیست - باید سند را تصحیح کرد. به هر حال اعتمادی به سند نیست و رد آن به دلیل کتاب حسین بن حمدان و شخص او کافی است.

از نظر متن نیز ایرادهای زیادی به روایت وارد است:

اولاً: مجموع حدیث مفضل ۴۶ صفحه است که در آن، مطالب گوناگون از امام ششم سؤال شده و آن حضرت به تفصیل پاسخ داده‌اند و از آن جمله، داستان حسنی است. واقعیت آن است که انتساب چنین روایات طولانی به خصوص با بیان مطالبی غیر ضروری و شبیه داستان به ائمه معصومین علیهم‌السلام بسیار بعید است. ثانیاً: در این روایت، خروج حسنی از سوی دیلم عنوان شده و می‌دانیم دیلم محل حکومت علویان زیدی از نسل امام حسن مجتبی علیه‌السلام است. قدیمی‌ترین حرکت علویان در این منطقه توسط یحیی بن عبدالله حسنی برادر نفس زکیه انجام شد که پس از شکست نهضت فحّ به آن جا گریخت و قیام کرد و سرانجام در زندان هارون به طرز مشکوکی از دنیا رفت.^۱ پس از او، یاران یحیی بن عمر علوی که در کوفه قیام کرد، به دیلم گریخته، با حسن بن زید حسنی بیعت کردند و دولت علویان را تأسیس نمودند^۲ (۲۵۰ - ۳۱۶ ق).

ثالثاً: در این متن دوبار تصریح شده است که همراهان حسنی زیدیه نام دارند، گذشته از این که اول و آخر آن کاملاً متناقض است، زیرا در ابتدا می‌گوید حسنی با چهار هزار نفر از زیدیه به سراغ مهدی می‌رود و در آخر روایت می‌گوید همه لشکریان حسنی با مهدی بیعت می‌کنند جز آن چهار هزار نفر که با مهدی

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۳۸۸ - ۴۰۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۷۱ به بعد.

می‌جنگند و کشته می‌شوند، در حالی که لشکریان حسنی فقط همان چهار هزار نفر معرفی شده بودند. علاوه بر اینها در روایت ابهام‌هایی وجود دارد که با توجه به مرود بودن مصدر و سند آن نیازی به تفصیل بیشتر نیست.

﴿۹۱﴾ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پس از آن‌که مهدی خراسان را فتح می‌کند و اهل ین او را پیروی می‌کنند، پسر عمویش حسنی با دوازده هزار سوار به او ملحق می‌شود و می‌گوید: من به این لشکر سزاوارترم؛ من مهدی و فرزند حسن هستم. مهدی گوید: بلکه من مهدی‌ام. حسنی از مهدی دلیل می‌طلبد و مهدی معجزاتی نشان می‌دهد و حسنی لشکر را به او تسلیم می‌کند.^۱

این کلمات را صاحب عقدالدرر ضمن روایتی طولانی از امیرمؤمنان نقل می‌کند و سید بن طاووس هم خلاصه آن را ضمن روایتی دیگر از آن امام به سند سلیلی صاحب الملاحم آورده است.^۲ نقل عقدالدرر به جهت نداشتن سند، قابل اعتنا نیست، ضمن آن‌که قرینه‌ای بر صحت و انتساب آن به امیرمؤمنان یافت نمی‌شود و عقدالدرر هم در قرن هفتم نوشته شده است. نقل ابن طاووس از ملاحم سلیلی عالم سنی مذهب است و سندی که سلیلی آورده از رجال ناشناخته اهل سنت‌اند. علاوه بر اشکال‌های مصدري و سندی باید توجه داشت که روایت عقدالدرر از رفتن مهدی به دمشق سخن می‌گوید و این با دیگر روایات ظهور تناقض دارد. هم‌چنین از دمشق (که مرکز امویان بوده) تجلیل شده است. در متن سلیلی هم به تفصیل از نام یاران مهدی و نام شهرهای آنان یاد شده که به داستان بیشتر شباهت دارد و نمی‌توان این مطالب را به امیرمؤمنان نسبت داد، چون در مقایسه با گفتار آن حضرت در نهج البلاغه و منابع معتبر دیگر، این متن هیچ شباهتی به کلمات آن امام بزرگوار ندارد.

۱. یوسف مقدسی، عقدالدرر، ص ۹۷.

۲. الشریف بالمنن، ص ۲۹۵.

﴿۹۲﴾ امیرالمؤمنین در خطبه‌ای که پس از جنگ جمل در بصره ایراد کرد، فرمود: حسنی صاحب طبرستان با گروه زیادی از سواره و پیاده نظام خود قیام می‌کند و سوی نیشابور رفته آن‌جا را فتح می‌نماید. سپس به اصفهان و آن‌گاه به قم می‌رود و جنگی بین او و قمی‌ها رخ می‌دهد که عده زیادی کشته می‌شوند. حسنی پیروز می‌شود و اموال آنان را غارت و زن و فرزندانشان را اسیر می‌کند.^۱

این روایت تنها در بحارالانوار و بدون ذکر منبع و سند آمده و مضمون آن در جای دیگر یافت نمی‌شود؛ بنابراین، اعتباری ندارد. ضمن این‌که احتمال جعل آن از سوی علویان طبرستان که از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام بوده و در آن‌جا حکومت می‌کردند و گرایش زیادی داشتند، بعید نیست.

در پایان این گفتار، در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت.

﴿۹۳﴾ امام باقر علیه السلام فرمود: مهدی وارد کوفه می‌شود، در حالی که سه گروه با هم در کشمکش هستند اما در برابر او تسلیم می‌شوند. مهدی به منبر می‌رود و سخن می‌گوید؛ اما از شدت صدای گریه سخنان او مفهوم نیست. این است سخن رسول خدا که فرمود: گویا حسنی و حسینی را می‌بینم که آنان را رهبری می‌کنند و او پرچم را به حسینی می‌دهد و با او بیعت می‌کنند.^۲

۱. «یخرج الحسنی صاحب طبرستان مع جم کثیر من خيله و رجله حتی یأتی نیشابور...» (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۰، (یا ۵۷) ص ۲۱۵).

۲. «عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث طویل قال: یدخل المهدی الکوفه و بها ثلاث رایات قد اضطربت بینها فتصوله فیدخل حتی یأتی المنبر و یخطب و لایدری الناس ما یقول من البكاء و هو قول

این روایت در کتاب الغیبة شیخ طوسی با سندی ضعیف نقل شده و معنای آن کاملاً مبهم است. شیخ مفید و طبرسی همین روایت را به سند عمرو بن شمر از امام باقر علیه السلام آورده‌اند اما جمله «هو قول رسول الله کأنی بالحسنی والحسینی و قد قاداها فیسلمها الی الحسنینی فیبايعونه» را ندارند.^۱ ضمن این که روشن نیست ضمیرهای «هو» و «ها» به چه کلمه‌ای برمی‌گردد. به نظر می‌رسد که این جمله از سوی برخی راویان یا ناسخان بر روایت افزوده شده یا از حاشیه به متن انتقال یافته است، چون تناسبی با متن خبر ندارد. به هر حال این روایت علاوه بر ضعف سند، مطلبی را دربارهٔ حسنی اثبات نمی‌کند.

﴿۹۴﴾ خداوند زمین را زیر پای انسان پاکدامنی که از مکه قیام می‌کند قرار خواهد داد. نام او محمد بن علی از فرزندان سبط اکبر حسن بن علی علیه السلام است که به امام حسنی شهرت می‌یابد. او یک روزه به بیداء می‌رسد و می‌بیند بدن آن گروه در زمین و سرهایشان بیرون است، ولی هنوز زنده‌اند... جبرئیل به کسانی که از مدینه گریخته‌اند می‌گوید: صبر کنید برادران مؤمن شما با ولی خدا حسنی - خوشحال از آن چه خداوند به لشکر سفیانی انجام داده - سوی شما می‌آیند... حسنی بر عراق جانشینی می‌گمارد و سوی روم می‌رود... سپس عیسی علیه السلام فرود می‌آید و از حسنی می‌خواهد دجال را بکشد و او هم چنین می‌کند. عیسی از حسنی تشکر می‌کند و می‌گوید: این آخرین روز عمر توست و ملک الموت به آرامی از حسنی قبض روح خواهد کرد.^۲

→ رسول الله کأنی بالحسنی والحسینی و قد قاداها فیسلمها الی الحسنینی فیبايعونه فاذا كانت الجمعة الثانية قال الناس یا بن رسول الله الصلاة خلفک تضاهی الصلاة خلف رسول الله... (شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۶۸).

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۰ و فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲. ابن منادی، الملاحم، ص ۹۰-۱۰۴.

آنچه گذشت، گزارشی داستان‌گونه است که ابن‌منادی از مؤلفان قرن چهارم به نقل از اهل کتاب آورده و پانزده صفحه از کتاب خود را به آن اختصاص داده است. وی در ابتدای این روایت می‌گوید: «ابوسلیمان عبدالله بن جریر جوالقی به من خیر داد مردی از اهل کتاب که اهل جمع‌آوری اخبار ملاحم است از کتاب دانیال این مطالب را برابرم نقل کرد و گفت آنها را از بزرگان خود شنیده است و این کتاب را به کسی که اعتماد ندارد نمی‌دهد، چون عجایی از گذشته و آینده را در بر دارد.» ابن‌منادی مطالب فراوان دیگری به نقل از کتاب دانیال می‌آورد؛ اما این کتاب شناخته شده نیست؛ هر چند در منابع بسیاری از آن یاد شده و مطالبی از آن گزارش می‌شود.^۱ ابن‌منادی نقل دیگری دربارهٔ حسنی به شرح زیر آورده است:

﴿۹۵﴾ حسنی مردی از اهل بیت خود به نام شعیب بن صالح را بر یارانش می‌گمارد و خود به سوی کوفه می‌رود... در آن جا خطبه می‌خواند و مردم کوفه با او بیعت می‌کنند. آن‌گاه با صد هزار نفر به جنگ سفیانی می‌رود... پس از پیروزی بر سفیانی دست و پای او را قطع کرده، سپس او را گردن می‌زنند... زمین برای حسنی خالص می‌گردد و او کارگزارانش را به شهرها گسیل می‌دارد.^۲

ابتدای این متن سندی ندارد و معلوم نیست گفتهٔ چه کسی است؛ اما در آخر آن می‌خوانیم: «فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله...» در جواب این جمله هم سخنی از رسول خدا نیست تا بتوان روایت را به آن حضرت نسبت داد، همان گونه که در ابتدای متن نیز نامی از آن حضرت یا صحابهٔ او نیست. در مجموع به دو حدیث

۱. برای نمونه ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۹۶ و ج ۱۱ ص ۲۶۶ و محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۳۸۰ و ج ۳۰ ص ۳۹۷ و برای آگاهی بیشتر درباره کتاب دانیال و ناشناخته بودن آن ر.ک: کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ص ۲۳۳. قرطبی می‌گوید در این کتاب جعلیاتی هست که اولش، آخرش را تکذیب می‌کند (التذکره، ص ۶۹۵).

۲. ابن‌منادی، الملاحم، ص ۲۰۰ - ۲۰۳.

اخیر اعتمادی نیست و به نظر می‌رسد گوینده یا سازنده آن حسنی و مهدی را با هم خلط نموده و برخی مطالب مربوط به مهدی را درباره حسنی آورده است. در پایان ذکر این نکته هم لازم است که در پاورقی این کتاب گفته شده: «بنا به روایات مشهور فریقین، حسنی از خراسان خروج می‌کند»^۱ اما نگارنده به چنین روایاتی از فریقین دست نیافت و روشن نیست این شهرت نادرست درباره حسنی از کجاست ضمن این که سرانجام معلوم نشد حسنی، ممدوح است یا مذموم، چون روایاتی که گذشت گاه او را یاور مهدی و گاه در برابر مهدی معرفی می‌کنند.

حسنی‌ها در تاریخ

آنچه گذشت روایاتی بود که در آنها از ظهور حسنی سخن به میان آمده است. تطبیق این روایات بر حوادث تاریخی قطعی نیست. در برخی از آنها نام دیلم و طبرستان و زیدیه به چشم می‌خورد که ارتباط تنگاتنگ آن روایات با حسنی‌ها در تاریخ آشکار است؛ اما به طریق علمی نمی‌توان آنها را با رویدادهای تاریخی تطبیق کرد. با این حال، باید توجه داشت که حسنی‌ها، یعنی نسل امام حسن مجتبی علیه السلام در تاریخ اسلام شهرت زیادی دارند و تعدادی از آنان علیه حکومت‌های وقت قیام کرده و حتی ادعای مهدویت نیز درباره آنها شده است. فهرستی از مهم‌ترین قیام‌های فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام که پیش از دوران غیبت رخ داده، چنین است:

۱. محمد بن عبدالله بن الحسن المثنی بن الحسن المجتبی علیه السلام، معروف به نفس زکیه (سال ۱۴۵ق). سخن درباره او و ادعای مهدی بودنش ذیل بحث نفس زکیه گذشت.

۲. حسین بن علی بن الحسن المثلث بن الحسن بن الحسن المجتبی علیه السلام
معروف به شهید فخر (سال ۱۶۹).^۱
۳. یحیی بن عبدالله بن الحسن المثنی، برادر نفس زکیّه (سال ۱۷۶ق در دیلم).^۲
۴. محمد بن جعفر بن یحیی بن عبدالله بن الحسن المثنی (دوران هارون در مغرب).^۳
۵. محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی، معروف به ابن طباطبا (سال ۱۹۹ق در کوفه).^۴
۶. محمد بن سلیمان بن داوود بن الحسن المثنی (سال ۱۹۹ق در مدینه).^۵
۷. ادریس بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن الحسن المثنی (سال ۲۵۰ق در ری).^۶
۸. حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن المجتبی علیه السلام
(رمضان سال ۲۵۰ق در طبرستان).^۷
۹. اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن الحسن المثنی (سال ۲۵۱ق در مکه).^۸

۱. تاریخ خلیفه، ص ۲۹۴ و ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۴۳.
۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۴۲.
۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۳.
۴. تاریخ خلیفه، ص ۳۱۰ و تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۲۸.
۵. مسعودی، همان، ج ۴، ص ۲۶.
۶. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۷۶ و ۳۰۸.
۷. همان، ص ۲۷۱. مسعودی نسب او را به حسن مثنی می‌رساند (مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۳).
۸. این شخص با قیام خود در مکه مشکلات زیادی برای مردم فراهم کرد، آن‌گاه به مدینه رفت و وقتی بازگشت کشتار فراوانی در مکه به راه انداخت (تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۴۶).

۱۰. محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن الحسن المثنی (سال ۲۵۲ ق در ری).^۱
 ۱۱ و ۱۲. عیسی بن جعفر و علی بن زید از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام (رجب سال ۲۵۵ ق در کوفه).^۲

اینها بخشی از قیام‌های حسنی‌ها در تاریخ اسلام است. به این نکته باید توجه داشت که غالب این افراد تفکر زیدی داشته و با ائمه معصومین علیهم السلام و شیعیان امامی مذهب میانه‌ای نداشتند. اختلاف حسنی و حسینی یا به عبارتی اختلاف امامیه و زیدیه، موضوعی جدی در تاریخ تشیع است. گزارش‌هایی که نارضایتی ائمه معصومین از پسرعموهای خود را بیان می‌کند کم نیست. همان‌گونه که حسنی‌ها پیوسته به سکوت ائمه علیهم السلام در برابر حاکمان وقت اعتراض می‌کردند و هر از چندی قیام ناکامی صورت می‌دادند، هواداران آنان هم غالباً زیدیه بودند که شرط امامت را قیام به شمشیر توسط فرزندان حضرت زهرا علیها السلام می‌دانستند. نگاهی به کتاب مقاتل الطالبیین نشان می‌دهد بیشترین قیام‌های علویان از سوی حسنی‌ها رهبری شده و تقریباً همه آنها به شکست انجامیده است، مگر حرکت حسن بن زید که در طبرستان به ثمر رسید و حکومتی تشکیل داد.

بدین ترتیب و با توجه به تعداد اندک و غیر معتبر بودن روایات مربوط به حسنی در موضوع نشانه‌های ظهور، نمی‌توان چنین شخص یا عنوانی را از علامت‌های ظهور امام عصر معرفی نمود.

۱. مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۵۳ و ر.ک: تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۶۹.

۲. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۸.

سخن آخر

نشانه‌های ظهور قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَام موضوعی نیست که به راحتی بتوان درباره آن اظهار نظر کرد، زیرا از سویی روایات آن به طور گسترده در منابع کهن و معتبر شیعه و سنی ذکر شده و از سوی دیگر، انگیزه برای جعل و تحریف درباره آن جدی بوده است. مدعیان مهدویت یا هواداران شان از این که روایات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام را بر خود تطبیق کرده یا بخش‌هایی از آن را تحریف کنند، ابایی نداشته‌اند و این موضوع از برخی روایات به خوبی آشکار است. متأسفانه مؤلفان قدیم و جدید هم آن گونه که باید در این موضوع قلم نزده و اغلب به نقل روایاتی در این باره اکتفا می‌کنند و به بررسی و تحلیل احادیث و آثار نمی‌پردازند.

نوشتار حاضر، با هدف رویکردی جدید به موضوع علائم ظهور، تلاش کرد بخشی از نشانه‌های ظهور را که احتمال تاریخی بودنش وجود دارد بکاود. نتایج این پژوهش را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. علامت‌های ظهور با نشانه‌های برپایی قیامت (اشراط الساعه) در روایات، به خصوص منابع اهل سنت، خلط شده و برخی از نشانه‌های قیامت به عنوان علامت ظهور تلقی شده است.

۲. روایات مربوط به بیرون آمدن پرچم‌های سیاه از سمت مشرق و خراسان که جز چند مورد، در منابع اهل سنت وجود دارد دو دسته‌اند: بخشی از آنها قطعاً از مهدی سخن نمی‌گویند و پیش‌گویی قیام بنی‌عباس است یا عباسیان پس از

رسیدن به حکومت آنها را جعل کرده‌اند و بخش دیگر که کلمه مهدی در آنها وجود دارد، به دسته اول ارجاع و با آن تفسیر می‌شوند، چون تفصیل بین این دو گروه از مجموع روایات استفاده نمی‌شود. بنابراین «رایات سود»، نشانه ظهور مهدی نیست.

۳. از میان روایات مربوط به کشته شدن نفس زکیه پیش از ظهور، تنها چند خبری که چهار یا پنج نشانه حتمی از جمله نفس زکیه را بیان کرده‌اند، اهمیت دارند که از این میان دو یا سه روایت - هر چند در اصطلاح صحیحه گفته نشوند - قابل پذیرش‌اند. با این حال و با توجه به امکان تحریف یا تطبیق غالب اخبار نفس زکیه بر محمد بن عبدالله حسنی (متوفای ۱۴۵ق)، احتمال کشته شدن انسانی پاک سیرت که مرگ او نشانه‌ای برای ظهور به شمار آید، منتفی نیست.

۴. مهم‌ترین نشانه‌ای که برای ظهور گفته می‌شود و نوعی تواتر معنوی را در منابع شیعه و سنی اثبات می‌کند، خروج سفیانی است. هر چند ابهام‌های مربوط به دخالت امویان و عباسیان در اخبار سفیانی جدی است و از سوی دیگر ظهور مدعیان سفیانی در شرایط حساس تاریخ اسلام و تطبیق اجمالی بخشی از روایات بر آنان قطعی می‌باشد، با این حال نمی‌توان اصل موضوع سفیانی را انکار کرد؛ زیرا روایات آن به طور گسترده در منابع شیعه و سنی وجود دارد و خدشه در همه آنها یا برگرداندن این مجموعه به منشأ و منبعی واحد امکان ندارد.

۵. طلوع خورشید از مغرب نشانه ظهور مهدی نیست، در عین حال بهره برداری فاطمیان مصر از این روایات، اصل آنها را مردود نمی‌سازد، بلکه به نظر می‌رسد این موضوع از نشانه‌های قیامت است.

۶ و ۷. دو عنوان خراسانی و حسنی که در میان نشانه‌های ظهور شهرت زیادی یافته‌اند، کمترین اخبار را به خود اختصاص داده و اثبات علمی نشانه بودن آن دو دشوار است.

كتاب نامه

قرآن كريم

كتاب مقدس

نهج البلاغه

١. آقابزرگ تهراني، الذريعة الى تصانيف الشيعة، بيروت، دارالاضواء، [بى تا].
٢. ابراهيم حسن، حسن، تاريخ الاسلام السياسى و..، بيروت، دارالاندلس، ١٩٦٤ م.
٣. ابن ابى الحديد، ابو حامد بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٨٥ ق.
٤. ابن الغضائرى، الرجال، تحقيق محمدرضا الحسين الجلالى، قم، دار الحديث، ١٣٨٠.
٥. ابن حماد، نعيم، الفتن، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٢٣ ق.
٦. ابن خلدون، العبر... (تاريخ ابن خلدون)، بيروت، دار الاحياء التراث العربى، [بى تا].
٧. ابن شاذان، فضل، «اثبات الرجعه»، تحقيق سيد باسم موسى، مجله تراثنا، شماره ١٥، ١٤٠٦ ق.
٨. ابن طاووس، سيد رضى الدين، التشرىف بالمنن فى التعريف بالفتن (معروف به ملاحم)، تحقيق مؤسسة صاحب الامر، اصفهان، گلپهار، ١٤١٦ ق.
٩. ابن عساكر، على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ ق.
١٠. ابن عمرانى، الانباء فى تاريخ الخلفاء، تحقيق قاسم السامرائى، قاهره، دار الآفاق العربيه، ١٤٢١ ق.

۱۱. ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء، البداية والنهاية، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ م.
۱۲. ابن منادی، احمد بن جعفر، الملاحم، تحقیق العقیلی، قم، دارالسیره، ۱۴۱۸ ق.
۱۳. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۱۴. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، تهران، [بی نا، بی تا].
۱۵. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، بیروت، دارالاضواء، [بی تا].
۱۶. اسماعیلی و جمعی از نویسندگان، چشم به راه مهدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۷. اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تصحیح هلموت ریتز، [بی جا]، دارالنشر، ۱۴۰۰ ق.
۱۸. اشعری، سعد بن عبدالله، المقالات والفرق، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰.
۱۹. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، تحقیق احمد الصقر، قم، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱.
۲۰. ———، الأغانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۴ م.
۲۱. افندی، میرزا عبدالله، ریاض العلماء، قم، کتابخانه آیه الله نجفی، ۱۴۱۰ ق.
۲۲. امین، احمد، ضحی الاسلام، بیروت، دار کتاب العربی، [بی تا].
۲۳. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، تحقیق حسن الامین، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.
۲۴. امینی، ابراهیم، دادگستر جهان، قم، شفق، ۱۳۸۱.
۲۵. البستوی، عبدالعلیم عبدالعظیم، الموسوعة فی احادیث المهدي الضعيفة و الموضوعة، مکه المکرمة، المکتبه المکیه و بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۲۰ ق.
۲۶. بغدادی، احمد بن علی الخطیب، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.

۲۷. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکّار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
۲۸. _____، الروضة من الکافی، تحقیق الغفّاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
۲۹. الاصول الستة عشر، تحقیق ضیاءالدین محمودی، قم، دارالحديث، ۱۳۸۱.
۳۰. اخبار الدولة العباسية، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت، دارالطبعة، ۱۳۹۱ ق.
۳۱. جرجانی، عبدالله بن عدی، الكامل فی ضعفاء الرجال، تحقیق عبدال موجود، معوض، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۹۹۷ م.
۳۲. جیب الناصری، ریاض محمد، الواقفیه دراسة تحليلية، مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضاؑ، ۱۴۰۹ ق.
۳۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۳۴. حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه سید محمد تقی آیت‌اللهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۳۵. حسینی استرآبادی، شرف‌الدین علی، دلائل الآیات الظاهره، تحقیق استاد ولی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ ق.
۳۶. حسینی، جمال‌الدین احمد (ابن عنیه)، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ ق. ۸.
۳۷. حلّی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، تحقیق جواد القیومی.
۳۸. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
۳۹. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، تحقیق و نشر مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۳ ق.

٤٠. خضیعی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، بیروت، مؤسسة البلاغ، ١٤١١ق.
٤١. خلیل ابراهیم، فاضل، خالد بن یزید سیرته و اهتماماته العلمیه، بغداد، وزارة الثقافة، ١٩٨٤ق.
٤٢. دانی، ابو عمرو عثمان بن سعد، السنن الواردة فی الفتن وغوائلها والساعة و اشراطها، تحقیق محمد حسن اسماعیل الشافعی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
٤٣. ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ١٤١٠-١٤٢١ق.
٤٤. _____، میزان الاعتدال، تحقیق البجاوی، بیروت، دارالمعرفه، ١٣٨٢ق.
٤٥. _____، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسة الرساله، ١٤٢٢ق.
٤٦. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشلی، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
٤٧. زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، قاهره، دارالمعارف، [بی تا].
٤٨. زرارى، رساله ابى غالب الزرارى، تحقیق محمدرضا حسینی، قم، دفتر تبلیغات، ١٤١١ق.
٤٩. زهرى، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
٥٠. معجم احادیث المهدي عليه السلام، زیر نظر علی کورانی، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ١٤١١ق.
٥١. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، دارالجنان، ١٤٠٨ق.
٥٢. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، تحقیق محمد سید کیلانی، بیروت: [بی جا].
٥٣. شیبانی، احمد بن محمد بن حنبل، المسند، بیروت، دار صادر، [بی تا].
٥٤. شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، تحقیق غفاری، قم، جامعه مدرسین [بی تا].

۵۵. ———، علل الشرايع، [بى جا]، دارالبلاغه، [بى تا].
۵۶. ———، عيون الاخبار، تصحيح لاجوردى، قم، كتابفروشى طوسى [بى تا].
۵۷. ———، كمال الدين وتمام النعمه، تحقيق على اكبر غفارى، قم، جامعه مدرسين، چاپ چهارم، ۱۴۲۲ق.
۵۸. ———، من لا يحضره الفقيه، تحقيق غفارى، قم، جامعه مدرسين، [بى تا].
۵۹. صافى گلپايگانى، لطف الله، منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر، قم، مؤسسة السيدة المعصومه، ۱۴۲۱ق.
۶۰. صدر، سيد محمد، تاريخ الغيبة الكبرى (موسوعة الامام المهدي - الكتاب الثانى)، بيروت، دارالتعارف، چاپ اول، ۱۳۹۵ق.
۶۱. ———، تاريخ ما بعد الظهور (موسوعة الامام المهدي - الكتاب الثالث)، بيروت، دارالتعارف، ۱۴۱۲ق.
۶۲. طباطبائى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ۱۴۱۱ق.
۶۳. طبرسى، فضل بن حسن، اعلام الورى باعلام الهدى، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷ق.
۶۴. طبرى (شيعى)، ابو جعفر محمد بن جرير، دلائل الامامه، قم: تحقيق و نشر مؤسسة البعثه، ۱۴۱۳ق.
۶۵. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الأمم والملوك (تاريخ الطبرى)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث العربى، [بى تا].
۶۶. طبسى، نجم الدين، چشم اندازى به حكومت مهدي، قم، بوستان كتاب، ۱۳۸۰.
۶۷. ———، نگاهى به كتاب غيبت نعمانى « فُ مجله انتظار، ش ۱.
۶۸. طوسى، محمد بن حسن، الرجال، تحقيق جواد قيومى، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۲۰ق.
۶۹. ———، اختيار معرفة الرجال (رجال الكشى)، مشهد، دانشكده الهيات، ۱۳۴۸.

٧٠. ———، التبيان في تفسير القرآن، تحقيق احمد حبيب قصير، بيروت، دار احياء التراث العربي، [بي تا].
٧١. ———، كتاب الغيبة، تحقيق عباد الله طهراني و علي احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه، ١٤١٧ ق.
٧٢. ———، الفهرست، تحقيق جواد القيومي، [بي جا]، مؤسسة نشر الفقاهه، ١٤١٧ ق.
٧٣. عاملي، سيدجعفر مرتضى، دراسة في علامات الظهور والجزيرة الخضراء، قم، منتدى جبل عامل، ١٤١٢ ق.
٧٤. عسقلاني، ابن حجر، تقريب التهذيب، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٥ ق.
٧٥. عصفري، خليفة بن خياط، تاريخ خليفه، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٥ ق.
٧٦. عمر، فاروق، بحوث في التاريخ العباسي، بيروت، دارالقلم و بغداد، مكتبة النهضة، ١٩٧٧ م.
٧٧. عياشي، محمد بن مسعود، التفسير، تحقيق و نشر مؤسسه بعثت قم، ١٤٢١ ق.
٧٨. غامدي، خالد بن ناصر، اشراط الساعة في مسند احمد وزوائد الصحيحين، بيروت، دار ابن حزم و جده، دارالاندلس، ١٤٢٠ ق.
٧٩. الفرزدق، ديوان، شرح مجيد طراد، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤١٤ ق.
٨٠. فلوتن، فان، السيادة العربية والشيعة والاسرائيليات في عهد بنى اميه، ترجمه حسن ابراهيم حسن (از فرانسه به عربي)، قاهره، مكتبة النهضة المصريه، ١٩٦٥ م.
٨١. قرطبي، محمد بن احمد، التذكرة، بيروت، دارالكتب العلميه، [بي تا].
٨٢. اسماعيليه (مجموعه مقالات)، قم، مركز مطالعات اديان و مذاهب، ١٣٨١.
٨٣. كرينستون، جوليوس، انتظار مسيحا در آيين يهود، ترجمه حسين توفيقى، قم، مركز اديان و مذاهب، ١٣٧٧.

- ۸۴ کلبرگ، اتان، کتابخانه ابن طاووس واحوال و آثار او، ترجمه قرائی و جعفریان، قم، کتابخانه آية الله مرعشی، ۱۴۱۳ق.
- ۸۵ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
- ۸۶ کورانی، علی، عصر الظهور، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۸ق.
- ۸۷ کوفی، احمد بن عثم، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء ۱۴۱۱ق.
- ۸۸ متقی هندی، علی بن حسام، البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، شرکت رضوان، ۱۳۹۹ق.
- ۸۹ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- ۹۰ محمد الحوفی، احمد، ادب السياسة فی العصر الاموی، القاهرة، دار نهضة مصر، [بی تا].
- ۹۱ محمد ناصرالدین، مهدی، شرح دیوان جریر، بیروت، دارالکتب العلمیه، [بی تا].
- ۹۲ مدرسی طباطبائی، حسین، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه اینز دپناه، نیوجرسی، داروین، چاپ دوم: ۱۳۷۵.
- ۹۳ مزّی، یوسف، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۳ق.
- ۹۴ مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیه، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ق.
- ۹۵ _____، التنبيه والإشراف، قاهره، دارالاصاوی، [بی تا].
- ۹۶ _____، مروج الذهب ومعادن الجواهر، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- ۹۷ مغربی، قاضی نعمان بن محمد، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق سید محمد حسین الجلالی، قم، جامعه مدرسین، [بی تا].

۹۸. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البت بیروت، ۱۴۱۶ ق.
۹۹. _____، الفصول المختاره، تألیف سید مرتضی، تحقیق میرشریفی، بیروت، دارالمفید ۱۴۱۴ ق (جلد دوم از مؤلفات).
۱۰۰. _____، جوابات اهل الموصل فی العدد والرؤية (الرسالة العددیه)، تحقیق مهدی نجف، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق (جلد نهم از مؤلفات).
۱۰۱. _____، الفصول العشرة فی الغیبة، تحقیق فارس حسون، بیروت، دارالمفید ۱۴۱۴ ق (منتشر شده در جلد سوم سلسله مؤلفات شیخ مفید).
۱۰۲. مقدسی شافعی سلمی، یوسف بن یحیی، عقد الدرر فی اخبار المنتظر، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، مکتبه عالم الفکر، ۱۳۹۹ ق.
۱۰۳. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق محمد جواد نائینی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ ق.
۱۰۴. نعمانی، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم، الغیبة، تحقیق فارس حسون کریم، قم، ۱۴۲۲ ق.^۱
۱۰۵. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۴ ق.
۱۰۶. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، تاریخ یعقوبی، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۳ ق.

۱. در این نوشتار کتاب الغیبة نعمانی، تحقیق آقای غفاری نیز مورد توجه بوده، لیکن به صفحات آن ارجاع نشده است.

کتاب‌شناسی نشانه‌های ظهور

درباره نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام کتاب‌های فراوانی نوشته شده و می‌شود، اما بسیاری از آنها تنها روایات را از منابع پیشین جمع‌آوری کرده و تحلیلی ارائه نمی‌کنند. آنچه در پی می‌آید بخشی از کتاب‌های مربوط به موضوع بحث ماست که در نوشتار حاضر به آنها استناد نشده است:

۱. آل مبارک، ماهر بن صالح، الرسالة فی الفتن والملاحم و اشرط الساعة، مدینة النبی، نشر المؤلف، ۱۴۱۴ ق.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج، الموضوعات، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق، (بخش ملاحم و فتن در جلد دوم ص ۳۶۷ به بعد).
۳. ابن طاووس، علی، الملاحم والفتن یا فتنه و آشوب‌های آخر الزمان، ترجمه محمد جواد نجفی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۰.
۴. احمد اسماعیل المقدم، محمد، المهدی و فقه اشرط الساعة، الاسکندریه، الدار العالمیه، ۱۴۲۳ ق.
۵. اصفهانی، محمود دهرخی، معجم الملاحم والفتن، قم، مؤلف، ۱۴۲۰ ق.
۶. تقوی، سیدحسین، حضرت مهدی از ظهور تا پیروزی، قم، نور الاصفیاء، ۱۳۸۱.
۷. حسینی، شاهرودی، الامام المهدی و ظهوره، کویت، دارالارشاد، ۱۴۰۵ ق.
۸. خادمی شیرازی، محمد، نشانه‌های ظهور او، قم، مسجد جمکران، ۱۳۸۰.
۹. دهرخی، محمود، یأتی علی الناس زمان من سئل الناس عاشر و من سکت

مات، قم، مؤلف، ۱۴۱۵ق (این کتاب، فارسی و ترجمه معجم الملاحم و الفتن است!).

۱۰. سادات مدنی، سید علی اصغر، نشانه‌های ظهور، تهران، منیر، ۱۳۷۴.
۱۱. طباطبائی، سید محمد علی، مأتان و خمسون علامه حتی ظهور الامام مهدی، بیروت، مؤسسة البلاغ، ۱۴۱۹ق.
۱۲. عارف، علی اکبر، نگرشی بر اخبار و علائم ظهور حضرت مهدی (عج)، قم، دارالنور، ۱۳۸۱.
۱۳. عترسی، جعفر، ما قبل نهاية التاریخ ظهور المهدی المنتظر، بیروت، دارالمحجة البيضاء، ۱۴۲۳ق.
۱۴. عزیزاده، مهدی، نشانه‌های یار و چکامه انتظار، قم، مسجد جمکران، ۱۳۷۹.
۱۵. الغزی، عبدالحلیم، فتن فی عصر الظهور الشریف، قم، [بی‌نا]، ۱۴۱۵ق.
۱۶. فاطمیان، علی، نشانه‌های پایان، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۸۱.
۱۷. الفتلانی، مهدی، رایات الهدی و رایات الضلال، بیروت، دارالمحجة البيضاء، ۱۴۲۰ق.
۱۸. _____، علامات المهدی المنتظر فی خطب الامام علی، بیروت، دارالهادی، ۱۴۲۱ق.
۱۹. فقیه، محمد، السفیانی و علامات الظهور، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۹.
۲۰. فقیهی، علیرضا، علی عبداللهی، نشانه‌های ظهور.
۲۱. کاظمی، مصطفی آل‌حیدر، بشارة الاسلام فی علامات ظهور صاحب الزمان، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۲۲. متقی هندی، البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، تحقیق جاسم بن محمد بن مهلهل، ۲ جلدی، عربستان سعودی، شركة ذات اسلاسل، ۱۴۰۸ق (جلد اول این چاپ درباره مهدویت و علائم ظهور است).
۲۳. موسوی کاشانی، سیدمحمدحسن، جهان در آینده یا علائم ظهور حضرت

- مهدی، [بی‌جا]، نشر مؤلف، ۱۳۷۰.
۲۴. میرجهانی، سیدحسن، نوائب الدهور فی علائم الظهور، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۷۹.
۲۵. نجفی، حسن، علائم الظهور فی مستقبل المنظور، بیروت، مؤسسة البلاغ، ۱۴۲۲ق.
۲۶. نجفی، محمدباقر، علائم ظهور - وقت ظهور.
۲۷. نجفی، محمدمهدی، بیان الاثمه للوقایع الغریبه والاسرار العجیبه، بیروت، المكتبة الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.
۲۸. نوری، مجید، بشارت ظهور بحثی پیرامون زمین سازان ایرانی انقلاب جهانی مهدی، قم، انتشارات سلیل، ۱۳۸۰.
۲۹. هاشمی شهیدی، سید اسدالله، زمین سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی، قم، مؤسسه پرهیزکار، ۱۳۸۰.
۳۰. هیثمی، ابن حجر، القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، تحقیق العقیلی، [بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا].
۳۱. یزدی حائری، علی، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، قم، مكتبة الرضی، ۱۳۶۲.

فهرست اعلام^۱

سفیانی ۲۱، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۵۶، ۵۸، ۶۲	ابراهیم بن ولید ۱۷۴
۷۸، ۸۰، ۸۷، ۸۹، ۹۸، ۱۱۵، ۱۲۵	ابراهیم بن هانی ۱۱۶
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰	ابن ابی الحدید ۱۱۳، ۱۲۷
۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۰	ابن ابی عمیر ۴۰، ۴۴، ۶۴، ۲۱۹
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶	ابن اعثم ۱۱۹
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴	ابن بابویه ۳۰، ۶۴
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰	ابن حیان ۳۲
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶	ابن حجر عسقلانی ۳۳، ۱۸۶
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	ابن زبیده محمد امین ۱۸۵
۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸	ابن سعد ۵۰
۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰	ابن سیرین ۱۳۶
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶	ابن صباغ ۲۱
۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۲	ابن طاووس ۲۸، ۶۵، ۸۳، ۱۳۵، ۱۵۳
ابراهیم امام ۱۱۷، ۱۲۸	ابن طباطبا ۲۳۹
ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، ۲۵، ۲۶	ابن عباس ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۶۵
۳۵، ۱۸۰	ابن عساکر، ۱۸۵، ۱۸۶
ابراهیم بن صالح انماطی ۳۵	ابن عقده (احمد بن محمد بن سعید) ۲۵
ابراهیم بن عبدالله بن حسن ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵	۲۶، ۲۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۷۴
ابراهیم بن عبدالله راوی ۱۱۶	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲
ابراهیم بن عبیدالله بن علاء ۲۲۲	۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۹۷

۱. نام‌ها و القاب مقدس امام زمان (عج) که تقریباً در همه صفحات این نوشتار تکرار شده است، در این

- ابن عنبه، ۱۲۷
 ابوروح فرج بن فروه ۱۵۳
 ابورومان، ۲۲۴
 ابوسریحه ۲۰۹
 ابوسعید خدری، ۲۰۷
 ابوسفیان ۵۸، ۸۱، ۱۱۲، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۰
 ابوسلمه، ۱۲۳
 ابوطالب، ۸۸
 ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی ۱۷۸
 ابوظفیل عامر بن وائله ۲۰۹
 ابوعبده مشجمی، ۹۹
 ابوعمرو دانی ۱۳۵
 ابوقلابه، ۱۰۸
 ابومحمد سفیانی ۱۷۴
 ابومسلم خراسانی ۷۹، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۸
 ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۴۴، ۲۱۷
 ابونعیم اصفهانی ۱۰۹
 ابوهاشم جعفری ۱۹۸، ۲۰۱
 ابوهریره ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۹۰، ۲۰۸
 احمد بن حنبل ۲۲، ۳۲، ۴۱، ۵۰، ۱۰۸، ۱۸۵
 احمد بن علی رازی ۳۵
 احمد بن محمد بن ابی نصر، ۱۸۱
 احمد بن هوذه باهلی ۲۵، ۲۶، ۱۸۰
 احمد بن یوسف ۲۱۹
 احمد دینوری، ۱۱۵
- ابن غضائری ۴۶، ۴۸، ۱۳۹
 ابن قیاما واسطی، ۷۷
 ابن کثیر ۲۲
 ابن لهیعمه، ۱۸۹، ۲۲۴
 ابن مسعود، ۴۱
 ابن مسکان ۲۰۶
 ابن منادی ۸۳، ۰۳، ۰۱، ۱۰۴، ۱۹۲، ۲۳۶
 ابوالحسن جعفی ۱۰۵
 ابوالعتاهیه، ۷۱
 ابوالمعیطر علی بن عبدالله سفیانی ۱۸۵
 ابوالفرج اصفهانی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۶
 ۱۸۶، ۱۹۴
 ابوامیه کلی ۹۹
 ابوبصیر ۴۰، ۴۶، ۱۴۳، ۱۵۲، ۲۱۸، ۲۱۹
 ابوبکر بن ابی مریم ۱۸۴
 ابوبکر حضرمی، ۱۸۱، ۲۱۸
 ابوبکر ۴۱
 ابوجارود زیاد بن منذر، ۴۲
 ابوحاتم ۵۰
 ابوحرب، ۱۷۷
 ابوحرب یمانی معروف به مبرقع ۱۷۶
 ابوحزمه بطائنی، ۲۲۰
 ابوحزموه ثمالی ۱۷۲، ۱۹۷، ۲۰۹
 ابوحنیفه ۱۳۰

- ۱۲۲، ۱۱۷، ۱۰۹، ۷۸، ۷۵، ۷۳، ۶۴
 ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۲۳
 ۱۶۲، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۲، ۱۴۱
 ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۴
 ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۴، ۲۱۲، ۲۰۵
 امام عسکری علیه السلام ۲۶، ۴۳، ۷۳
 امام کاظم علیه السلام ۷۸، ۱۴۴، ۱۵۶، ۴۳، ۴۴
 ۲۲۰، ۷۷، ۷۳، ۶۸، ۴۵
 امام هادی علیه السلام ۶۳
 ام‌حبیبیه ۱۸۲
 امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ۳۴، ۴۲،
 ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۳، ۹۹، ۷۲، ۵۵
 ۱۲۷، ۱۲۳، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۹
 ۱۹۲، ۱۸۴، ۱۷۲، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۹
 ۲۳۴، ۲۲۱، ۲۱۰
 امین ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۲۰
 یزطی، ۴۴
 بکر بن محمد ازدی ۲۱۹
 بکیر بن ماهان، ۱۲۱
 بلاذری ۱۷۴
 پیامبر، ۱۶، ۲۲، ۳۰، ۵۴، ۶۷، ۱۳۳
 تبع ۱۰۱، ۱۳۳، ۱۸۲
 تمیم لخمی، ۱۷۷
 ثعلبه بن میمون ۱۰۶، ۱۴۸
 ثوبان، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۸۲
 ادریس بن عبدالله بن حسن ۱۲۹
 ادریس بن موسی حسنی، ۲۳۹
 ارطاة بن منذر ۳۴، ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۸۲
 ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۲
 اسحاق احمر ۲۵
 اسحاق بن عمار، ۱۹۷
 اسماعیل بن ابان ازدی ۱۴۷
 اسماعیل بن جعفر صادق ۷۵، ۷، ۲۱۲، ۲۷۶
 اسماعیل بن علی قزوینی ۱۴۶
 اسماعیل بن مهران، ۳۶، ۱۰۵
 اسماعیل بن یوسف حسنی ۲۳۹
 اصبح بن نباته ۱۵۳
 امام باقر علیه السلام ۶۴۰، ۷۲، ۹۷، ۱۰۲
 ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۸
 ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۱
 ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰، ۲۱۸
 امام جواد علیه السلام ۱۹۸، ۲۰۰
 امام حسن مجتبی علیه السلام ۶۳، ۷۰، ۱۲۹
 ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸
 امام حسین علیه السلام ۶۳، ۷۰، ۷۲، ۱۹۸، ۲۲۱
 امام خمینی، ۸۵
 امام رضا علیه السلام ۴۴، ۷۷، ۱۴۱، ۱۷۳، ۱۸۱
 امام زمان علیه السلام ۲۷، ۲۹
 امام سجاد علیه السلام ۶۳، ۷۳
 امام صادق علیه السلام ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۶۳

- جابر بن یزید جعفی ۳۴، ۴۰، ۴۷، ۴۹،
 ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۹۱
- جاسم حسین، ۲۶، ۴۳
- جبله بن حیان ۱۴۱، ۱۴۲
- جدیع بن علی، ۷۹
- جریر ۶۹
- جعفر بن محمد فزاری ۳۵، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۱۸۱
- چنگیزخان، ۲۲۲
- حارث بن سریج ۷۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۲۷
- حجاج بن یوسف، ۱۱۸، ۱۱۹
- حذیفه بن اسید، ۲۰۹
- حرب بن امیه ۱۱۵
- حرب بن خزیمه، ۱۱۵
- حرب بن عنبسه ۱۹۲
- حر عاملی، ۲۸
- حسن بصری ۱۱۸
- حسن بن ابی حمزه، ۳۶
- حسن بن جهم ۱۸۱
- حسن بن زید حسنی، ۲۳۳، ۲۳۹
- حسن بن زید ۲۴۰
- حسن بن سعید، ۳۶
- حسن بن علی بن ابی حمزه ۱۸، ۳۵، ۳۹،
 ۴۵، ۱۸۱
- حسن بن علی بن فضال ۴۳، ۱۴۸، ۱۶۰
- حسن بن محبوب، ۴۴، ۱۹۷
- حسن بن محمد بن سماعه ۳۵
- حسن بن محمد نفس زکیه، ۱۲۹
- حسینی، ۸۷، ۸۹، ۱۳۴، ۲۲۹، ۲۳۰،
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶،
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲
- حسین علیه السلام ۴۲، ۷۲
- حسین بن حمدان ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳
- حسین بن علاء، ۱۸۰
- حسین بن علی شهید فخ ۷۴، ۲۳۹
- حسین بن مختار قلانسی، ۱۴۰، ۱۴۱
- حسین بن منصور حلاج ۷۱
- حسین شهید فخ، ۱۳۴، ۱۳۵
- حصین بن عبدالرحمن، ۱۱۵
- حضرت زهرا علیها السلام ۲۱۲، ۲۴۰
- حماد بن عیسی ۱۴۰
- حمران بن اعین، ۱۴۲
- حمید بن قحطبه ۱۳۰، ۱۷۵
- حمیری، ۲۲، ۱۴۶
- خالد بن یزید بن معاویه ۱۱۹، ۱۸۳،
 ۱۸۸، ۱۸۶
- خالد بن یزید ۱۷۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
- خالد قنّاط، ۱۴۲
- خاننجی ۲۰۱

سفاح ۲۲، ۷۰، ۷۶، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱	خراسانی ۸۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۷۳
۱۱۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۷۷	۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۸، ۱۸۱
سفیان بن ابراهیم جریری، ۱۴۷	دارقطنی ۴۱، ۵۰
سلیلی، ۲۳، ۱۰۴، ۱۷۸، ۲۳۴	داوود بن علی، ۴۹، ۷۰
سلیمان بن عبدالملک ۱۸۷	داوود دجاجی ۱۰۶
سلیمان بن هشام، ۱۷۴	دجال ۳۳، ۵۸، ۶۲، ۷۰، ۲۰۹، ۲۱۳
سهل بن زیاد ۱۹۷	ذهبی ۴۱، ۱۸۶
سیدبن طاووس ۲۳، ۱۱۴، ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۳۴	رافع بن لیث، ۲۲۰
سیف بن عمیره ۱۸۱، ۲۱۸، ۲۱۹	راوندی ۶۵
شعبی، ۱۱۸	رسول خدا ﷺ ۳۳، ۴۲، ۵۵، ۶۲، ۶۷
شعیب بن اعین حداد ۱۴۸، ۱۴۹	۶۹، ۷۰، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸
شعیب بن صالح ۲۴، ۷۹، ۸۰، ۱۱۰	۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷
۱۸۱، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷	۱۵۲، ۲۰۷، ۲۱۲
شیخ صدوق ۲۹، ۶۴، ۸۳	رشدین بن سعد ۴۰، ۵۰
شیخ طوسی، ۲۹، ۸۳، ۱۴۸، ۱۷۰	رشدین، ۷۷، ۱۸۹
۱۷۳، ۱۸۲	رکاز یا بشیر نبال، ۱۲۲
شیخ مفید ۱۲۶	زکریا یزاز ۲۳، ۱۰۴
صالح بن علی، ۱۲۸	زکریا علیا، ۵۴
صالح بن میثم ۱۴۸، ۱۴۹	زهری ۳۴، ۱۰۰
صالح مولی بنی عذراء، ۱۴۸، ۱۴۹	زیاد بن عبدالله سفیانی، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷
صدوق ۲۱، ۲۴، ۳۰، ۳۵، ۶۸، ۸۶، ۹۷	زیاد بن مروان قندی ۷۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱
۱۳۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۹۲	سعید ابوعثمان ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۳۳
صعصعه، ۲۰۸	سعید بن جبیر، ۱۱۸
صفار ۱۴۸	سعید بن مسیب ۱۱۲
ضحاک بن قیس، ۱۹۰	سعید مکی، ۲۱۴

عبدالله بن حسن محض، ۱۳۱	ضمرة بن ربيعه ۱۰۰
عبدالله بن حماد انصاری ۲۲، ۱۸۰	طالوت، ۵۴
عبدالله بن حماد ۲۲۱	طبرسی ۲۱، ۲۳۶، ۶۵
عبدالله بن زبیر، ۱۹۰	طوسی، ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۰،
عبدالله بن سبأ ۷۲	۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۶۴، ۷۳، ۷۷،
عبدالله بن سلام، ۱۱۴	۷۸، ۸۶، ۹۷، ۱۱۶، ۱۴۷، ۱۴۹،
عبدالله بن سنان ۱۳۸	۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۰۸،
عبدالله بن ضمره، ۱۱۵	۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۶
عبدالله بن عباس ۱۲۲	عاصم بن حمید ۱۴۶
عبدالله بن علی عباسی ۱۴، ۱۰۴، ۱۷۵،	عباس بن عبدالمطلب، ۲۰۳، ۲۲۶
۱۷۷، ۲۲۰	عباس بن محمد بن عبدالله بن یزید ۱۷۷
عبدالله بن محمد بن حنفیه ۷۲، ۱۱۹	عباس بن معروف، ۱۴۸
عبدالله بن محمد حجال، ۱۴۸	عباس سفیانی، ۱۷۸
عبدالله بن محمد نفس زکیه ۱۲۹	عبدالرحمن بن زیاد ۱۱۲
عبدالله بن مروان ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۸۲	عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، ۸۰،
عبدالله بن مسعود ۱۳۳	۱۱۸، ۱۱۹
عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر	عبدالله افطح ۴۳
طیار، ۷۳، ۱۱۵	عبدالله بن ابی منصور، ۱۷۰
عبدالله بن یزید، ۱۹۲	عبدالله بن ابی یعفر ۱۴۰، ۱۸۰
عبدالملک بن اعین، ۱۶۱	عبدالله بن جبلة ۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،
عبدالملک بن مروان ۱۱۹، ۱۹۴	عبدالله بن جریر جوالقی ۲۳۷
عبیدالله بن موسی علوی ۳۹، ۱۳۸،	عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، ۱۳۰
۱۳۹، ۲۲۱	عبدالله بن جعفر حمیری ۳۰، ۳۶
عبیدالله بن موسی علوی عباسی ۴۶، ۲۲۲	عبدالله بن حسن، ۱۲۸
عبیس بن هشام ۱۴۱	عبدالله بن حسن مثنی ۱۲۷

عته بن ابی سفیان، ۱۷۰	علی بن عبدالله بن عباس، ۷۰
عثمان بن عفان ۱۷۲، ۲۲۰	علی بن عمر اعرج، ۳۵
عثمان بن عنبسه، ۱۹۲	علی بن عیسی اربلی ۱۴۹، ۸۶، ۸۳، ۶۵، ۲۱
عثمان بن عیسی رواسی ۷۷	علی بن مهزیار، ۱۴۸، ۱۴۰
عثمان سناک ۱۱۶	علی بن یعقوب هاشمی ۱۴۲
عجلی، ۵۰	علی بن یقظین، ۶۳
علامه حللی ۴۱، ۴۹	علی ۶۳، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۲۴، ۲۳۴
علامه طباطبائی، ۲۰۲	عمار یاسر، ۱۳۵
علی بن ابراهیم ۲۲	عمر بن الخطاب ۲۳۷
علی بن ابی حمزه ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۷۷	عمر بن حنظله ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۸
۷۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۳	عمر بن خطاب ۴۱، ۶۹، ۱۱۳
علی بن ابی حمزه ۴۵	عمر بن عبدالعزیز، ۶۹
علی بن ابی صالح، ۳۵	عمرو بن ابی مقدم ۱۹۱
علی بن ابی طلحه ۱۰۲	عمیره دختر اوس، ۱۱۵
علی بن احمد بندنیقی ۲۶، ۳۹، ۴۶	عیاشی ۲۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۱، ۲۰۶
۱۲۸، ۱۳۹، ۲۲۱	عیسی بن اعین، ۱۶۴
علی بن حسن بن فضال ۳۹، ۴۳، ۴۵	عیسی بن جمفر ۲۴۰
۱۳۹، ۱۴۲	عیسی بن زید، ۱۳۱
علی بن حسن طاطری، ۳۵	عیسی بن مریم ۷۰، ۷۶، ۱۵۹، ۲۱۳
علی بن حسن کوفی ۱۱۵	عیسی بن موسی، ۱۳۰، ۱۷۳
علی بن زید، ۲۴۰	عیسی ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۳۶
علی بن عاصم ۱۸۱	فان فلوتن، ۸۰
علی بن عبدالحمید، ۱۵۲، ۱۵۳	فرزدق، ۶۹
علی بن عبدالله بن خالد بن یزید سفیانی	فضل بن شاذان ۱۶، ۳۱، ۳۶، ۱۴۸، ۱۵۲
۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۰	قاسم بن علاء، ۱۴۶

- قاضی نعمان مغربی ۹۰۷، ۱۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳
 قحطانی ۷۹، ۸۰، ۱۰۴، ۲۲۶
 قحطیه، ۱۲۱
 قرقاره (یعقوب بن نعیم) ۱۴۷
 کعب الاحبار ۱۶، ۳۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۸۲
 کلینی ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۶۴، ۱۴۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۳۰
 کمیت شاعر، ۱۲۰، ۲۲۷
 کیسان ۷۲
 لقمان، ۵۵
 مالک بن انس ۱۳۰
 مأمون ۷۳، ۳۲، ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۲۰
 متقی هندی ۲۳، ۱۳۶، ۱۴۵
 مجاهد، ۱۳۶
 مجلسی ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۳
 محمد بن حنفیه، ۳۴، ۷۲، ۱۱۲
 محمد القرطبی ۲۲
 محمد بن ابراهیم حسنی، ۲۳۹
 محمد بن ابی عمیر ۳۶، ۴۷
 محمد بن احمد خالنجی، ۱۹۸
 محمد بن جعفر الصادق علیه السلام ۷۳
 محمد بن جعفر بن حسن، ۲۳۹
 محمد بن جعفر بن یحیی ۲۳۹
 محمد بن حسان رازی، ۱۴۳، ۱۴۴
 محمد بن حسن بن ولید ۱۴۸
 محمد بن حسن (نفس زکیه)، ۱۴۷
 محمد بن خلف حدادی، ۱۴۷
 محمد بن سلیمان حسنی ۲۳۹
 محمد بن صامت، ۱۴۱
 محمد بن عباس بن عیسی ۳۵
 محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان ۱۲۸
 محمد بن عبدالله تیهرتی، ۱۱۲
 محمد بن عبدالله حسنی ۴۲، ۴۹، ۷۱
 ۷۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۷
 ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۰۰
 ۲۳۸، ۲۴۲
 محمد بن علی بجلی، ۲۵
 محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ۱۰۸، ۱۲۱
 محمد بن علی (راوی)، ۱۱۶
 محمد بن علی قرشی ۱۸۱
 محمد بن علی کوفی ابوسمینه ۱۴۳، ۱۴۴
 محمد بن علی هادی (ع) ۷۳
 محمد بن قاسم علوی، ۴۲، ۷۴
 محمد بن محمد بن عصام ۱۴۶
 محمد بن مسلم ۴۷، ۱۴۶، ۱۶۴
 محمد بن مفضل ۱۰۶، ۱۹۷، ۲۳۲
 محمد بن موسی، ۱۸۰
 محمد بن همام ۲۶، ۱۸۱، ۱۹۸
 محمد بن یحیی ۱۴۳، ۱۹۷، ۲۲۹

مختار، ۷۲	موسی بن عبدالله بن حسن ۱۲۹
مخدج ۵۵	موسی (ع)، ۵۴، ۱۲۵
مروان بن حکم ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۷	مهدی فاطمی ۷۵، ۲۱۲، ۲۱۳
مروان بن عبدالله بن عبدالملک ۱۷۴	میمون البان، ۱۴۵
مروان حمار ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴	نجاشی ۲۶، ۴۰، ۴۶، ۲۳۲
۱۲۸، ۱۷۴، ۱۸۹	نزال بن سبره، ۲۰۶
مروانی، ۱۸۱	نسائی ۳۲، ۵۰
مسعدة بن صدقه ۱۵۳	نصر بن سیار، ۷۹، ۱۲۰
مسعودی، ۱۲۹، ۱۸۷	نعمانی ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱
مسلم بن یسار ۱۱۲	۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۶۴، ۷۴، ۸۳
مسیحا، ۶۱	۸۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۶۴
مصعب بن عبدالله زبیری ۹۴، ۱۸۶	۱۶۶، ۱۶۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۰
معتب، ۱۲۲	نعیم بن حماد، ۲۲، ۲۳، ۲۳، ۳۳، ۳۴
معتصم ۳۲، ۱۷۶	۳۷، ۴۰، ۴۷، ۵۰، ۶۴، ۸۳، ۹۷، ۹۸
معتز بن سلیمان، ۱۳۲	۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۴
معلی بن خنیس ۴۰، ۴۹، ۱۶۲	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۲
معر بن یحیی ۱۰۶	۱۸۹، ۱۹۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷
مغربی (نشانه ظهور) ۸۷	نفس زکّیه ۱۷، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۷۶، ۸۷
مغیره بن سعید ۴۸، ۴۹	۸۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱
مفضل بن عمر ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷
مفید، ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۴۸، ۵۲، ۵۵، ۶۴	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵
۷۴، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۱۲۶	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
۱۲۸، ۱۴۸، ۲۳۲، ۲۳۶	۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
مقدسی شافعی ۲۳، ۶۵، ۸۳	۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۲
منصور عباسی ۷۰، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۸	واثق، ۳۲، ۱۷۷
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۹۸	ولید بن عبدالملک ۱۱۹

- ولید بن مسلم ۴۰، ۵۰، ۹۹، ۱۸۵، ۱۸۹
ولید بن یزید بن عبدالملک ۱۰۰، ۱۰۶
۱۲۸، ۱۷۴
وهیب بن حفص، ۱۰۵
هارون الرشید ۷۱
هاشم، ۲۲۶
هاشمی ۱۷، ۸۷، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۵۴
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷
هشام بن عبدالملک ۱۰۰، ۱۲۹
هلاکو ۲۲۲
هیثم بن خارجه، ۱۸۵
یاجوج و ماجوج ۵۸، ۵۹، ۲۱۰
یحیی بن زکریا، ۱۸۱
یحیی بن زید ۱۳۱
یحیی بن عبدالله حسنی ۱۲۹، ۲۳۳، ۲۳۹
یحیی بن عمر علوی ۴۳، ۷۴، ۲۳۳
یحیی بن معین، ۳۲، ۵۰
یزید بن عبدالملک ۹۹
یزید بن معاویه، ۸۱، ۱۷۵
یزید بن ولید بن عبدالملک ۱۰۰، ۱۰۶
۱۷۴
یعقوب بن یزید، ۱۳۸، ۱۳۹
یعقوب سراج ۲۲۹
یعقوبی، ۱۲۱، ۱۲۹
یمانی ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۱۳۷
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۷
۱۸۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۹
یوسف بن کلیب، ۱۸۱، ۲۱۸، ۲۱۹
یوسف علی^{علیه السلام} ۱۱۵
یونس بن عبدالرحمن، ۷۷

*The Historical Analysis
of the Signs
of Imam Mahdi's Emergence*

By

Mustafā Ṣadīqī

**Research Centre for History and Ahl-Albait's Tradition
Academy of Islamic Sciences and Culture**

www.isca.ac.ir E-mail:nashr@isca.ac.ir

Iran,Qom

P.O.Box 37185/3858 Tel +98 251 7832833 Fax +98 251 7832834